بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد الله سبحانه والصلوة علی نبیه و آله و سایر الائمة المعصومین بر ارباب فطرت
و اصحاب بصیرت پوشیده نماند که اقل خلق الله احقر عزیز الحسینی الذی
وفقه الله لما یحب و یرضی چون از تالیف کتاب حل عقد نجوم و کتاب حج
ال المتکلمین و اعتقادات فارغ آمده یکی از فضلای که ان مدد بر اوان
تزویق و تحریص این بی بضاعت بر تالیف رسائل در تحریر مسائل مینمود
و از قول او هیچ وجه تجاوز نمیتوانست بلکه امتثال او واجب میدانست
گفت تا صورت منتظر ترا ابا میست قفل خموشی بر لب مزن و عقال
از جز و در ناطقه باز کن و بموجب نظم الا ان اثارنا تدل علینا * فانظروا
بعدنا الی الاثار * یادگاری در جهان بگذار و صدق حدیث نبوی صلی الله علیه و آله الدنیا
الله و قد شکست در منطقه ظهور آر نظم گذشت و امکان گفتار هست
بگرای راه در بطلب خموشی * که فردا چه بینی اجل در رسد * بحکم ضرورت
زبان در کشی * این بی بضاعت اراده را سمع و طاعت گفته بطریق دستور رسم
مشورت نمودم و بچه طریق دستور رسم مشورت نمودم که بچه طریق مراد انطلاق را

روان سازم

روان سازم و از هر چه متعلق علم در حیز بیان در آورم آن یار موافق و آن
دوست صادق گفت در این اوان اکابر زمان و اعاظم دوران بیشتر در
طالع مسئله از نتایج حالات از توابع رمی مینمود و آنچه از طالع سوال حکم
رانده اکثر بر وفق صواب آمده و چند کتاب عمده را در این باب ثبت
آورده اکر از ان کتب ترک شود تکرار کنم و خلاصه و زبده از آن انتخاب
نموده و بعضی دلالت که اکابر زمان کرده اند و حکم رانده با آن ضم سازی مستحسن خواهد
بود رای این بی بضاعت اندک متین او را صواب دانسته شروع در آن نسخه از حضرت
کردگار توفیق بر اتمام آن مسئلت نموده و این کتاب را مجمل سائل مرسوم
ساخت و بر مقدمه و دوازده باب و خاتمه ترتیب داد مقدمه در بیان
مسائله و واجب قبل از شروع در این علم بداند و آن مشتمل است بر دوازده
فصل اول در بیان سائل و مسئول عنه و طریق سوال دوم چون چند نفر بیک
طالع سوال کنند حکم آن چیست سیم آنکه منجم چگونه امتحان سائل
و عدم امتحان داند و مدت تعاطی دلیل مسئله چهارم در بیان صحت استخراج
ضمیر پنجم در پیدا کردن دلیل ضمیر از آن استخراج توان کرد ششم در پیدا
کردن ضمیر هفتم در فن عده کلیه در استخراج ضمیر هشتم در بیان منسوبات بروج
دوازده گانه نهم در بیان دلایل ابتدای عاقبت کارها دهم در پیدا کردن

وروا شدن حاجت یازدهم دربیان وقت روا شدن حاجت فصل دواز
دهم دربیان استخراج ضمیر باب اول در دلیلهای طالع باب دویم در
دلیلهای بیت دویم باب سیم در دلیلهای بیت سیم باب چهارم در دلیلهای
بیت چهارم باب پنجم در دلیل بیت پنجم باب ششم در دلیلهای بیت
ششم باب هفتم در دلیلهای بیت هفتم باب هشتم در دلیلهای بیت هشتم
باب نهم در دلیلهای بیت نهم باب دهم در دلیلهای بیت دهم باب یازدهم
در دلیلهای بیت یازدهم باب دوازدهم در دلیلهای بیت دوازدهم
خاتمه در بیان بعضی مسائل متفرقه نجومی متنوعه برای کتاب خاتمه
در بیان بعضی مسائل که واجب است قبل از شروع در این علم مشتمل است
بر دوازده فصل است فصل اول در بیان سائل و مسئول عنه و طریق
سؤال بدانکه غرض از تدوین علم نجوم آن بوده که بدلایل ظنی و تجربیات
وقیاس در کونیات خبرها را دانند قبل از وقوع آن و اکثر وقوع پیوسته
و بعضی بواسطه خطای منجم یا سببی دیگر از اسباب خفیه بر منجم در حیز امکان
مانده و چون بزرگان این فن شریف را مقدور نشده حکم راندن بر حسب
طالع اشخاص است بدلایل و براهین که مانند چنان یافته که اگر کسی بجهة
حاجتی متحری سؤال کند از منجم او در آن وقت استخراج طالع کند و

کواکب

کواکب و وضع افلاک باز جوید و از طالع اصل دانسته حکم کنند و بزرگان
احکام مسایل بدین طریق حکمها رانده اند و ما نیز حکمها کردیم و اکثر آن بقوت
قبول آمد پس سایل کسی است که بجهة حاجتی نزد منجم آید و مسئول عنه آنست
که سؤال از جهة اوست و طریق سؤال آنست که یک شبانه روز در خیال
مشغول باشد که اگر بمنجم رسند سؤال نمایند و بعضی گویند همینکه از خاطر خطور کرده
اگر سؤال کند قصوری ندارد و اما اول اولیست و باید سائل نیت درست
دارد و چند نیت در هم نکند بلکه احوالی خود بیند و بامتحان نزد منجم نرود
و در وقت راست استقبال شمس سؤال نکند چه در این وقت دانستن ارتفاع
طالع صعوبتی دارد و منجم باید که خطوط و ساعات درست بنگرد کواکب چون باز
رسد تا حکم او خطا نشود و صاحب روضة المنجمین گوید که خطای سائل اکثر از آن وقت
که اندیشه تمام نکند و منزوی نباشد و بطریق نعت و تجربه نرسد از این جهة خطا
بر حکم افتد و خطای منجم اکثر از آنست که آلت ارتفاع و قیاس درست ندارد
و کار بگزاف و تخمین کند و بر حسب آن حکم کند و اگر در وقت زوال
منجم باید تأمل نکند چه باندک ارتفاع در طالع تفاوت بسیار میکند و اگر قوت
سعدان و نحسان مساوی باشند پس عاجز باشد و فرق نتواند کرد و بدانکه طالع
دلیل سائل است و سابع دلیل مسئول عنه و چند بار این تجربه کردم که اگر در ربع

فصل دوم در بیان آنکه اگر چند نفر یک طالع سؤال کنند و آنکه چون سائلان ۳
جمع شوند و منجم ارتفاع بیند و طالع راست دارد هر کس گوید سؤال سائل اول از
طالع گوید و سائل دویم از بیت دویم و سائل سیم از بیت سیم برین ترتیب و صاحب
روضه و کفایة المتعلم گوید سؤال سائل اول را جواب گوید و دوم را از عاشر
و سیم را از سابع و چهارم را از رابع و جهت سائل پنجم ارتفاع تازه بگیرد که ممکن بود
در خواهند صد و صورت بگردد و درجات بروج نیز تغییر یابد و قوم دیگر گویند جواب
سائل اول از طالع و دوم از عاشر و سیم از یازدهم و چهارم از بیت پنجم و سائل
پنجم از بیت سابع و صاحب ششم از بیت سیم و صاحب هفتم از بیت چهارم
و سائل هشتم از بیت نهم و چهار خانه در طالع نظر ندارند و از طالع ساقطند
از ان حکم نتوان گفت فصل سیم در بیان آنکه منجم بچه بداند که سائل
امتحان میکند و مدت بقای دلیل مسئله چون منجم خواهد بداند هر سؤال با امتحان
است یا نه بنگرد اگر ماه منصرف بود از تربیع و مقابله عطارد بود آن سؤال
امتحان بود و دیگر بنگرد بطالع و صاحب طالع اگر در ان طالع کوکب نحس است
و قمر متصل است بصاحب طالع و وی قابل تدبیر مایل بالذات یا بنقل بدانکه
سؤال سائل درست نیست غرض سائل امتحان است و اگر بعضی با هم رفقت
شوند بعضی نیز سؤال سائل بعضی درست است و بعضی نه یا سؤال سائل از ضمیر کسی است

از طالع

هر دلش

هر دلش بوده یا نیکو است و الا نیک تامل باید کرده خطا نکنند و حکما گفته اند مدت
بقای دلیل مسئله قدر یکدیگر قریب است و بعضی قدر یکدیگر و بعضی گفته اند قدر دور
آن ستاره است که دلیل بود و متوسط بود بر صاحب [illegible] صاحب روضه هم
چنین گوید در معنی این را صحیح و صحیح ندانم و مدت بقای دلیل مسئله چندانک
ستاره سیم [illegible] آن حاجت روا شود یا فوت شود فصل چهارم در بیان کیفیت
استخراج ضمیر و بنای استخراج ضمیر بر سه اصل است اول صحت ضمیر سائل
شب و روز در اندیشه آن کار باشد که ضمیر کرده است و آن اندیشه منقطع
نشود تا آن وقت که از منجم بپرسد و اگر سه شب در آن اندیشه بود بهتر و قمر از
وقت ضمیر تا وقتیکه از منجم سؤال میکند یک برج تمام سیر کرده باشد پس حکم
درست آید و بجای طالع اصل قیام نماید دوم آنکه منجم با توجه تمام وقت
طالع دقت بآلت صحیح بیرون آورد و بیوت دوازده گانه درست نماید
و کواکب تقویم کند و در زایچه ثبت کند سیم آنکه سابع طالع مسعود باشد و اگر سابع
و صاحبش منحوس باشد منجم خطا کند و ضمیر نتواند بیرون آورد و چنانکه بطلمیوس
در صد کلمه میفرماید که اکثر ما یکون خطاء المنجم اذا کان صاحب السابع
والسابع منحوسا پس بعد از این اصول دانستنی بدانکه دلیل سائل و مسئول عنه
و دلیل صاحب و عرض پیدا باید کرد تا ضمیر درست توان گفت و دلیل در فصل

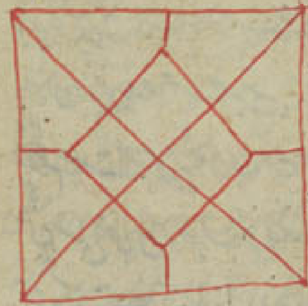
عوض

اید و ذکر خواهد شد ان شاء الله **فصل پنجم** در پیدا کردن دلیل ضمیر از آن استخراج توان
کرد بعد از آنکه طالع معلوم کرده شود و فالهای طالع آراسته داشته و کواکب
در محل خود نوشته سهم الغیب و سهم السعادة و سهم الحاجة معلوم شده باشد
و جوزهر و اجتماع و استقبال مقدم بدست آورده باشی و مستولی بر درجه طالع
دانسته باشی و مستولی بر درجه طالع آن کوکبی است که در آن درجه حظی
داشته باشد و بدان درجه ناظر باشد بیکی از نظرهای پنجگانه و مزید داشته
باشی و بیشتر کوکبی است که در صورت طالع در وتدی باشد یا در حظی از
حظوظ خاص خود بود و کوکب اگر بدو ناظر پس چون این مقدمات معلوم کردی
بدانکه دلیل سائل صاحب طالع است اگر در طالع باشد یا ناظر به طالع
و مستولی بر درجه طالع و اگر مستولی نباشد آن کوکب که قمر از و منصرف شده
دلیل سائل است و کوکبی که در طالع بود دلیل سائل است و صاحب ساعت
دلیل سائل است و هر کدام از اینها که در قوتهای دلیل و عرضی قوی تر باشند
از او اختیار کنند و دیگران اگر قوت داشته باشند شریک کنند دلیل مسئول
عنه صاحب هفتم اگر به هفتم ناظر باشد و مستولی بر درجه هفتم و کوکبی که در هفتم
باشد و کوکبی که قمر بوی متصل شود و صاحب برج خداوند ساعت است
که دلیل مسئول عنه است **فصل ششم** در پیدا کردن ضمیر بدانکه قبل ازین

مذکور شد

مذکور شد مسائل باید که ضمیر مشغول سؤال دارد دیگر آنکه صاحب سائل بر منحوس از جهت ضمیر
باید که همچنان باشد که صاحب بیمار از جهت علت به طبیب تا ضمیر درست گردد
و از آن روی که صاحب ضمیر شب و روز در غم ضمیر بود چنانکه بیمار شب و روز
در غم علت بود پرهیز که بدین وجه نباشد وقت سؤال ضمیر درست نبود و برای
این معنی منجمان گویند که سائل شب و روز با ضمیر باشد طایفه این اصول نداشته
اند بر گفت منجمان استهزا کرده اند چون اصول دانستی و دلیل بدست آوردی
و مستولی دانستی و اگرچه پیش طریقی اجمال گفتیم که مستولی بر درجه طالع کدام کوکب است
اما شاید از قلت تدبر یا از غلبه نسیان منتفع نشده باشی بیان کنیم بدانکه باید
نظر کنی تا در درجه طالع کدام کوکب را حظ بیشتر است آن کوکب مستولی باشد در آن
برای سؤال است و صاحب برج طالع پنج شهادت دهند و کدخداوند شرف چهار
شهادت و کدخداوند حد سه شهادت و کدخداوند مثلثه اول و دوم هر یک دو شهادت
الا آنکه دوم ضعیف تر است و کدخداوند نیم و ساعت و وجه و مثلثه سیم و [illegible] قمر
بود و پیوند دو وتد هر و آنچه عشریه درجه طالع و کوکبی که در وتد عاشره صاحب باشد
هر یک را یک شهادت دهند پس هر کدام که حظ او و شهادت او بیشتر و ناظر بجزو مطلوب
بود او مستولی است و دیگری که حظ او کمتر شریک آن و هر کدام از کواکب مذکوره
از [illegible] حظ در [illegible] نه یا در شرف خود باشند شهادت ایشان مضاعف شود

مثال طالعی گرفتیم به صورت صاحب زهره صاحب شرف قمر صاحب مثلثات



زهره و قمر و مریخ و صاحب حد عطارد
صاحب وجه زهره صاحب یوم و ساعت
زهره پس در این صورت طالع زهره را
پانزده شهادت یافتیم چرا که زهره صاحب
است و در صاحب خود شهادت آن بعض کنند
که ده باشد و چون صاحب مثلثه اول است دو شهادت و چون صاحب وجه
و یوم و ساعت طالع است هر کدام یک شهادت دارند مجموع پانزده باشند
و قمر را ده شهادت و عطارد را سه شهادت یافتیم چون زهره را در خانه بود شهادت زاید
مضاعف شد که شش باشد لهذا مستولی و دلیل سائل و سؤال عنه و غرض معلوم گردی
نظر کنیم هر دلیل سائل که در طالع مذکوره زهره بود مشد در کدام خانه است از
طالع دلیل ضمیر از آن خانه بود و قمر همچنین چنانکه زهره در پنجم بود و قمر در نهم باید
گفتیم که ضمیر از بهر فرزندی است غایب یا عزم سفر داری و این حاصل کلام بطلمیوس
و اعتماد برین بیشتر است اما منجمان دیگر درین باب بتجربه و قیاس سخنها گفته اند
و از آن نکته چند باز گفته شود اوّل نظر کنیم که مستولی درجهٔ طالع و درجهٔ جزء النبوة
و درجهٔ سهم السعادة و خداوند مثلثه اول باید دید که کدام قوی تر بود در جایگاه

اولی کنند

اولی کند هر چه که بود ضمیر از آن جنس بود دوم خداوند سهم السعادة و خداوند مثلثه
اول باید دید که کدام قوی تر بود و در کدام خانه تأثیر الا بود از منسوبات آن خانه
گوید سیم نظر کنیم در درجهٔ هر درجهٔ طالع تا کدام برج و درجهٔ طالع است و کدام
ستاره با او ناظر دلیل از طبع و جنس آن ستاره بود اگر هیچ نظر نبود از جنس
خانه بود مقود چهارم نظر کنیم با ثنی عشریه درجهٔ طالع بهمان طریق که درنه
بیر گذشت پنجم اتصال قمر بضرورت نگه باید داشت و نقل و جمع و رد
و قبول هر دلیل از نحوست بود قوی تر ششم هندوان اعتماد بر خداوند ساعت
کنند چنانکه مریخ خداوند ساعت بود باشد ضمیر از آن جنس باشند و آن ستاره که ناظر است
بدو شریک کنند هفتم نگر بدلیل طالع تا کدام کوکب متصل است اگر آن کوکب
هر دلیل بوی پیوسته خواهد پیوست اندر طالع باشد ضمیر وی از تن و جان بود بعض ما
یا از زنده گانی یا از بهر جهه و اگر کوکبی که دلیل با وی پیوندد او در برج دوم
ضمیر از بار برگردن یا از مال باشد و اگر در سیم بود ضمیر از برادران و منسوبان
آن برج باشد و اگر در برج چهارم بود ضمیر از پادر و ضیاع و عقار باشد و عاقبت کار
در فنا باشد و اگر در پنجم باشد ضمیر از فرزندان یا از عشق و اگر در ششم بود
ضمیر از بنده گان و خدمتکاران و بیماری بود و اگر در هفتم بود
ضمیر از انباری یا از نکاح و منسوبات آن برج بود و اگر در هشتم بود ضمیر از مرگ

وخوف وخطر بود واگر در نهم بود ضمیر از علم و سفر دور بود واگر در دهم بود ضمیر از
پیشه و سلطان و بیع و شرا باشد واگر در یازدهم باشد ضمیر از امید و دوستان بود
واگر در دوازدهم ضمیر از دشمن یا از زندان و غم و شدت و بیماری یا از حیوان
و ستور باشد واگر دلیل طالع بدان ستاره که پیوسته باشد راجع بود ضمیر از چیزی
برسد یا از گم شده یا از فرزند و مانند کار یا از باز داشته بود اگر دلیل با آفتاب
متصل باشد دلیل ضوء آفتاب بود ضمیر از سلطان بود واگر منحوس و راجع باشد
دلیل ضمیر از چیزی فرومانده بود واگر دلیل طالع متصل به نحسین باشد ضمیر از جنگ
و لادوری باشد واگر مشتری پیوندد ضمیر از ... بود واگر عطارد پیوندد ضمیر
از نامه بود یا خبر یا غلام و کودک هشتم نکته اگر خداوند ساعت مریخ باشد و حرکت
اندر و بود ضمیر از ... بود در شب واگر خداوند ساعت زهره بود دلیل بود ناظر
از تثلیث و تسدیس ضمیر از دوستی و تزویج باشد واگر کوکب نحس باشد و زهره بود
متصل ضمیر از عداوت و خصومت زنان باشد واگر زحل بدلیل یا آنکه دلیل بزحل
پیوندد ضمیر از رنج یا از غم و شدت و قرض باشد نهم اگر در طالع مشتری بود
یا از رأس ضمیر از خدای تعالی و از جهان و کارها که بحق تعلق دارد بود واگر
زهره در طالع بود سؤال از زوال ملک بود واگر در وسط السماء بود سؤال
از سلطان و مادر بود دهم اگر آفتاب در حد و در کواکب بود سؤال از آنچه

منور باشد

منور باشد کوکب ثابت اگر صاحب سؤال از آن بود صاحب طالع در زایل الوتد
ضمیر وی از چیزی خواستن بود واگر صاحب طالع در دوم بود ضمیر از فرزند بود
که در حکم ما درست یازدهم گفته اند که در صورت سائل نیک تأمل باید کرد
تا سائل بکدام صورت و بکدام برج شباهت دارد ضمیر سائل از آن کوکب و از آن
برج باید و این بعید است دوازدهم گویند که ضمیر از سهم ضمیر باید طلب کرد
و آن نیز بچند وجه بیان کرده اند اول از خداوند برج سهم السعادة بگیرد تا بجل
کوکب صاحب ساعت و از طالع طرح کند هر جا برسد ضمیر از آن برج و کوکب او باشد
دوم بگیر تا از درجه خداوند طالع تا درجه طالع و از طالع طرح کند هر جا که بماند آنجا
بود سیم بگیرد از درجه طالع سوای درجه کوکبی که بعد از اجتماع یا استقبال مقدم بر
سؤال ماه بر وی متصل شده باشد و از آن کوکبی که در وقت سؤال ماه بوی
متصل است یا متصل خواهد شد طرح کند هر جا که برسد ضمیر آنجا باشد صاحب
روضه منجمین گوید این سهم ضمیر از جمله اسرار است و ما سهمی لطیف یافته
ایم از بطلمیوس باید دانستن چه اگر درجه طالع مولود بر جزو اجتماع یا استقبال درست
شود دلیل پرسنده نیز روا بود چهارم از درجه آفتاب تا درجه طالع برگیرد و آنچه
دلیل رفته بود در برج خویش بر او افزاید و از برج دلیل طرح کند هر جا برسد ضمیر آنجا
بود تذنیب چون دانستی که مسئله از کدام جنس است نظر کنی تا بدان جهة

مستولی کیست چنانکه اگر سؤال از رمی باشد مستولی درجه دوم بیرون باید آورد و آن
وا ورا دلیل دانستن و علی هذا القیاس مطالب جمع بیوت و هم چنین هر یک
کوکب که مطیع دلیل آن جنس بود چنانکه آفتاب از جهت عمل در وقت [illegible] و زهره
از جهت دلالت بر لذت و فرزند قاعده کلیه در استخراج ضمیر صاحب کفایة التعلیم
بیان میکند از این محل ایراد نمودن مستحسن نمود بدانکه دلایل ضمیر از کواکب
ده است اول مبتز دوم قابل التدبیر سیم قابل تدبیر صاحب طالع چهارم قابل
تدبیر وی پنجم صاحب بیت قمر و هر کوکب که بیشتر نظر کردن قوتش بیشتر است
و از بیشتر بر جهات [illegible] این کواکب خداوندان آنند و از درجه برجها [illegible] این کواکب
در آن باشند خاصه بیتی که صاحب طالع است و اگر قابل التدبیر با قمر و با
صاحب طالع باشند مقدم بود بر قابل تدبیر طالع و اگر قمر و صاحب طالع هر دو
در مبتزی برابر باشند قمر مقدم تر باشد بر صاحب طالع و اگر قمر در مکان خود
مستقبل بود قابل تدبیر وی سعود بود و بر همه مقدم باشد بشرط آنکه ناظر باشند
بطالع و لکن باید دانست که شمس و سهم السعادة را از جمله دلایل شمرده اند بدان سبب
که در جمیع احکام نیرین و نتایج نیرین اثری عظیم است و صاحب ساعت را
هم اثری عظیم است در دلیل ضمیر و جنس و رتبت او در اثر برابر رتبت قمر است
مضمون صاحب سوم نیز باشد و دوازدهم طالع را نیز اثری است بدانکه هر دلیل

ازاین

ازاین دلایل را بر چیزی دلیل کند از اجناس و اسباب و اغراض ضمیر چنانکه
مبتز وقت طلب قمر و مستولی و کوکبی که در طالع باشد و صاحب ساعت و محل [illegible]
از طالع بر اجناس ضمیر دلیل کند و بیتها بر جهات این کواکب دلیل خداوندان آنند و [illegible]
تدبیر صاحب طالع و اثنی عشریه طالع و مکان صاحب وی بر آنچه اسباب ضمیر
دلیل کند و قابل تدبیر و مستولی قابل تدبیر کوکبی که در طالع است و صاحب بیت
قمر بر اغراض ضمیر دلیل کند و این مقدمه بمثال روشن شود مثال آنست که طالع
یافتیم در شهد [illegible] برج سرطان پانزده درجه و شمس در اول حمل بر درجه عاشر
[illegible] مبتز در این [illegible] شمس است پس دلیل جنس ضمیر شمس است و بیت عاشر
و چون شمس بر جاه و ریاست دلیل کند و عاشر بر شغل و عمل پس ضمیر سائل آن
جنس باشد و چون شمس خداوند دوم طالع است و دوم دلیل [illegible]
است پس سبب ضمیر سائل طلب مال یا معین یا معاش است و اگر قابل تدبیر
مریخ باشد غرض ضمیر سائل تنازع است از جهت غلبه و قهر بر اعدا و اگر قابل تدبیر مشتری
باشد غرض سائل از جهت عدل و انصاف میان مردمان و اگر زحل باشد غرض [illegible] است
از جهت ثبات و بقای خاندان قدیم و بر آوردن بناهای پایدار و مانند آن [illegible]
و غایت [illegible] غرض جاه و ریاست و طلب [illegible] است پس اگر دو سه کوکب دلایل جنس
ضمیر افتد و چون میان ایشان موافقت بود استخراج ضمیر آسان گردد و چنانکه در [illegible]

8 مترقی باشد قابل تدبیر قمر و قابل تدبیر صاحب طالع میان هر دو تدبیر بود و اگر میان ایشان
مخالفت بود آن کوکب که مقدم است دلیل حسن ضمیر باشد و دیگران نزدیک باشند
و اگر اختلاف در رصد نیافتی قریب باید بود چنانکه استدلال عکس کرده و استعانت خواه
بطالع اجتماع یا استقبال مقدم بر وقت تا کدام صاحب را ترجیح کنند اعتماد بر تنجیم
صاحب کنی و چنان دان که آن طالع طالع سال است والله اعلم فصل هشتم
در بیان منسوبات بیوتات دوازده گانه طالع اول دلیل کند در سؤال بر آنچه
دلیل است بر ولادت و زیادت از آن نیز و آن زیادت نهفته در طالع دلیل
آغاز کارهاست و ظهور آن و زیادتها و افزودنها و دوم دلیل داد و ستد و باز
آوردن غایب و چه حقی باید یا نه سیم دلیل اخبار و ارکان و عبادت و نخچیرها و برادران
چهارم دلیل قبرهای کهن و جای گنج و جای دزدی و دزد آمده و دیر و بستان و ارکان
و ضیاع و عقار و پدران و مکان پنجم دلیل رسول و خبر و هدیه و رشوه و عشق بازی
و جاهای دور رست و بدست آوردن های گذشتگان و دعوت و احوال فرزند
ششم دلیل بر چیزی حقیر است و کار زنان و خادمان و بندگان و تهمت و حسد
و عیب و دروغ و گریختن و فسق و فجور و زندان و بیماری هفتم دلیل غایب است
و جنگ و زکوة و گنج و مقصد و سفر و گرفتن دار از زن و داد گم شده و خرید
و فروختن و زنان و هشتم دلیل خوف و خطر و میراث و چیزی تلف شده

وسعی

وسعی و ضمیر و عمق نهم دلیل کارهای گذشته و کارهای شگفت و خبر رسول و بغو رد آن
دیدن دهم دلیل صاحب ولایت و شهرها و کارها و چیزهای گران و بدرویان هم
دلیل ما و ولایت و بازار و طلبهای وی و رشوت و دوستی و بزرگان
و چیزهای نیکو و توبه و دوازدهم دلیل کارهای گذشته و گریختن و عصیان و خبث و بدکاری
و حقد و مکر و حسد و خساست و حبس و وحشت فصل نهم در بیان دلیل ابتدای
کارها و عاقبت کارها بدانکه دلیل ابتدای کارها طالع اوست و قمر دایم که در وتد
باشد و سهم السعادة و خداوند ساعت چون به طالع ناظر باشد و دلیل عاقبت کارها
برج چهارم و صاحب اوست و قمر مادام که در وتد باشد و سهم السعادة و خداوند
ساعت چون خداوند خانه ماه و آن کوکبی که قمر بوی متصل است و صاحب برج
سهم السعادة است پس بنگر ماه و خداوند خانه ماه اگر هر دو قوی حال باشند اول آن
کار و آخرش هر دو نیک بود و اگر ماه قوی حال بود و صاحب خانه ماه ضعیف
بود اول این کار خوب و آخرش تباه و اگر برعکس بود اول کار تباه و آخر قوت
باید و اگر ماه و صاحب خانه هر دو ضعیف حال بود اول و آخر این کار هر دو بد بود
فصل دهم در دانستن روا شدن حاجت و آنچه بدان تعلق دارد پس چون ضمیر
بیرون آوری اگر پرسنده غرض حاصل آید یا نه و حاجت تمام شود یا نه اگر ا
از سه کوکب بنگرند اول قمر دوم صاحب طالع سیم صاحب حاجت که صاحب

بیت عرض است و عرض در بیتی مر اول و بیت چنانکه یاد کردیم پس هرگاه که یکی از این
سه کوکب را قوت شهادت تمام باشد صاحب وی تمام کرده و هرگاه شهادت تمام نباشد
صاحب تمام حاصل نیاید و بحسب قوة شهادت صاحب حاصل آید و تمامی قوت
شهادت در قمر ضعف نوع است اول قبول وی در مکان خود دوم اتصال
وی بشمس و شمس در وتد قوی سیم اتصال وی بصاحب طالع از وتد یعنی قمر
در وتد باشد چهارم اتصال وی بسعدین وی یا بشمس هفتم اتصال وی بصاحب
طالع در طالع یا از طالع یعنی قمر در طالع باشد و آنچه ناتمام است و بمنزله
نیمه است دو نوع است اول اتصال وی بسعدی که وی را قبول نکند ماه در
وتد دوم اتصال وی بکوکبی در بیت کوکب سیم اتصال وی بسعدی در بیت
خود یا شرف خود بکوکبی در زایل چهارم اتصال وی بکوکبی در طالع پنجم اتصال
وی بصاحب طالع ششم اتصال وی بکوکبی در بیت هفتم بعد از آن در طالع
یا در وتدی دیگر مقبول هشتم بعد از وی در بیت صاحب نهم بعد از خداوند
خانه وی در وتد دهم اتصال وی در سدس شمس یا در حل نکند در زایل الوتد
اما تمامی قوت صاحب طالع هم هفت نوع است اول قبول وی در مکان
دوم اتصال وی بصاحب حاجت سیم اتصال وی بسعدی از وتد در بیت
سعد چهارم اتصال وی در بیت خود یا شرف خود بکوکبی در وتد پنجم اتصال

بکوکبی سعد

بکوکبی سعد در بیت صاحب یا قبول اتصال ششم اتصال وی بسعدی در طالع هفتم
اتصال وی بسعدی از شرف خود یا بیت خود و آنچه ناتمامی و بمنزله نیمه است
شش نوع است اول اتصال بسعدی از وتد بود دوم اتصال وی از بیت خود
یا شرف خود بکوکبی در زایل سیم اتصال وی در بیت صاحب بسعدی چهارم [illegible]
وی در بیت صاحب پنجم بعد از خداوند وی در وتد ششم بعد از وی در وتد
اما تمامی قوت صاحب صاحب دو نوع است اول اتصال وی بصاحب طالع
دوم اتصال آن بسعدی در طالع و اما آنچه ناتمام است و بمنزله نیمه است
چهار نوع است اول قبول وی در مکان خود دوم نقل النور و جمع میانه صاحب
طالع و قمر سیم اتصال سعدی از بیت صاحب یا وی چهارم بعد از وی در طالع
چون این مقدمه دانستی کلیه بعضی از مقدمات حرسه نیز در بیان روا گشتن حاجت
بیان کنیم بدانکه اگر خداوند طالع در خانه حاجت منحوس بود و خداوند حاجت(?)
و حاجت در خانه طالع یا متصل بود دلیلی یا قمر دلالت کند که حاجت بی
مکر دلیلان محترق باشند یا ساقط و ضعیف افتند بجهة ضعیفی ایشان و اگر دلیلان
ساقط باشند و لیکن در میان ایشان ستاره بود که نور دیگری را نقل کند بدیگری
حاجت روا گردد پس اگر ناقل نحس بود بدست مردی بدکار روا گردد و گر ناقل
سعدی بود بدست مردی نیکوکار روا گردد و اگر ناقل از دوستی بد دلیلان نگرد

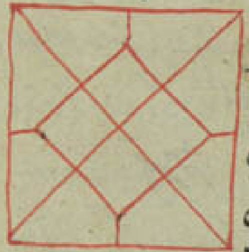
حاجت روا گردد باشد و اگر از دشمنی نگرد به دشواری و رنج و اگر بهیچ ستاره نپیوندد
و نقل نور دلیلین کند اگر ستاره هست که نور هر دو را جمع کند دلیل کند که حاجت
روا شود بدست شخصی از جنس آن ستاره که نور دلیلین را جمع کرده و اگر از یکدیگر
باز گردیم و هیچ نپیوندد حاجت روا نگردد و اگر هر دو دلیل پیوند کنند بستاره
که از اسقاط بود حاجت تباه گردد و اگر یکی ازین دو دلیل بخداوند خانهٔ حاجت
پیوندد از تربیع و مقابله و خداوند صاحب نحس بود خداوند مسئله را از آن
کار بلا و سختی رسد پس چون مسئله بر تو مشکل شود بدانکه حاجت روا شود
یا نه اعتماد بر یازدهم و خداوند خانهٔ یازدهم کند اگر صاحب خانهٔ یازدهم
اندر طالع بود مقبول یا بسعدی میپیوندد و آن سعد در طالع بود یا اندر وتدی
بود مقبول حاجت روا گردد و اگر بخلاف این بود حاجت تباه گردد

فصل یازدهم در بیان وقت روا گشتن حاجت چون دانسته باشی
که حاجت روا شود و خواهی که بدانی کدام وقت روا شود پس بدانکه
کارها که تمام شود بروز تمام شود یا بماه تمام شود یا بسال بقدر طبیعت حاجت
و بعضی از علما رانند که وتد طالع دلیل ساعت و عاشر دلیل روز و سابع دلیل
ماه و رابع دلیل سال چه او بعضی چیزهاست که بالحظه مایه روزگار
تمام شود و بعضی بود که شاید تمام شود مگر بعامها چون مدت ابستنی و امثال آن.

و بعضی باشد

و بعضی باشد که بسالها تمام شود چنین درخت نشاندن و آنچه بدین ماند پس چون خواهند
که بدانند نگاه کنند بدرجات هر دو دلیل اگر هر دو صاحب مساوی باشند
هم دران روز حاجت روا شود و اگر در میان آن درجات بود بدانند
که چند است هر درجه را روزی گیرند اگر برج منقلب بود هر درجه ماهی گیرند
اگر دو جسدین باشد و سالی گیرند اگر ثابت باشد مثال چنین سوال کردند که حاکم
شهر عباسی کجبة ماجس عرضه بدیوان علما نوشته حاجت او روا شود یا نه

دلیل بدرجات



ارتفاع گرفتیم و طالع مساوی شده بدین صورت
چون میان صاحب طالع و صاحب عرض که
صاحب حاجت است مقابله بود و دو درجه بین
الدلیلین تفاوت بود از آنکه هر دلیل مذکوره در آن
صورت طالع یافته بعد از آن صاحب را بیک تعین که چون برج ثابت است هر درجه
دو سالی حاجت را باید چنان پنداشت و اگر هر دو دلیل دران ربع بود که از طالع است
تا دهم مدت روا گشتن روز بود و اگر از آن ربع بود که از هفتم تا دهم است مدت
ماه بود و همچنین اگر از آن ربع بود که از طالع است تا چهارم و اگر از آن ربع بود
که از چهارم است تا هفتم مدت سالی و اگر در وقت مسئله کیستاره باشد
یا ستاره در طالع بود چنین که بجای حاجت رسد در آن روز روا گردد و الله اعلم.

هر صاحب نود ز آن هم درجانب ایشان است گردد و اگر در هر گاه که ماه
از یکی از دلایل برگردد و بدلیل دیگر بپیوندد و چون دلیل کننده صاحب روا شود
در وا نگردد باک نیست کوشش دار تا ماه بجای خویش آید از بهر آنکه گردیدن ماه
بر دور فلک و پیوند کردنش بر دلیلها و جایگاه صاحب دلیل کند بر روا بودن
حاجت هم بمقدم تر دلایل حصول غرض وی قدرت است پس صاحب طالع و صاحب
حاجت بدان صفت که بیان کردیم پس اگر کوکب راجع باشد الکاه صاحب
روا شود مستقیم گردد و اگر وعده در هبوط بود وفا در وقت باشد و اگر وعده در
وقت عاشر باشد وفا در حال دیگر باشد و وعده نحس بیشتر دروغ خاصه در تنحیس مثال
در روز دوشنبه بیستم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۳۷ سوال کردند بندگان علامی
فهامی میرزا ابوالحسن که در ملک فارس بود از نواب مستطاب فلک جناب امام قلی خان بیگلر بیگی
در فضیلت او در فارس بود حاجتی در خدمت نواب احمد میرزا شاهی و نواب



مستطاب حاجتی روا شدن حاجت
سابق الالقاب عریضه بدرگاه گیتی پناه نوشته
اما حاجت روا شود و بر وفق مدعای ایشان
فهامی رقم خاقانی صادر بابت ارتفاع گرفته
زایچه طالع بدین طریق صورت یافت بعد از نظر دلیل استخراج حکم بر آن شده که در روز پنجشنبه

۲۶ شهر مذکور

در روز پنجشنبه ۲۶ شهر مذکور

۲۶ شهر مذکور رقم از جانب همایون اعلی حضرت علامی روا شد و الهام
انچه بود نوشته بعلامه ان نواب ... سپرده روز مذکور مطالعه نمایند و صدق
و کذب نوشته بر خاطر برسانند و چون روز پنجشنبه بیست ششم رقم نواب اشرف
رسیده و مژده بحجت در ... رسانیده اکابر و اشراف فارسی و الله
تهنیت روا شدن حاجت حضرت سابق الالقاب در خدمت حضرت علامی
بعد از طالع مسئله نوشته شده بود که حضور طلبیده و الهام خوانده شد انچه
این بنده حقیر نوشته بود خصوص آنکه روز پنجشنبه ۲۶ شهر ربیع الاول سنه مذکور
حاجت روا خواهد شد بفعل آمده همه دعای ایشان ... با استادان این فن کردند
و تحسین این بنده حقیر گفته و چون تالیف بنام نواب علامی بود در نظر
ایشان از نور و سرور ... **فصل چهاردهم** در استخراج ضمیر پنهان کردن چیزی است
و پرسیدن حال وی از منجم برای امتحان و اگر آن نیز بطلمیوس
در ثمرة الفلک تجربه کردیم ما دیدیم معنی ... نگفتیم بدان سبب صلاحیت
استخراج ضمیر ندارد از دو وجه یکی آنکه قرای ضعیف است دوم آنکه سهیل بر آن
نگران نیست و سایل برای ... اندیشه و ... نیست اگر ... بود
چنانکه از ... ... در ... ثابت
... قوی ... باشد ... قوی ... است پس ... اگر برج

طالع منقلب باشد دلیل جدا شدن خداوند و اگر ذوجسدین باشد دلیل بنا نهادن و اگر ثابت بود
دلیل جاودان است پس اگر برج آتشی و ثابت است دلیل جوهر است که بر آتش تیز گذارد
و همین طریق از آتشی و خاکی و بادی و ثابت و منقلب و ذوجسدین تمیز نمایند
و باید که به هر یک دلیل یکبار دیگر اعتماد نماید الا که نظرهای او و اتصالات او
و سعود و نحوس و احوال همه یکدیگر معلوم کنند و در همه بنگرد آنچه اصوب و اعلم
و معروف نزدیک تر و به دلیل و حجت موافق تر بود بدان حکم کنند چه اگر
برجی را همیشه بر یک حال نهند چه طالع و چه زایل و چه آنکه خداوندش مشرقی بود
و چه منزلی چه خداوندش محترق بود و چه غیر محترق در این همه باید نگریستن
و ممازجات هر یک معلوم کردن تا خطا کم افتد و بصواب نزدیک
تر بود و در روضة المنجمین مثالی گفته بود در اینجا ذکر کردیم مثال طالعی
گرفتیم جوزا آمد خداوندش عطارد بود و خداوند ساعت هم او و زهره با او
و مریخ با هر دو نظر داشت گفتیم ذوجسدین است باید دو جنس باشد و چون
صاحبش عطارد بود با زهره و اجب کننده هر یک الوان بود و در او نقشی
بود و بر هیئت کره و ... راه دارند و از بهر نظر مریخ تند و تیز بود و سرخی
زنند پس در این نگاه کردیم تا کدام دو چیز بود هر رنگ الوان بود و سفیدی
و سفیدی و سرخی در او مرکب و نیزه از بهر باکره گمان دارند گفتیم ناخن
تیر است

شیر است که به سیم و زر گرفته اند و نکته در این باب اتصال قمر است با صاحب طالع
و قابل تدبیر صاحب طالع چنانکه یاد کردیم در استخراج ضمیر و هم بدین سبب گوییم
اگر منجم در طالع چیزی نگرد از این سه دلیل نیابد یعنی اگر قمر و خداوند طالع با هم یا ربع
یا ساعت و قابل تدبیر نبوند و قمر کرده است و اگر نظر قمر با زحل کرده باشد
حصول و نقصان در او ... باشند از آن استخراج گفتن و از آنچه منجم گفته
ممکن است که چیزی باشد که از چیزی که خویش گشته و هیچ با اصل خویش
نماند و اگر یکی از این سه دلیل یابد باید که حکم چیز چیزی از آن بنگرد پس از قمر
از طالع و صاحب وی پس از رابع و صاحب وی پس از غایت بر هر یک مدخل
سبب که دلیل جوهر چیزی چه رنگ است یا چوب یا زر یا سیم یا مانند و اگر یکی از این
کواکب به طالع ناظر باشند چیزی از جنس جوهر طالع باشد و اگر نباشند از جنس جوهر قابل
تدبیر بود و اگر قابل تدبیر نباشد از جنس جوهر طالع است و بطلان حقی
بطلمیوس گفته هر نوع چیز از صاحب طالع باید جست چنانکه زحل سیاه رنگ
و امثال آن زمین و آنچه از آن باشد حکما رسید گویند بنگر که صاحب طالع در درجه
کدام کوکب است این چیزی که ضمیر کرده اند به لون آن کوکب است اندک
گویند بنگر که شماره تیر که کدام کوکب مشتری است آن چیز بر لون آن کوکب است
ابو ریحان گوید بنگر خداوند طالع به کدام کوکب متصل است آن چیز لون

لون آن کوکب بهره دارد و صاحب کفایة التعلیم در روضة المنجمین گوید لون ۱۴
فی از صاحب ساعت باید جست اگر ستاره طالع بود یا صاحب ساعت نشمارند از درجه
طالع تا آخر درجه خداوند طالع در آن درجه باشد اگر در جای ثابت طالع باشد
بود طاق باشد و اگر ضعیف باشد ضعیف بود جمیع ضمیر بگذارد خداوند طالع اگر
در اوتاد با ممتنع باشد اگر در زایل وتد باشد میانه بود و اگر در زایل اوتاد باشد
ناممتنع باشد و اگر از آنچه گفتیم در شرف بود امکان آن بود و اگر طالع
نحس بود و خداوندش قوی دلیل آنچه با ممتنع باشد و [illegible] بود و اگر خانه
سعد بود و خداوندش مسعود بود آنچه قیمت تمام داشته باشد و نوبی ضمیر
خداوند طالع ساقط بود و نیران و سعدان در آن نظر ندارند و با رأس یا ذنب
بود یا نظر نحس دلیل کند بر چیزی که بوی کنده داشته باشد پس درجه ارتفاع
کمتر بود حکم بدان کند عدد ضمیر ابوریحان گوید اگر قمر و عطارد در ربع منقلب
اول باشد آن چیز بعد دلیل بسیار بود و اگر از درجه قمر یا عطارد بگردد چون
ضعیف بود آنچه از دو ثابت کوکب با چیزی پیوسته و اگر درد نیک
چیز است و اگر ضعیف بود در خانهای منقلب دلیل کند بر اندازه از دو ثابت
پس اگر در برج ثابت بود دراز باشد و اگر در برج منقلب بود کمتر باشد
و اگر در برج آتشی بود آن چیز زرد رنگ بود و تلخ و اگر در برج بادی بود [illegible]

سرخ

برج بود سفیدش و بعضی گفته اند صاحب سهم السعادة دلیل شکل ضمیر است جایگاه
نگاه کنی تا دلیل از کدام برج بود اگر منقلب بود دلیل کند در میان خانه
و چیزی ثابت بنا بود باشد و آنچه بر پای باشد و ثابت در جای خود از جای
نگردد و در زمین باشد و ذو جسدین در بیوت آخر یا بر بالای باشد و نو و کهن
بنگر بماه اگر از ماه تا ره ضعیف روز کمتر بود آن چیز نو بود و از ضعیف تا چهارده
متوسط و تا آخر کهنه بود دیگر نگاه کنی در دلیل ضمیر اگر [illegible] فوق الارض
متصل ستاره نهاری شرقی مستقیم دور از احتراق در رجعت چیزی بود [illegible]
با حظ و اگر بخلاف این نگاه کنی بود [illegible] قمر در برج عقرب [illegible]
اند عقرب چیزی مخوف بود و بودن اندر برج گرم خشک سبز رنگ [illegible]
مخوف بود بلکه مصمت بود و قمر اندر تاسع یا ثالث با آنکه خداوند طالع اندر
مغتم بود یا راجع و ساقط [illegible] بود اگر [illegible] باز [illegible] کتاب [illegible] و مقدمه
ختم کنیم و از اینجا بر دوازده برج طالع سخن گوییم **باب اول** در دلیلهای
طالع رستن قمر دلیل بود بر گذشته و پیوستن بر آینده عمر جای خداوند خانه
قمر دلیل است بر عمر تا اگر دلیل از ابتدا کار رسد طالع و صاحب وی
و قمر و سهم السعادة نگاه کنی هر کدام قوت بیشتر داشته باشد دلیل است
و نگاه خانه چهارم و خداوندش و خداوند سهم السعادة و خداوند خانه ماه هرکدام

ه قوت بیشتر دارنده باشند دلیل است و خانه چهارم و خداوند وی
عاقبت کار و اگر بوقت ابتداء کار دلیل در وتد و دلیل عاقبت در زایل
بود آغاز کار نیک بود و عاقبت بد و اگر دلیل عاقبت در وتد باشد و دلیل
ابتدا در زایل عاقبت کار نیک بود و ابتداء کار بد و اگر قمر در برج منقلب گاهی
بان کار مشغول شود و گاهی ترک کند و اگر برج ثابت آغاز کار قوی باشد
و اگر در برج دو جسدین باشد آن کار را دو بار آغاز کند و از آن کار
بکار دیگر نقل کند و اگر قمر با دلیل ابتدا السعود متصل باشد آغاز شادی باشد
و اگر از عمر سوال کنند اگر قمر از نحسی بسعدی باز گردد و عمر گذشته برنج و محنت
گذرانیده باشد باقی بر سلامت و اقبال و اگر حال قمر بعکس بود حکم برعکس
باشد و اگر از سعدی بسعدی پیوندد تمام عمر در دولت باشد و اگر از نحسی بنحسی
پیوندد بر خلاف این بود اگر صاحب طالع تحت الشعاع یا محترق باشد و قمر
منحوس باشد یا در مقیم یا نحس ناظر باشند بطالع مرگ دلیل باشد
و اگر پرسنده خداوند مسئله را بعض چه گونه بود بنگرد بدلیل اگر دلیل در طالع
بود یا در خانه خویش و راجع و محترق نباشد و خداوند ساعت سعد باشد
دلیل بود خداوند مسئله نیکو حال است و با مال و فراخ دست و از آن نخم
هر دارد فرح خواهد یافت و اگر از سعدی منصرف باشد و بنحسی متصل گردد

دلیل است

دلیل است خداوند مسئله را حالی نیکوست و لیکن غم بیشتر خواهد آمد
و اگر بنحسی دلیل بود پیوسته یا خواهد پیوست در دویم باشد غم از سبب
زنان و مال باشد و اگر در سیم باشد آن غم بسبب برادران یا دوستان
یا نزدیکان باشد و بدین قیاس از باقی خانها حکم باید کرد چنانکه اگر نحسی در
نهم باشد دلیل بود که متعلق گردد غم بسبب ارزشتگی کار کند یا از سبب سلطان
و اگر دلیل با فقات خواهد پیوست از قفا به و مقابله دلیل بود که آن غم بسبب
سلطان است و اگر دلیل اندر برج شرف یا با دلیل کند بر آنکه سائل صاحب
جاه و شرف است و اگر دلیل در برج شرف راجع یا محترق یا ساقط باشد
از طالع دلیل کند خداوند مسئله سلطان باشد معزول شده و مال از دست
رفته و اگر دلیل اندر برج شرف در می آید دلیل کند که سائل بجاه و دولت
خواهد رسید و اگر دلیل اندر برج غریب بود و ساقط از طالع دلیل کند که
سائل اندران شهر غریب است و اندرا جاه و قدر نباشد و اگر در برج
غریب باشد لیکن در وتدی باشد دلیل کند که در آن شهر غریب بود ولیکن
نزدیک مردمان با قدر و معرفت و جاه باشد و اگر دلیل در وتد باشد
و خداوند خانه دلیل بوی ناظر بود دلیل کند که خداوند مسئله مهم معروف بود
و بهم مستوره و اگر دلیل اندر وتد بود اما خداوند خانه اش ناظر نباشد بوی دلیل کند

که خداوند مسئله معروف بود اما از دیر زمان مستور بود و اگر دلیل اندر وتد بود
ولیکن در وتد هبوط دلیل باشد که صاحب خانه دلیل یا دلیل ناظر نباشند دلیل
کند که سائل خسیس و بد اصل باشد و اگر در وتد باشد و در هبوط و در برج ششم دلیل
کند که سائل بنده یا بنده‌زاده باشد و اگر دلیل در دوازدهم در هبوط باشد
دلیل کند که سائل از حبس برسد و اگر دلیل در هبوط باشد و ساقط از طالع و صاحب
خانه دلیل یا دلیل ناظر نباشد دلیل کند که سائل بد دوست و نسب معروف
و بد حال بود و اگر با این همه حال که یاد کردیم سعدی ناظر باشد دلیل کند که سائل
او را روزی از دست رنج خویش باید و روز به روز و اگر نحسی بر او ناظر بود دلیل کند
که سائل بد حال بود و به دشواری روزی روز به روز به دست آورد و درویش
بود و اگر دلیل به کوکبی متصل بود که آن کوکب در احتراق باشد که آن
در نجم باشد دلیل کند که فرزند سائل بیمار بود و هم سائل از آن رنج گذارست
و اگر آن کوکب که دلیل بوی متصل است در برج هشتم محترق بود و یا صاحب
هشتم باشد دلیل کند که از بیماری زن غمگین است و اگر آن کوکبی که دلیل
بوی متصل است در برج دوم محترق بود دلیل کند که غم وی از زنان است تمت
اگر سائل سؤال کند که مرا چند سال باقی مانده از عمر بنگرند اوتاد طالع و ماه
هر کدام که در وتد باشد آن کوکب را دلیل گیرند اگر هر دو ساقط باشند پس دلیل

طالع

طالع درست کنی بدان طریق که بارها گفتیم که هر درجه بر درجه طالع دلیل باشد
و بنگر از درجه دلیل تا درجه طالع پس اگر دلیل در برج ثابت باشد و آن برج
وتد باشد یا مایل وتد هر درجه را سالی حکم کنند و اگر در برج ذوجسدین باشند
هر درجه را ماهی حکم کنند و اگر دلیل در برج منقلب باشد هر درجه را روزی
حکم کنند و در این میان چون شمار را به درجه نحسی رسد یعنی نظر کند صاحب
مسئله بیمار شود و اگر سعدی بدان درجه ناظر باشند بیم هلاک بود و اگر سعدی
ناظر بود بدان درجه باز گردد از بیماری و اگر سعدی اندر وتد بود یا مایل الوتد
و از نحس پاک و ماه مسعود بود دلیل کند بر درازی عمر سائل و اگر نحسی باز پس است یا
تحت الشعاع بود یا در هبوط بود و ماه منحوس بود دلیل که سائل را عمر اندک مانده
باشد الا که از درجه دلیل حساب کنی تا درجه نحس هر درجه را سالی حکم کنی پس
اگر ضعیف بود و یا در برج منقلب باشد و ماه منحوس باشد یا ساقط باشد از طالع
هر درجه را روزی حساب کنی اگر سائل سؤال کند که مرا چند سال از عمر گذشته بنگر
هر دلیل از کدام کوکب منصرف است حساب کنی از درجه کوکب منصرف تا درجه
دلیل و هر درجه را سالی از آن حکم کن و اگر بدین درست نگردد بنگر به آن کوکب
منصرف که اندر کدام برج است اگر وتد طالع باشد سالهای وسطی کوکب حکم
کنند از عمر سائل گذشته و اگر در زایل الوتد بود حکم بر آن کنی که سالهای صغرای کوکب

ازین مولود که نبشته و اگر مرتبی درست نگرداند نگر تا دلیل اندران برج چه هست ۱۶
چند درجه رفته هر درجه را سالی حکم کن اگر سؤال کند که مرا چند سالی عمر خواهد بود
اگر ضعیف باشد و منحوس همچنین دلیل کند بر کوتاهی عمر سائل و نحوست آن بود
در صاحب هفتم دلیل ناظر باشد و مثال صاحب کتابه در طالع سنبله خود آورده
بود در اینجا ایراد نمودیم مثالی طالع سنبله یافتیم و مریخ اندرو و هر دو برج صاحب
طالع عطارد و منصرف از تربیع مریخ و در نزدیک با احتراق و ماه ساقط و هوا
و ندر طالع نزدیک است بدرجه احتراق پس خداوند طالع را عمر اندک باشد
باشند و چون مشتری بطالع ناظر است و خداوند طالع ناظر پس گوئیم در این احتراق
بیمار گردد و لیکن نمیرد از آنکه درجه صاحب طالع تا درجه آفتاب شش درجه
است گوئیم شش ماه عمر خداوند مسئله مانده است از بهر آنکه در برج ذو جسدین
است و اگر احتراق در برج ساقط ثابت میشد میگفتیم شش سال دیگر زید
و اگر برج منقلب بود و مشتری ناظر نبودی گفتیم شش روز زید و از ما سائلی سؤال
کرد و احوال خود پرسید طالع گرفتیم بدین صورت



سنبله بر درجه طالع خواستیم هم عطارد در برج شهادت خانه
و چهار شهادت نزد یک شهادت و چون در خانه خود است
مضاعف ساختیم بیست شهادت شد و برج ... شهادت دارد

وزنیک

وزنیک است پس دلیل از این صورت عطارد باشد پس نظر کردیم او را
سائل در یکی شهادت است ... آیا نه چون دلیل در خانه خود است دانستیم که عجب
نیست و در بیان خود است و احوال که نبشته عمر او نیکو بود چون قمر متصل
عطارد است و عطارد دلیل است و باقی مانده عمر او ممتزج است و چون
زحل در طالع است و راجع تعطیل کنند و در کارها و کارها و زیان بیند از ربیع
و در ... شغف و غارت شد و بیمار ... آید و بطول انجامد ... آنکه
صاحب ششم است و در طالع است و بیماری که ... و تنگی باشد باب
دوم در بیماری
در دلیل بیماری است دوم اگر سائل سؤال کند از بیماری اگر قمر متصل باشد
بسعدی یا وصل ... و رایت و ناظر بود بطالع هست باید و دلیل دولت باشد
و اگر قمر منحوس بود و ... باشد و اول قوت گرفتن بود باشد و دلیل باشد در روز بود قوت
مایل قوت گیرد و آن کوکب که دلیل است یافتن بود مثل صاحب دوم و هم
الشمس و قمر اگر در طالع بود بجهت خویش دهد باید و اگر در دوم بود بجهت کسب
مال باید و اگر در سیم بود از برادران و نزدیکان باید و هم چنین تا
دوازده خانه طالع و اگر صاحب طالع را دلیل گیرند به خانه هست تا ببیند
بر طالع چنانکه بنگری در کدام خانه است حال از آنجا باید و پیوستن دلیل نیز
نسبت به کمان هم چنین نگاه باید داشت چه اگر مشتری پیوندد از اهل زیر دوم

زر و سیم یابد و اگر زیر ره پیوندد از زنان و خادمان و کودکان زر و سیم یابد و اگر
و از قمر و سهم السعاده نیز عافل نشنده این را در درویشی و توانگری سعادت تمام
هست پس اگر سهم السعاده متصل باشد بشمس و مشتری و از نحسان شمس و مشتری ساقط
باشند یا بعضی از اینها در شرف باشند و مسعود و سهم السعاده در وتد باشند دلیل است
بر بقای دولت و جمع مال بسیار و از وی به فرزندان رسد ابو معشر بلخی گوید
اگر صاحب دوم یا صاحب السعاده صاعد باشد در شمال مال بسیار جمع کند
و از خداوندان نعمت و بزرگان یا توانگر شود و هم آنست مصری گوید و اگر
خداوند دوم در طالع باشد و قوی حال مال از سبب تربی جمع کند برنج و اگر
خداوندان طالع در دوم بود برنج و تعب بدست آورد و اگر سعدی در برج
دوم باشد یا صاحب وی سعدی ناظر باشد بوی سعدی دلیل بود بر یافتن مال
و بیشتر آن بود میان ایشان قبول باشد پس اگر آن سعد ناظر به یکدیگر
صاعد باشد دلیل بود مالهای بسیار یابد و بدانکه برجهائیکه دلیل سخاوت باشد
جوزا و سنبله و میزان و عقرب و حوت چون این برجها باشد یا قمر یا کوکب
ممتزج در این برجها باشد دلیل است بر آنکه سائل اسراف کننده و بخشنده بود
اما برجهائی که دلیل توانگری است ثور است و سنبله و جدی و برجهائی که مال را
در باز گشتن دلیل است میزان و دلو اگر این برجها ضعیف باشند و منحوس دلیل است

طالع باشد یا صاحب طالع نه دلیل بخل

بر تنگی معاش

بر تنگی معاش و رفتن آنچه در دست باشد و اگر مسعود باشد دلیل است بر توان
گری و سعادت اما آن برجها که مالی دهند و باز ستانند سرطان و عقرب
و حوت و اگر پرسند که این مال حاصل شود چند عدد باشد بنگر صاحب
دوم و عطارد بود هر کدام قوی تر باشند تقویم بده یا عرض وی دلیل عدد
مال شد پس اگر درجه نگاه بد بود یا در هبوط بود حبیب درم یا حبه عدد
باشد مثل عطیه صفر خود عطا کنند و اگر در مثلثه خود بود این عدد یعنی عطیه
صفر را در ده ضرب کنند و اگر در شرف بود در صد ضرب کنند و اگر در خانه خود
بود در هزار ضرب کنند و همچنین است قیاس هر کوکبی دلیل بود اگر در هبوط یا
در وبال بود مال بقدر عطیه صفر او بود اگر در مثلثه یا در خانه و در شرف بود بر منوال
است که مذکور شد و اگر دلیل راجع بود آنچه بدین عدد میرسد از آن کم کنند و اگر محترق
بود هیچ نیابد و اگر بعد از شمس چهارم درجه بود ثلث آن کم کنند و چون
سعدان بعطارد ناظر باشند ربعی کم کنند در این و نظر نحسان کم کنند
چون اینها معلوم شد اگر پرسند که این مال از چه بدو رسد حاصل آید اگر
آن سعدی که صاحب طالع بود ناظر است اگر در طالع است یا در دوم این
مال از رنج دست خود جمع آورده است اگر آن برج آتشی بود مال از کار آتش و اگر
آن برج که سعد اندر وی است آبی باشد دلیل بود که سائل را مال از تجارت باشد

اسعد را بیست عطیه صفر را سم

سعدی
بر این قیاس میکنی و اگر در برج دوم سعدی باشد و نیز ناظر نباشد از مال
یا مشتری
بکر بخداوند طالع اگر ناظر بود بسهم السعادة یا بماه یا بخداوند سهم السعادة یا
یا مشتری
دلیل کنده هم باید و این مال بدان وجه یابد در سهم التعلیم اندران بود یا مشتری
خریده و فروخت اگر سؤال کنند هر جنس و میوه و تخم رو [illegible] دارد یا کسادی است
و اگر قمر زاید النور و العدد و الحساب است و فوق الارض دلیل بر گرانی و در ولایت
کساد است و اگر حال قمر بر خلاف این است دلیل کسادی و ارزانی است
اولی
فرستادن هم بجهت تجارت از بهر تجارت دلیل از غلط [illegible] باید
از قوت زایل و عرضی و حال [illegible] و قمر [illegible] باید بود در
شمال و زاید بود در نور و عدد پس اگر همی بجای [illegible] فرستد بجهت تجارت
و زیان دلالت طمع دارد نظر کنی بطالع و قمر در درجه خانه دوم و در درجه خانه یازدهم
اگر قمر بطالع بود متصل بود از نحسها [illegible] و مریخ از [illegible] ساقط بود و زهره
یعنی ناظر بود یا بدرجه خانه یازدهم دلیل است بر زیان و بسیار شدن مال و بجهت
تجارت و اگر قمر بصاحب بیت المال متصل بود و اگر نحس بری باشد
مایل حکم دارد و اگر بر خلاف این باشد دلیل زیان و نقصان باشد اگر پرسنده
جمع واقع شود یا نه اگر صاحب طالع و صاحب هفتم و قمر متصل باشند دلیل
جمع است و اگر قمر در بروج مستقیمة الطلوع باشد زاید در نور و عدد و سعدان

بوی

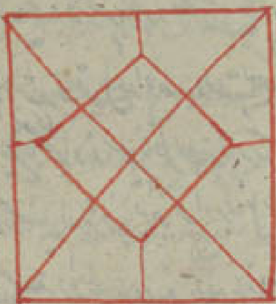
بوی و سعدان بوی ناظر باشند بر چیزی که خریده باشند ازان چیز از بهای وی سود کنند
اگر پرسنده این جنس نگاه داریم یا بفروشیم اگر صاحب طالع و قمر قوی و نیکو
حال باشند بسعدی متصل باشند متاع نگاه باید داشت و در غیر این حال باید فروخت
اگر پرسنده این متاع سود دهد یا زیان نظر بصاحب طالع و صاحب
دوم و قمر هر کدام را قوت بیشتر باشد وی دلیل است پس اگر دلیل از ساقط
میل وتد کند یا بکوکبی متصل شود در وتد بود یا در شرف وی بود دلیل است بر آنکه سود
فروخته شود و اگر در مایل وتد باشد میانه بود در سود و زیان و اگر دلیل در وتد باشد یا
وتد باشد و ساقط شود یا بکوکبی متصل شود ساقط باشد از ان شود مسئله اگر پرسنده
هر زیان مال از چه سبب و از چه جای باشد بنگر بدان کوکب هر دلیل که گفتیم
مال است یعنی خداوند دوم از کدام برج نحس بود و بیوند و بعضی از کدام خانه نحس
خواهد شد زیان مال سائل از ان برج باشد که نحس اندر وی بود پس اگر نحسین اندر
طالع بود یا خداوند طالع باشند دلیل بود هر زیان مال [illegible] از کالی باشد
و اگر آن نحس اندر دوم باشد یا خداوند دوم بود سائل مال را بدست خود تلف
کند و اگر در سیم باشد از برادران و خواهران و سفر نزدیک تباه شود و اگر نحس
در چهارم یا خداوند چهارم بود زیان مال از سبب پدر و مادر شود و همچنین
قیاس کن بهر مسئله اگر خواهی که بدانی هر مال که باطل شده بدست آید یا نه بشواری اگر متصل

19

بود بدلیل مال بسیار فراز آید و اگر دلیل مال اندر وتد بود شرف و دهها عدد بود
اندر رابعست فرو دلیل بود که سائل را مال بسیار فراز آید و اگر دلیل
اندر زایل وتد بود یا منحوس باشد دلیل بود بر اندک مال و کاه باشد دلیل مال
مقبول نباشد چون بدین حال باشد دلیل کند که سائل روزی بجهد حاصل تواند
کرد چون نحسی بدلیل مال ناظر باشد بنظر عداوت این دلیل باشد بر تنگی معاش
سائل و سار مفلسی مسئله اگر کسی سؤال کند که مرا از سلطان روزی بود یا نه
بنگر کدخداوند طالع و کدخداوند وسط السماء اگر بیکدیگر اتصال مقبول دارند سائل را از
سلطان یا از نصیب سلطان مال یابد و اگر دلیل طالع یا خداوند وسط السماء اتصال
ندارند بنگر که کوکبی که نور ایشان را نقل کند یا جمع دلیل کند که مال یابد از سلطان
پس اگر این نیز نباشد بنگر اگر در وسط السماء کوکب سعدی باشد و دلیل طالع بادی
متصل باشد از سلطان مال یابد و اگر این نیز نباشد بنگر اگر دلیل طالع و آفتاب
اتصال دارند بدوستی مال از سلطان یابد و اگر جز این باشد که مذکور شد
از سلطان مال نیابد مسئله بدانکه قمر چون از راس تا نود درجه شمالی صاعد
زاید بود و از نود درجه تا ذنب شمالی هابط ناقص یعنی چون از ذنب در گذرد
تا نود درجه جنوبی هابط زاید بود و از نود درجه تا راس جنوبی صاعد ناقص بود
مسئله چنانکه گفتیم در شرح هر کوکب که دلیل مال بود عدد عطیه صغری خود

بی دهد

بی دهد بلکه متذکر باشی میگویم که عطیه صغری آفتاب نوزده سال است
و از قمر بیست و پنج و از زحل سی و از مشتری دوازده و از مریخ پانزده و از
زهره هشت و از عطارد بیست سال است چون در هر باب مثالی چند اگر چه از
مؤلف سؤال کرده نشده و آنچه از کتب بابهای دیگر استنباط شده بود ارادت شد
درین باب نیز گفته شود مثال در روز دوشنبه بیست و هشتم شهر رمضان المبارک
سؤال دیگر از اخوان که مال بدست من آید یا نه از اسطرلاب ارتفاع گرفته
شده بود ارتفاع غربی بیست و شش درجه و در موقف شمس در جوزا بود
سه درجه بر نقطه ارتفاع دقت کرده نهادیم و از روی اسطرلاب زایچه طالع
بدین صورت شد چنانچه خداوند دوم در طالع است و در برج عقرب [illegible]

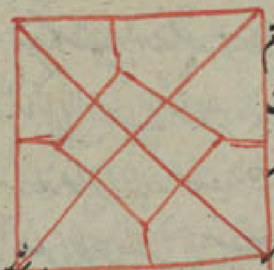


دلیل است که مال یابد و چون میان [illegible]
که صاحب طالع و دوم نظر تمام دوستی است
از امر انعم یابد بعد از آن نگاه کردیم که چند عدد
باید گوییم از حیثیت اینکه در مکان [illegible]
عطارد قوی است و در خانه خود است
و عطیه صغری عطارد را در [illegible] ضرب کردیم [illegible] بر آید شد حکم کردیم از [illegible]
سال دولت نشان دو [illegible] باشند خواهد یافت باب سیم

بیت سیم اگر از حال برادران پرسند نگاه کنی به برج سیم و صاحبش و صاحب مثلثه
بیت سیم اتصال ایشان بیکدیگر و بعد از کوکب سعد در سیم از طالع پس اگر اینها
به کفنیم سعد یا مسعود باشد و با همدیگر نظر دوستی داشته باشند دلیل کند بر صلاح حال
برادران کند و موافقت با یکدیگر و اگر نحس باشد یا منحوس یا نحس در سیم باشد دلیل
کند بر فساد و ناخوشی میان ایشان و اگر برج سیم دو جسدین باشد و در وی
چند کوکب باشند دلیل است که برادران از یکجد و دیگر باشند و بر
در باول برج بود دلیل بر برادر بزرگتر بود پس اگر پرسنده که برادرم را چگونه بود
نیکو اگر در سیم سعدی باشد برادرش نیکو حالی و سلامت بود و اگر نحس بود باشد
بد حالی و زیان زده و اگر در سیم کوکب نبود اگر صاحب سیم در وتدی
بود و مستقیم السیر و محترق و راجع و تحت الشعاع و در هبوط نبود حال برادران
نیکو بود و اگر صاحب سیم در اوتاد و شرف باشد و مقبول خداوند دولت بود باشد
و ستوده در میان مردم و اگر نیز باشد بحکم خداوند سیم ناظر بود برادر سائل را
سالها رسیده باشد و شادی دیده اگر خداوند سیم در شرف بود برادر سائل را جاه
و شرف و منزلت زیاده شود و اگر صاحب سیم در پنجم یا در نهم یا در یازدهم
دلیل باشد که برادرش در سفر باشد پس اگر در این برج راجع یا محترق
یا نحس متصل نباشد برادر سائل را سفر نزدیک بود و اگر نحسی بصاحب سیم متصل بود

در برج ششم

در برج ششم برادر سائل در آن بمفر بیمار بود و اگر آن نحس در دوازدهم بود باشد برادر
سائل را از سبب دشمنان زیان زده باشد یا در زندان باشد اگر پرسند
که از خواهر یا برادر امید دارم برآید یا نه بنگر بصاحب یازدهم اگر بصاحب
سیم ناظر بود بتثلیث یا تسدیس امکان حصول بود پس اگر صاحب خانه
سیم و یازدهم مرید و مؤنث بود از خواهران فواید بسیار برآید و امید پیش
حاصل شود و اگر مرید مذکر باشند از برادران فایده یابد مسئله اگر پرسند
که برادر با من دوست است یا نه بنگر بخداوند طالع و قمر اگر یکی از این دو بصاحب
سیم متصل باشد بنظر دوستی میانه سائل و برادرش دوستی و موافقت بود
و اگر بنظر دشمنی متصل باشند دوستی نباشد و اگر صاحب طالع را با صاحب سیم
سیم اتصال نباشد بنگر اگر صاحب سیم بطالع ناظر باشد از نظر دوستی دلیل کند
که برادرش سائل را دوست دارد و اگر بتربیع یا مقابله بطالع نگرد برادر سائل
دوستی نخواهد باشد و دیگر بنگر بصاحب سیم اگر کوکب نحس باشد و اندر طالع باشد
یا در برج دوم سائل را از برادر مضرت رسد و در زن برادرش عیال وی گردد
و اگر خداوند برج سیم ستاره سعد باشد و در طالع باشد یا در دوم محترق
نباشد سائل را از برادر منفعتها رسد چنانکه مؤلف سائل مال برادر خود دیدم
بجهت دوستی و نفع ارتفاع گرفته شد و از اسطرلاب طالع معلوم شود و صورت



طالع این بود چون سیم برج دو جسدین بود و منسوب شد
به برادر آبست و صاحب سیم مشتری سعد است
و در دوم آفتاب راجع است اگر منفعت نیز رسد
مضرت نخواهد رسید و هیچ صاحب طالع و قمر
به هیچکدام نه صاحب سیم متصل نیست و صاحب سیم بطالع ناظر نیست نه دوستی داشته باشد
برادر سائل با سائل و نه دشمنی چون ارباب مثلثه بیت سیم شمس رب مثلثه
اول است با زحل که رب مثلثه سیم است ناظر بر تربیع و تربیع نظر دشمنی است
دلیل است که میان ایشان محبتی داشته باشد برادر با سائل مؤالف و چون رب
مثلثه دوم و سیم که نظر نیم دوستی است در میان ایشان باشد بر حقیقت ناظر اند
متوسط و میر دو را چند دوستی که برادر سائل با سائل کند از روی حیله و ساختگی است
و چون زحل در دو و از سیم این طالع است مضرت کلی رسیدن سائل بسیار رسد
بر احتیت تمام بخصوص کلام تمام اگر نظر دوستی باشد منقطع باسلام رسد و اگر نظر
دشمنی از تربیع باشد به دشواری رسد و اگر مقابله باشد میان ایشان جنگ و خصومت
بود و اگر نظر مقابله باشد اما قبول باشد میان ایشان فائده بود از برادر
لکن بعد از داوری و جنگ بسیار مسئله اگر پرسند که بجایی خواهم رفت آنجا بهتر باشد
یا اینجا اگر دلیل وی را اتصال و انصراف بود نظر کنیم که دلیل در آن برج که است

قوت دارد و در آن برج دیگر قوت خواهد داشت گوییم سائل را در برج موضع
برابر باشد خوب است و اگر اتصال و انصراف بود دیگر که خداوند برج طالع یا خداوند
برج سیم و غیره اگر با آخر برج بود و به برجی دیگر نقل خواهد کرد اگر در آن
برج که است قوی حال است و در برج دیگر ضعیف بود بهتر از نقل است
و اگر دلیل با وجه حال برج باشد و بدین برج که نو آمده قوی تر باشد سائل را
نقل کردن بهتر باشد و اگر در برج نو آمده ضعیف باشد و در آن برج که اول
نقل افتاده قوی تر باشد سائل را جای نگاه داشتن بهتر بود پس اگر دلیل که خداوند
طالع باشد یا ماه خداوند ساعت یا خداوند سیم اگر در وتد باشد و دلیل آید
پس اگر دلیل از نحس بازگشته باشد و بسعد متصل باشد سائل را نقل کردن بهتر باشد
و اگر از سعد بازگشته و به نحس متصل باشد یا نحو سائل را توقف آنجا بهتر بود از
نقل کردن مسئله اگر کسی از نصیحت پرسد و بوسط استماع طالع نگاه کنند اگر سعدی
اندر و بود با خداوند عاشر اتصال سعد آن دارد نصیحت دوست است
و با مراد بود و اگر نحس آن باشد دروغ گوید و ناصح طلب زیان و فساد
میکند مسئله فی الصدق و الکذب الخ در دستور منقول از منصوریه طلحه نقل
میکند که بعد از استماع خبر نظر کنند بطالع و قمر پس اگر قمر متصل بکوکبی باشد و در
طالع باشد یا در وتدی از اوتاد خبر صحیح است پس اگر متصل بکوکب باشد در رابع

خبر پوشیده کویند اگر متصل بکوکبی باشد در رابع خبر بر ظاهر نشود و اگر قمر متصل بکوکبی باشد
در غیر این موضع خبر دروغ است و در این باب مثال بگوییم مثال خبر رسید
شخصی ملکی حکومت ندارد و حاکم از بنده سؤال کرد این خبر صحیح باشد
و حکومت بوی دهند یا نه از نفع گرفته شد بر منهج طریق بود صورت



طالع حوت عطارد راجع بود و قمر به برج سرطان متصل
برجل و نحوم متصل بمریخ گفتم این حروف خبر
دروغ است و بدین دلالت خواهد آراد
آن باعث تطویل میگردد گفتم خبر دروغ است
و خبر دروغ بود و حکم کرده بودم درست شد مسئله خبر از غایب صحیح
یا نه اگر پرسند از خبر مرگ غایب و بیمار غایب بنگر بخداوند طالع اگر ساقط
بود از طالع و منحوس بود خبر بیماری درست است یا زیانی رسیده بود و سبب آن
بیمار رسیده بود و اگر خداوند طالع محترق بود و یا در هشتم بود و منحوس یا پیوسته بود
بخداوند هشتم خبر مرگ درست بود والله اعلم باب چهارم در دلیلهای بیت چهارم
مسئله در ملک و عقار طالع و خداوندش دلیل خریدار بود و هفتم و خداوندش
دلیل فروشنده چهارم و خداوندش دلیل آنچه می‌فروشند و دهم بها آن اگر
خداوند ساعت با خداوند طالع در برج هفتم بود خریدار حریص تر بود در خریدن

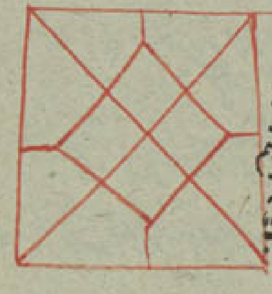
و اگر صاحب طالع با خداوند هفتم متصل بود فروشنده حریص تر بود اتصال خداوندان
طالع و هفتم بیکدیگر جمع و نقل نور از ایشان دلیل بود بر تمام شدن بیع فاصله هم
با قبول بود و بر نظر دوستی هم با تمام شدن منفعت باید خرم شود خداوند چهارم
چنین منحوس بود یا راجع یا در هبوط دلیل کند هم آن عقار ویران باشد و اگر هم
و عقار صاحب منحوس باشد نیز آن عقار ویران باشد و اگر خداوند سعد یا مسعود
بود با خداوند چهارم و عقار سعد یا مسعود باشد آن ملک زیادی باشد و اگر خدا
وند طالع در هفتم باشد یا صاحب هفتم متصل بود دلیل است بر آنکه این
رای خریده شود و این بیع با تمام رسد مسئله اگر پرسند این خانه منحوس ملکی
است پس باید دانستن هم صاحب چهارم و کوکبی که در وی است دلیل
نیکی و بدی و تنگی و فراخی و مبارکی و نامبارکی خانه است و طالع راه کوی خانه
و موضع قمر دلیل در خانه است و موضع شمس دلیل صحت و کشادگی میان سرای است
و موضع زهره دلیل خرمی خانه است و جایگاه عشرت و شادی و دریا چین و طرب
و موضع عطارد دلیل مخزن و گنجینه و کتاب خانه باشد و موضع زحل دلیل ادب
خانه و جایگاه تاریک و گنده بود و موضع مشتری دلیل مجلس گاه و جایهای
عالی و بزرگ و جای نماز و موضع مریخ دلیل مطبخ و فضای نجس است و موضع
راس دلیل نردبان و موضع ذنب دلیل چه دانست مسئله اگر پرسند

و از خریدن این باغ یا این خانه یا این زمین نفع یابم اگر میان دلیل سائل
و مسئول عنه نظر مودت باشد و قبول منفعتها یابد و اگر نظر عداوت باشد
و قبول منفعت یابد و لیکن برنج و مشقت و اگر نظر مودت باشد و قبول
نبود کار باشد را بید و لیکن منفعت بسیار نیابد و اگر عداوت در او بود هیچ
خیری و منفعتی دران نبود مسئله اگر پرسند همسایگان دارد این عقار
یا نه اگر دارد خوب بد یا بد پس بنگر بطالع و دلیل همسایه است اگر سعد اندر طالع باشد
همسایگان آن عقار مردم صاحب صلاح و خوب باشند و اگر نحس در طالع باشد
همسایگان دزد و خائن باشند و اگر سعد اندر طالع باشد و مستقیم همسایگان
پایدار بوند و اگر سعد راجع تا پایدار نبوند اگر آن ستاره نحس بود و مستقیم
همسایه در دو پایدار بود و اگر راجع بود نا پایدار بود و از ان مکان برود مسئله
اگر پرسند در ان ضیاع و درخت بود یا نه بنگر بوسط السماء اگر کوکب سعد باشد
دران ضیاع درخت بسیار باشد و اگر ان سعد مستقیم بود درخت پایدار بود
و اگر آن سعد مشرقه بود درختان باردار بوند و روز بروز زیاده شوند و اگر آن
سعد مغربه بود آن درختان اندک و دیر بار باشند و اگر آن سعد راجع باشد
درختان بار ندارند و بر کنده شوند و اگر اندر وسط کوکب نحس باشد اندران ضیاع
اندک باشد و اگر ان نحس راجع باشد آن درختان باردار نباشند و اگر در وسط

السماء

السماء ستاره نباشد بنگر اگر خداوند طالع بوسط السماء باشد دران ضیاع درخت
بسیار باشد و اگر خداوند وسط السماء مشرقه و صاعد بود آن درختان بسیار
پر میوه بوند و اگر مغربه یا هابط بود اندک بر باشند و اگر صاحب وسط السماء
بوسط السماء ناظر نبود اندران ضیاع درخت نبود مسئله اگر پرسند در آن
ضیاع نبات سبزی و درخت باق بود یا نه بنگر در رابع اگر کوکب سعد بود نبات
بسیار بود اگر ان سعد مشرقه یا صاعد بود آن نبات را منفعت بسیار بود
و اگر ان سعد مغربه بود یا راجع یا هابط آن زمین غله ندهد اگر [illegible] نحس [illegible]
بنگرد از ربع یا مقابله یا مقارنه آن نبات را آفت رسد پس اگر ان نحس زحل باشد
از آب یا گرما آفت رسد یا از کرم یا از ملخ و اگر مریخ بود آفت از باد
آید و گرما بود و اگر در رابع سعد باشد و نحس باشد دران ضیاع نبات
کم باشد و غله و حاصل کم دهد پس اگر در رابع کوکبی نباشد بنگر بخداوند برج
رابع اگر در رابع بنگرد اندران ضیاع نبات بود و اگر ننگرد اندران زمین نبات
نبود الا ماشاء الله بنگر ببرج چهارم اگر در و سعدی باشد آباد باشد و اگر نحسی باشد
خراب و اگر در رابع کوکبی نباشد بنگر بصاحب رابع اگر صاحب رابع
رابع بنگرد و ناظر باشد آن ضیاع آباد باشد و الا خراب مسئله اگر پرسند
اگر پرسند دران ضیاع عمارت است یا نه آب دارد و تکیه متصل است یا نه بنگر

آتشی بود آن ضیاع بکوه متصل بود یا زمینی پر سنگ بود و فراز و نشیب بود
دران و اگر برج خاکی بود آن زمین هموار بود و نرم و خوش زراعت و اگر برج
چهارم بادی بود آن زمین بر دو نوع بود و یکسان نباشد و اگر برج رابع آبی بود آن
زمین آب خیز یا در کنار آب بود **مسئله** اگر پرسنده این خانه بها تا قیمتش
بسیار است و قیمتی هست یا نه بنگر بآن کوکبی که اندر وسط السماست عدد
عطیه کبری وی بنگر چند است بهر یک سال صد درم بشمار بها و ضیاع آن
قدر باشد و اگر آن کوکب در وسط السماست در شرف باشد عدد سالهای
صغری او سه سال دویست درم جمع کن قیمتش همان باشد و اگر در شرف نه و هبوط
عدد هر سال از سالهای صغری دویست درم جمع کن چند انکه شد قیمتش همان باشد
اگر آن ستاره در وسط السماست در هبوط یا راجع باشد بنگر بخداوند وسط السماء
و از وی حکم کن چنانکه گفتیم بشرط آنکه خداوند وسط السماء ناظر باشد بجا شرف و اگر ناظر
نباشد سالهای صغری آن صاحب بگیر و هر یکی دو دانگ درم قیمت آن ضیاع باشد.



و درین باب مثل نیز گوئیم سؤال کرد یکی که میخواهم
خانه بخرم این کار بر آید و بتوان خرید و قیمتش بسیار
باشد یا نه حالت آن بیان کنیم طالع وقت گرفتیم
دراکیه طالع برین وجه است گفتیم این خانه کوچک شد

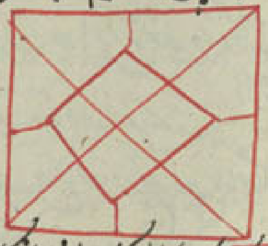
و تاریک

تاریک و دراکنده ارش کوچک و تاریک باشد از ان حیثیت که زحل در طالع است
و در بیش و بیلرزلو اونجانه باشد بواسطه انکه موضع زحل دلیل اوست خانه است
و زحل دلیل و بیلرز است پس پرسیدنده این خانه هم سایه دارد از ان
حیثیت که طالع و کوکبی که در دست دلیل همسایه است و چون زحل دلیل
نحس است گفتیم همسایه مردی بود دزد و بد اعتبار و همچنین گشتن زور بود
و زحل مستقیم شده بود و گفتیم که این همسایه پایدار بود و از ان هم ساکن تر بود
نزد و قیمتش کم صد و بیست [illegible] عراق است از ان حیثیت که عطیه کبری
آفتاب کم صد و بیست سال است بهر سالی صد دینار گفتیم بدوازده هزار دینار
که آن کم صد و بیست مجری [illegible] پس چون این شش نه درست گفتیم گفت بیکبار
که این بیع واقع نشود یا نه پس نظر کردم بصاحب طالع عطارد بود در برج [illegible]
گفتیم که صاحب آن خانه در غربت است و همچنین در برج ثور که حضیض اوست
راجع است گفتیم درین سفر پشیمان است و میل دارد که بشهری دیگر برود
غربت چرا که اگر میل بجز از دست بگفتیم سبب وطن و خانه خود دارد و چون
راجع است روی بجانب دارد و گفتیم از شهری بشهر غریب رود بشهری غریب دارد
و چون صاحب طالع با صاحب چهارم نظر مقبلیه دارد و صاحب چهارم
مشتری است و سعد راجع و صاحب طالع عطارد است و ممتزج و راجع و نیز

و هر خداوند منحوس است شرزی ولیکن قبول نیست ازان حیثیت هیچ کدام در
حظوظ دیگری نشینند که منجم اتصال دارد و این برج شرف اما بد شواری و دیگران بنا
و فرها گر گفته شد همه صدق بود در این مقام ایراد مناسب نمود مسئله
اگر پرسنده این برج بر آید یا نه اگر چه قاعده کلیه در پیش گفتیم اما بر تو ظاهر
تر سازیم بنگر کدخداوند طالع اگر کدخداوند منجم اتصال دارد و این برج بر آید و آن صاحب
هر ست خداوند مسئله افتد و آن بهتر باشد و میان ایشان قبول باشد
و اگر اندر برج رابع کوکبی نباشد اگر صاحب رابع برابع ناظر بود و قمر را با
صاحب رابع اتصال بود این بیع بر آید مسئله در اجاره طالع دلیل موجر باشد
و منجم دلیل مستاجر و در شرز دلیل اجاره و صاحبان هر یک دلیل آن برج باشند
پس بنگر سهم السعادة و صاحبش اگر مقبول و مسعود بود و طالع ناظر دلیل منفعت
است در اجاره گرفتن و دیگر چیزها چون احکام سابقه ضایع است والعاقل
یکفیه الاشاره مسئله در عاقبت کارها اگر پرسنده و اندرین کار و منجم
عاقبت این کار چه گونه است بنگر اگر در رابع کوکب سعد باشد و راجع و محترق
و اندر هبوط نبود عاقبت کار بخیر و سعادت و خوبی باشد و اگر در رابع هیچ کوکب
نباشد بنگر اگر صاحب رابع برابع ناظر بود و منحوس نبود عاقبت کار بخیر بود
و اگر صاحب رابع بد و ناظر نباشد بنگر باین برج و صاحب رابع در دوست

اگر خداوند

اگر خداوند آن برج قوی حال بود و ناظر بصاحب طالع یا صاحب رابع و عاقبت
کارش خیر بود و کارش بهتر از اول بود و اگر خداوند طالع قوی حال بود
و خداوند خانه و خداوند ضعیف اول کارش بد بود و عاقبتش میانه و اگر
صاحب طالع ساقط بود و بصاحب برج خود ننگرد پس بنگر بماه و صاحب خانه
ماه اگر هر دو مسعود باشند اول و آخر کار هر دو خوب باشد و اگر ماه مسعود
بود و خداوند خانه منحوس دلیل است که اول کار خوب و آخر کار بد و اگر ماه
منحوس بود و خداوند خانه مسعود دلیل است که اول کار بد بود و آخر کار خوب
بود و در این باب نیز مثالی بگوییم مثلا نظر کردیم اگر سائل از عاقبت کار
خود سؤال کرد و زائچه طالع کشیدیم بدین صورت نگاه کردیم در رابع کوکب
نبود پس نظر کردیم کدخداوند طالع در خانه خود است گفتیم عاقبت کار بخیر بود



ازان روی که در خداوند طالع قوی حال است
و خداوند خانه اش نیز خوب است و قوی است
و دیگر دلایل گفته شد همه راست شد مسئله
اگر سائل سؤال کند و اندرین کار هستم این کارها پایدار باشد یا نه بنگر بصاحب
طالع و بماه و خداوند خانه و صاحب اگر ثابت را در برجهای ثابت یا طلب
دلیل باشد بر پایداری آن کار و اگر دلیل در برج منقلب بود دلیل ناپایداری

۲۷۶

باشد بعضی بود کشتن از رفعت کمال و شتابزدگی بود از ان کار و اگر دلیل در برج
دو جسدین بود عاقبت کار رساینده بود مسئله در احوال پدران برج چهارم
و خداوندش نشان و زحل و مشتری و ارباب مثلثات برج چهارم دلیل حال پدر
بود و چون در اوتاد باشند قوی حال دلیل کند بر سعادت و رفعت و نظر
آفتاب بسعدان نیز حال پدران نیک بود و اگر بخلاف این کنند بقدر نحوست
ضعف و درویشی آورد و برج دلیل ملک و مال پدران باشد و خداوند
مسعود دلیل تندرستی پدر بود و یازدهم و خداوندش دلیل برکت پدر بود پنجم
و چهارم است باب پنجم در دلیل فرزندان پنجم اگر پرسند از فرزند مشوق
و خواهند دانند که مشتوق و اگر جانب اول دارد یا خداوندش صاحب پنجم اگر
در اوتاد بود [illegible] دل [illegible] دارد و اگر بر خلاف بود طالع یا بد بود بریان و اگر
در اوتاد بود و در اوج باشد میان ایشان الفت [illegible] و اوج شود و در وتد
انجا مد و اگر در زایل [illegible] باشند بر [illegible] زند و برادر [illegible] مسئله اگر [illegible]
یا مادر [illegible] سده مرا فرزند شود یا نه اگر صاحب طالع بود در پنجم بود یا با صاحب
پنجم متصل باشد و از نحوس و احتراق بری باشند دلیل است که فرزند شود عن قریب
و اگر پنجم در طالع باشد مسعود دلیل است هم بزودی فرزند آید
و اگر مشتری در اوتاد بود و منحوس نبود و در [illegible] دلیل فرزند بود بزودی و [illegible]

دلیل بود

دلیل بود که در فرزند آید و اگر منحوس بود فرزند نباشد و اگر قمر بجنس متصل بود
پس کرد حال [illegible] و اگر سعد در خانه پنجم بود و اگر در طالع سعد بود در پنجم یا صاحب
طالع مدان سعد اتصال دارد بگوید فرزند آن باشد و اگر صاحب طالع در طالع
یا در یازدهم یا در پنجم و با مشتری نظر دارد و مشتری در خانه [illegible]
بود بر [illegible] فرزندان خوب بود و اگر صاحب طالع در چهارم باشد یا هفتم
و مشتری [illegible] خوب بود فرزند باشد لیکن بتاخیر و اگر صاحب طالع
ساقط باشد و ماه نیز منحوس بود در طالع یا در پنجم یا مرد و کوکب نحس باشد دلیل
کند که این زن را فرزند نشود و اگر طالع برج [illegible] بود و سعد اندرو بود یا در پنجم
و صاحب طالع منحوس باشد دلیل کند که فرزند این زن را بسیار نشود و [illegible]
اگر خداوند پنجم و خداوند [illegible] قرانند در جای قوی باشند دلیل فرزند
پسر باشد و اگر در جای [illegible] دلیل دختر مسئله اگر کسی با منجمان سوال کند و مرا
فرزند هست یا نه بطریق در [illegible] ذکر شد نظر کنند مسئله اگر زن یا شوهر
سوال کند که ما را فرزند نمی آید عیب از مرد است یا از زن بنگر اگر خداوند طالع
منحوس بود و ماه مسعود بود و مرد پرسنده بود عیب از مرد بود و اگر پرسنده
زن بود اگر صاحب طالع منحوس باشد و ماه نیز منحوس بود و صاحب هفتم مسعود باشد
عیب از زن بود اما همیشه در [illegible] زن و شوهر [illegible] دلیل زن و آفتاب

دلیل مرد اگر پرسنده زن بود خداوند طالع دلیل زن باشد و خداوند هفتم
دلیل مرد و صاحب هفتم یا ماه و زهره دلیل زن بود پس بنگر اگر دلیل مرد
ضعیف باشد عیب از مرد بود و اگر دلیل زن ضعیف بود عیب از زن

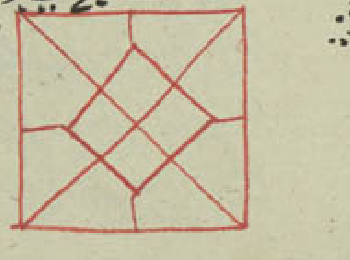
مسئله اگر کسی سؤال کند از آبستنی اگر خداوند طالع و خداوند پنجم و قمر
یکی از اینها در پنجم باشد یا نظر بر طالع دهنده اندر وتدی باشد یا خداوند طالع
متصل بکوکبی مقبول شود یا قابض نیر قمر ستاره سعد بود دلیل بود بر آبستنی و اگر
خداوند پنجم در طالع یا وسط السماء بود خاصه خداوند خانه قمر اندر وتدی باشد
آبستنی درست بود و اگر خداوند پنجم منحوس یا راجع یا محترق بود فرزند بیفتد
و زادن تمام نشود و اگر خداوند پنجم در مقارنه نحس باشد نیز بار تمام نشود و اگر
راجع و محترق و منحوس در مقارنه نحس نباشد بار با تمام رسد و اگر صاحب پنجم
منحوس باشد بنظر و یا در خانه باشد ضعیف باشد دلیل است بر فساد فرزند
و قمر و خداوند ساعت نیز شریک بوند و درین باب اگر قمر ممتلی النور باشد و ناظر
بمریخ دلیل است بر فرزند بود و آفت زن و همچنین اگر مریخ بزهره ناظر باشد
و زهره در جایگاه بد باشد خاصه در عقرب دلیل سقوط حمل است و اگر
طالع برج ذو جسدین بود یا در طالع کوکب سعد بود دلیل است که در شکم
دو فرزند باشد و اگر صاحب طالع و صاحب پنجم و ماه هر سه قوی حال باشند

حکم

حکم بر تمام شدن فرزند کند مسئله چون متحقق گردد به دلیل مذکوره حمل است اگر
پرسنده که فرزند در شکم هست چند ماه است از صاحب پنجم و قمر و صاحب
ساعت هر کدام که از کوکبی منصرف باشد دلیل بود اگر انصراف از مقارنه
بود یکماه بود از تسدیس سه ماه یا شش ماه بود اگر از تثلیث یا تربیع بود چهار پنج
ماه و اگر انصراف از مقابله بود هفت ماه دیگر بگیر از درجه برج هفتم تا خداوند
خانه هفتم و جمله جمع کن و هر سی درجه یکماه حساب کن و هرچه کم از سی درجه باشد هر درجه
روزی حساب کن و جمله جمع کن آنچه جمع شود ماه و روز بود که بچه در شکم مادر باشد

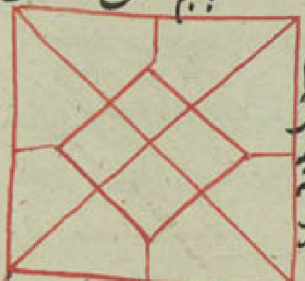
مسئله اگر سؤال کند که فرزند نر است یا ماده بدانکه گفتن آن از ممنوعات است
و غیر حق تعالی کسی نداند اما بطلمیوس و ارسطو درین باب حرف گفته اند و منجمان
اهل اسلام مثل ابومعشر بلخی و ابوریحان متابعت و پیروی کرده اند و قانونها ساخته
و تیرها انداخته اند اینجا چند کلمه از قول ایشان گفته میشود پس اگر پرسنده
که فرزند نر است یا ماده بنگر بخداوند طالع و بخداوند پنجم اگر در برج نر باشد فرزند
پسر است و اگر در برج ماده بود فرزند دختر و بار بنگر بعطارد اگر مشرقی بود فرزند
پسر است و اگر مغربی بود دختر دیگر بنگر بروز از درجه صاحب خانه ماه تا درجه ماه و درجه
طالع بر وی بیفزاید و از طالع بسی بفکنی اگر سهم در برج نر افتد پسر باشد و اگر
در برج ماده افتد دختر و شب از درجه ماه بگیر تا درجه صاحب طالع و درجه طالع

بروی بنظر آید و از طالع بیفکند دیگر از منزل صاحب طالع و صاحب پنجم اگر هر دو در
برج مذکر باشند نر باشد و اگر در برج ماده ماده باشد و اگر یکی در برج مذکر باشد
و یکی در مؤنث بنگرد قمر بکدام یک ناظر است حکم از وی کند مسئله اگر پرسند
که ولادت در شب بود یا روز واقع شود یا شب بنگر بطالع و صاحبش و خداوند ساعت
و قمر و کوکبی که در طالع باشد اگر یکی از اینها که قوی تر باشد یا بیشتر در برجهای
نهاری باشند ولادت بروز باشد اگر در برج شبی باشد ولادت بشب
باشد و اگر بعضی در برج نهاری باشند و بعضی در برج لیلی هر کدام که قوی تر باشند
حکم از آن باید کرد و نیز با این سهم نگاه کنند بگیر از درجه پنجم تا درجه صاحب پنجم و درجه
طالع بروی بیفزا و از طالع بیفکند هر کجا برسد بنگر اگر برج روزی است بروز
زاید و اگر آفتاب با برج از صاحب پنجم روز بود بنگر بصاحب ساعت و [illegible]
تا کی قران کند با صاحب پنجم آن وقت وقت وضع حمل باشد و هر وقت که سعدی
بسهم ولد اتصال کند وقت ولادت باشد یا هر وقت که نیز سهم بدرجه بیت
الولد رسد و در این باب نیز مثال گفته شود مثال سائلی سؤال کرد که حمل دارم بایه ارتفاع



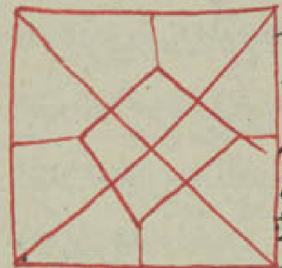
گرفتیم و زایچه طالع بدین صورت درست شد چون خداوند
طالع خانه پنجم زحل است و در طالع جوزا قمر
در وتد عاشر دلیل است که حمل باشد از [illegible]
است

است نظر است پس گفتیم بچه تر است پس پرسید نر باشد یا ماده چون خداوند
طالع در برج ثور بود و خداوند پنجم هر دو در برج ماده گفتیم دختر باشد پس پرسید آنکه
بار با تمام می رسد یا نه چون صاحب پنجم زحل بود و نحس و صاحب طالع در ضعیف
بود و لیکن قمر در وتد عاشر بود و روی ببرج حمل داشت که نیرو است و زحل
روی بمیزان داشت که اوج اوست گفتیم که مختل است که وضع حمل بوقت
خود باشد و چنین هر دو برج لیلی از وضع حمل شب واقع شد و احکام درست آمد
مسئله اگر سؤال از رسول کنند بدانکه خداوند پنجم دلیل رسول است و قمر [illegible]
و آن کوکبی که خداوند پنجم و قمر بود پیوندد و معنی آن پیغام بود پس چون خداوند
طالع و قمر بخداوند [illegible] پیوسته باشد حکم بر آن کند که رسول بمقصد رسیده [illegible]
منصرف باشد حکم بر بازگشتن رسول کند و اگر خداوند پنجم با قمر بطالع آید دلیل آمدن



رسول باشد و در این باب نیز مثال بگوییم
در روز شنبه سؤال فرمودند [illegible]
ناظم شهر رفته که باز آید از ارتفاع گرفتیم
و طالع بدین صورت یافت چون قمر منصرف
بود از زحل و مشتری رابع بود گفتیم رسول بمقصد از شهر بیرون آمده پس پرسید
که کی خواهد آمد نگاه کردیم زهره که صاحب شرف بود و ناظر بطالع و قمر در [illegible]

یکی عیبی سبب میشود بتعجیل گفتیم است الله تعالی یک ساعت شب دوشنبه خواهد آمد و چنان
شد مثال دیگر سؤال کرد حاکم کلدانیکه فرستاده اولاد شیراز مراجعت کرده ودرحق
شده اندیانه و خبر درخش خانم می آید یانه ارتفاع گرفته شد درجه افتاب بر نقطه مدار
ارتفاع گذشت واز روی اسطرلاب بر ضرورت طالع درست کرده گفتیم رسول آمد



یا دوس روز خواهد رسید و همچنین بشارتی در
طالع را چه است گفتیم دراندر توقف نخواهد نمود
و بجای دیگر خواهد رفت و این سؤال در روز دوشنبه
بیست دوم شهر رمضان سنه ۱۲۰۶ وقت عصر
والله اعلم **مسئله** در سؤال از نامه و مکتوب هرگاه کسی را نامه آمده باشد و خواهد نامه را
که در آن نامه چه چیز نوشته اند قبل از خواندن و از بیش که آمده را بچه طالع درست
کن پس دلیل طلب کنند و دلیل خداوند طالع و آن کوکب که قمر از وی منصرف است
دلیل آنکس بود که نامه به وی نوشته باشند و جایگاه قمر و عطارد دلیل نیکی و بدی
نامه اگر نیک حال باشد دلیل نیکی و اگر بد حال باشد دلیل بدی و نگاه کن که در
کدام خانه بود از طالع که خبر از آن جنس بود چنانکه دهم از سلطان و ششم از بنده
و بیماری و چهارم قمر بنظر دوستی طالع بود در نامه خرمی بود و نظر دشمنی بر خلاف
این بود و دیگر باره اگر ماه را اندر وتد یابد یا ماه را اتصال و انصراف بود و تربیع یا مقابله

دلیل کند

دلیل کند که اندران نامه سخنان بزرگ نوشته است و نیز بنگر تا ماه از کدام
ستاره منصرف است اگر ماه از سعد منصرف بود و آن سعد اندر برج شرف بود
آن نامه از جانب سلطان آمده باشد یا از مردی بزرگ و اگر ماه از نحس منصرف بود
از کسی لیم مقدار آمده باشد و اگر ماه منصرف از افتاب بود از سلطان آمده باشد
و اگر از عطارد منصرف بود از دبیر یا شاعر یا نقاش آمده باشد و اگر ماه با عطارد
اندر خانه خویش بود یا اندر طالع بود اندران نامه حدیث سلامتی بود و نیکو و صلاح
بنگر بماه و عطارد که هر دو دلیل نامه و خبر اند از این دو ستاره هر کدام که اندر
وتد بود یا ناظر بود بطالع آن کوکب دلیل آن نامه بود آنگاه بنگر بدلیل اگر
در برج دوم بود از طالع یا اندر برج دوم بود از خانه خویش اندران نامه
حدیث مال بود اگر در برج سیم بود از طالع یا از خانه خویش اندران نامه حدیث
دوستی بود و برادر و سفر و اگر دلیل اندر برج چهارم طالع یا چهارم خانه خویش
بود اندران نامه حدیث مال بود اگر در برج ششم بود از طالع یا از خانه خویش اندر
دلیل ضیعه و خانه و پدر و خانه و زمین بود و نامه از کسی آمده باشد که سائل از وی بزرگ
تر باشد و اگر دلیل اندر پنجم از طالع یا از خانه خویش بود آن نامه از فرزند آمده
بود یا از کسی بجای فرزند باشد و در آن حدیث شادی و طرب بود و اگر دلیل در برج
ششم منحوس بود نامه از بیماری بود یا اندران حدیث بیماری بود اگر دلیل در برج

۳

بیغتم بود نامه از زن بود یا شوهر یا از شوهر به زن یا از زن یک باشد و کم شده و اگر دلیل در
برج ششم بود در نامه حدیث میراث بود یا مال میراث و خوف از کسی و اگر اندر برج ششم
طالع منحوس بود اندر نامه حدیث مال میراث متلاشی شده بود و اگر دلیل اندر نهم بود
نامه از دوستان بود و در آن نامه حدیث پند و نصیحت و سخن دین بود و اگر
دلیل اندر دهم بود نامه از بزرگ بود و در آن نامه سخن سلطان و اهل حکم بود و اگر
دلیل در یازدهم بود از طالع یا از خانه خویش نامه از دوستی بود با جاه و قدر
و قیمت و اندر آن نامه سخن باشد که شادی گردد و با امیدی وا دارد و از آمدن آن
نامه راه بود و اگر دلیل در برج دوازدهم بود نامه از بنده یا دشمن بود دیگر بنگر بدان
ستاره که ماه سوی وی متصل است و بدان ستاره که ماه از وی منصرف است
اگر این دو ستاره یکدیگر را ناظر اند از تثلیث و تسدیس آن نامه از دوستی باشد
آمده باشد و اندر وی حدیث نیکوئی و آرزومندی باشد و اگر تربیع بود سخن که
بود نیک بود و یا [illegible] از نیک بود و اگر از مقابله بود در آن نامه حدیث خصومت
بود و میراث یا دعا [illegible] گردد و اگر منحوس بود بر رد و در آن نامه سخن باشد که غمناک
شود و اگر یکی از این منحوس بود و دیگر مسعود بود اندر آن سخن نیک باشد که شادی شود با اندکی گرد
و در این باب بیشتر نیکو گفتیم و این مثال از کتاب برهان الکفایه نوشتیم مثال طالع
سرطان یافتیم و خداوند وی ماه و منصرف از آفتاب و متصل مشتری دلیل کند که نامه

از زن و

از زن و مرد با بار است از آنکه مشتری در تسدیس آفتاب است اگر مشتری قوی حال بود گفتیم
که سوی مردی شریف است و چون ماه دلیل است و اندر خانه امید و دوستان است
نامه از دوستی است بسوی دوستی و اندر آن نامه امیدی و طمعی است و از آنکه مشتری
ضعیف است دلیل کند که این مرد صاحب نامه بسوی وی آنکه تواند [illegible] آن ندارد که باید روا
کند که مرد را بجای دیدار بود و از آنکه مرد و در یک برج اند و از آنکه عطارد به جای منحوس است
مشتری می سوزد و از آنکه طالع برج منقلب است صاحب آن را باید از گفته نگردد و آنچه مؤلف
گفته در مسئله [illegible] اعاده کرد آنچه طالع شد چون قمر از آفتاب منصرف است گفتیم این
نامه از جانب سلطان است و چون مشتری متصل می شود گفتیم بجانب مرد شریف
بزرگ است و آن حاکم بلد است و چون قمر در پنجم است در خانه است [illegible]
که بهره خود دارد در نامه عطارد در [illegible] که [illegible] دلیل است [illegible]
خوب [illegible] باشد دار زمان [illegible] رسیده بود و با مداد [illegible] بزرگ این [illegible]
واصل شود دیگر از مؤلف پرسیده که [illegible] نامه [illegible] ضعیف آن [illegible] طالع
نوشته شده والله اعلم **باب ششم** در دلایل [illegible] ششم طالع و خداوندش
و قمر دلیل مریض است و ششم و صاحبش و آن کوکب که از صاحب ششم منصرف
شده دلیل است بر مرض و هشتم و صاحبش دلیل موت است و چهارم و صاحبش
دلیل [illegible] و آن کوکب که قمر از وی منصرف گشته و اتصال [illegible] عزیمه و قمر و صاحب خانه قمر دلیل

نه بیرون آمده اینهمه دلیل عافیت است و طبیب از هفتم و چنانکه معالجه کردن و دارو یافتن
از نهم و خداوندش و غذا خوردن و منفعت دادن دارو از دوم و خداوندش
و سهم السقم و مرگ از هشتم و خداوندش و سبب مرگ از هفتم و خداوندش اینجا
و علامتها نکنی در حسب این نقت و بر آمدهای سعود و نحوس حکم رانند مسئله چون
طالع دلیل بر تن بیمار بود اگر در طالع کوکب سعد بود و صاحب طالع قوی حال بود
آن بیمار شفا یابد و اگر در طالع نحس بود بیماری دراز کشد و برج وسط السماء دلالت
بر حال بیماری کند و اگر در آن جا کوکب نحس باشد یا خداوند برج منحوس بود در آن
بیماری بماند و برج ششم دلیل طبیب است اگر آنجا کوکب سعد دلالت کند بر صحت
و اگر کوکب نحس بود بر عکس و برج چهارم دلیل دوا و دارو باشد اگر در آن جا
کوکب سعد بود علاج پذیر بود مسئله اگر سؤال کنند بیماری از چه علت نگر برج ششم
هر کدام کوکب در اوست اگر زحل بود علت سودا و اگر مشتری از تباه شدن مزاج
و مریخ از خون و ذنب و شمس از ... و زهره از ... و عصب و عطارد
از خفقان و قمر از درد معده و روده مسئله اگر پرسنده ماه را علت از جهت
اگر صاحب طالع در دوم بود یا علت از بسیاری خوردن و اگر در سیم باید از جای بلند
افتاده بود و اگر در چهارم باید از صاحب کاه رنجور شده و اگر در پنجم بود از بسیاری
شراب خوردن و اگر در ششم باید او را چیزی داده باشند و در هفتم از جنگ و گفتگو

بارنان

بارنان و انبازان و در هشتم از وهم و ترس و دیدن عجایب و در نهم از بسیاری
روزه و در دهم از خوف پادشاه یا از همه مردم و در یازدهم از گزند مار و عقرب
یا از جای بلند افتادن و در دوازدهم از بند و زندان مسئله اگر سعدی در طالع باشد
مریض صحت یابد و اگر سعدی در هفتم بود علاج طبیب موافق افتد باید معالجه صحت یابد
و اگر نحسی در هفتم باشد یا هفتم منحوس طبیب خطا کند پس قول طبیب دیگر باید گرفت
و چنانکه بطلمیوس در صد کلمه میگوید که اذا کان التابع و صاحبه منحوسا
فعلل فاستدل بطبیب آخر و اگر نحسی در وسط السماء بود دلیل است بر تباهی
حال بیمار و مریض و چیزهای زیان کار آرزو کند و اگر در وسط السماء سعدی بود
بیمار دارو ها و غذا های مناسب میل کند مسئله اگر پرسنده بیماری مریض
از تن بود یا از جان نظر کنی بطالع و قمر و دلیل تن است و صاحب طالع و شمس و صاحب
برج قمر دلیل روح است پس اگر طالع یا قمر منحوس باشد یا نحس ناظر مرض بود و اگر
صاحب طالع یا صاحب برج قمر منحوس بود مرض بر روح بود و اگر هر دو منحوس
یا به نحسان ناظر مرض بر تن و بر جان هر دو بود مسئله اگر خداوند خانه ششم تحت الارض
باشد بیماری پنهان باشد اندر باطن تن و اگر خداوند ششم فوق الارض بود بیماری
ظاهر باشد مسئله اگر کسی پرسد که این بیماری در کدام اندام است بنگر در آن
کوکب که ماه از وی منصرف گشته و صاحب ساعت اگر با دل برج بود بیماری

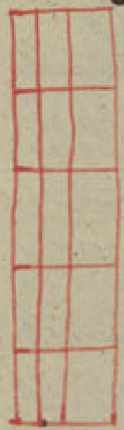
از سر و گردن و سینه بود و اگر میان برج بود بیماری از شکم و گرده بود و اگر در آخر
برج باشد بیماری از پایها بود و اگر این دلیلها که گفتیم از برج حمل باشد بیماری در سر
و چشم و سر و گوش باشد و اگر دلیل در برج ثور باشد بیماری از درد گلو و ذبحه و خناق
در گردن جای زخم شود و اگر دلیل در برج جوزا بود بیماری از درد دست و انگشتان
و بازوها باشد و اگر دلیل در برج سرطان باشد بیماری در سینه و پستان و شش و درد
بود و اگر دلیل در اسد باشد بیماری از درد معده و پشت و کوری بود و اگر دلیل در سنبله بود
بیماری از درد شکمگاه و جای بیماری در درون و سوی ریختن بود و اگر در میزان بود بیماری
در زیر شکمگاه و پشت بود و سرب و فتق و لغوه بود و اگر دلیل در برج عقرب بود بیماری
از ذکر و فرج و مثانه و میان رانها بود و اگر دلیل در برج قوس بود بیماری از درد در
در اعصاب بود و افتادن از بالای حیوان و دوای زخم خوردن از دواب و چهار
پایان و اگر دلیل در برج جدی بود بیماری از درد زانو و عصبها و پیوندهای زانو و اگر دلیل
در برج دلو بود بیماری از ساقهای پا و افتادن در چاه بود و اگر دلیل در برج حوت
بود بیماری از سر انگشتان پا بود چون خواب رفتن و غیره و درد کعب پا و عاقبت والله
در این نیز نقص بود و در توافق بروج آفات و نقصی والله اعلم مسئله اگر پرسنده
این بیماری از دیر باز است یا از نزدیک بنگر کدخداه طالع و کدام کوکب
ماه از وی منصرف شده اگر مشرق باشد نو بیماری باشد و اگر مغرب بود بیماری دیرینه بود

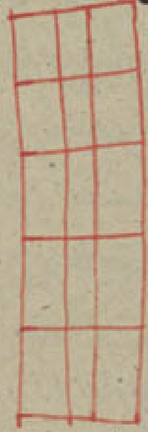
مسئله اگر پرسند

مسئله اگر پرسنده این بیمار مرد است یا زن اگر دلیل در برج مذکر باشد
مرد است و اگر در برج مؤنث باشد زن و اگر متصل به مؤنث یا مذکر باشد
زن و اگر کوکب دلیل مشرق باشد مرد دیگر مسئله و اگر کسی پرسد که این بیمار به
شود یا نه بنگر بصاحب طالع و بماه و بصاحب طالع اگر مرتبه دلیل منحوس بود و صاحب
هشتم ناظر بود بطالع از خانه مرد دلیل بود که بیمار بمیرد و اگر صاحب طالع با قمر در
وتد باشد یا بطالع ناظر و تحت الشعاع نباشد دلیل است بر صحت و اگر دلیل
در گفته شد بعد از آن متصل شود دلیل صحت است و اگر دلیل تحت الارض
باشد و متصل بکوکبی باشد که در وسط السماء باشد دلیل صحت است
مگر آن کوکب محترق باشد دلیل هلاک بود اگر قمر فوق الارض و کوکب
تحت الارض متصل شود و منحوس دلیل هلاک بود و اگر قمر بصاحب طالع متصل
بود یا ناظر به رجعت زاید العدد و النور باشد آن بیمار صحت یابد و اگر صاحب
طالع کدخداه هشتم متصل بود و قوه سعد باشد بمیرد و اگر صاحب هشتم در طالع بود
با صاحب طالع یا قمر منحوس باشد بمیرد و اگر صاحب طالع در هشتم و نحسی بوی ناظر
و قمر منحوس بود دلیل مرگ بود و در باب بیماری بهتر آن باشد که صاحب طالع
سعد آن ناظر باشد و بجای ماه نیکو بود و اگر نحسان ناظر بود و در وتد بود بد بود
و تباهتر آن بود که نظر نحسان از تربیع و مقابله و مقارنه بود و اگر صاحب بیت قمر

سعد بود یا بقمر ناظر بود و قمر بجائی که نیک بود از طالع و صاحب طالع نیز سعد بود و با طالع
ناظر دلیل باشد بر صحت یافتن بزودی و بموافقت داروها مسئله فی البحران
بکر بقمر در وقتی که به نحسی رسد نحس باشد بر بیمار را شدت بود و سختی و بیماری زیادت شود
و در وقتی که بسعدی رسد نحس باشد یا شعاع سعادت و عاقبت بر آید پس بنگر در روز اول
و چهارم و هفتم و نهم و چهاردهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم چون قمر بدین
روزها بشعاع یا بجسد نحسان رسد بجوان آن بد بود و دشواری و سختی زیادت شود و اگر بشعاع
یا بجسد سعدان رسد بجوان مبارک باشد و صحت و راحت یابد پس اگر در ابتدای
علت یا وقت سؤال بموضع قمر شصت درجه زیادت کنی بر آن شد پس اسیر رسد و چون
نود درجه زیادت کنی بتربیع رسد و چون صد و بیست درجه زیادت کنی بتثلیث اگر از
و چون دویست هفتاد درجه زیادت کنی بمقابله رسد و چون دویست چهل درجه زیادت کنی
بتثلیث ایمن رسد و چون دویست هفتاد درجه بتربیع ایمن رسد و چون سیصد
درجه زیادت کنی بتسدیس ایمن رسد و چون بسعد شصت درجه زیادت کنی بجای خود رسد
در وقت مرض بود یا در وقت سؤال باید این مواضع نگاه دارد و مترصد بود تا
در آن وقت قمر بدین موضع رسد اگر بنحسی متصل شود بیمار را خطر باشد و خاصه
در این مواضع درجه احتراق بود یا یکی از جوزهرین در آنجا باشد و اگر سعدی بدین موضع
نور افکند یا در این موضع باشد بهتر باشد و اگر در این مواضع بسعدی متصل باشد راحت
و سلامتی

راحت و سلامتی و بحران نیکو بود مسئله این قول اسکندر است که اگر اراده کنی که حال
مریض و ابدان پس حساب کن نام او در نام مادرش جمع ساز که چند عدد است و سی سی طرح کن
تا سی تمام بود یا کمتر پس طلب کن در جدول حیوة و ممات اگر در جدول حیوة یابی بزید و اگر
بمیرد والله اعلم مسئله فی هذا الباب قول دیگر بهتر از این اگر کسی بیمار شود و خواهی بدانی
که به شود یا بمیرد بگیر نام و علامت آن روز که از وی بیمار شده است بروی افزا در یکشنبه یک
و در دوشنبه دو و هم چنین و در شنبه هفت مزید کنند و بیست عدد دیگر بیفزا و سی سی
طرح کن آنچه باند در لوح طلب کن که اگر در لوح حیوه به شود و اگر در لوح ممات یابد





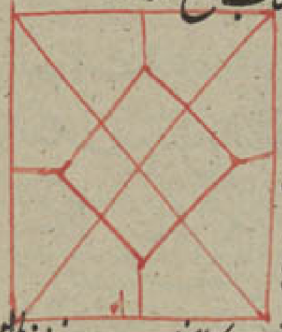
بمیرد و حکیمان دو لوح را از موده اند و لوح این است
و در باب مریض و علامت صاحب برهان
الکفایه در کتاب خود آورده است نقل کنیم و مثال
در خود نیز حکم بران کرده ایم بیان کنیم مثال برهان
الکفایه سؤال کردند از بیماری طالع گرفتیم ثور بود و چهار
طالع زهره و دارای سبب که زهره در برج ماده است
و ماه اندر حمل است بقطع منقلب دلیل کند که این بیمار زن است داران سبب که زهره
در برج آبی است و با مریخ است دلیل کند که بیمار را وی از گرمی و تری است سبب شد
زیرا که مریخ دلیل گرمی و برج آبی دلیل تری باشند پس قیاس کردیم بر جسب حال کرم است

از علت چنین بیماری پرسیده واز آن سبب که خداوند ساعت که زحل است
در اول برج است دلیل کند که بیماری از درد سر است و نیز از آن سبب
که ماه از مشتری منصرف است و مشتری در اول برج است دلیل کند که بیماری
از درد سر است و نیز از آن سبب که ماه از مشتری منصرف است و مشتری
در اول برج است بیمار از درد سر بنالد و چنین مشتری که ماه از وی منصرف است
معزول است و زهره که صاحب طالع است هم معزول است دلیل کند که این
بیماری کهنه است و دیر باز همی نالد و خواستم تا بدانم که عاقبت این بیمار چگونه
است نگاه کردیم در برج عاقبت ماه را یافتیم که عطارد منفصل است بمقابله
و عطارد محترق و خداوند طالع منحوس از مریخ و ماه نیز منحوس از مقابله عطارد
و نحوست و مقابله آفتاب دلیل بر آن بود که این بیمار هلاک گردد پس
خواستیم تا بدانیم که عاقبت این بیمار کی بمیرد نگاه کردیم تا ماه که دلیل
بیمار است با عطارد کی قران کند دیدیم که در شانزده روز دیگر قران بکند
گفتیم شانزده روز دیگر از عمر بیمار مانده و هم گوید مسئله طالع میزان یافتیم
و صاحب طالع زهره زیر شعاع آفتاب سهم السعادت اندر خانه بیمار روز حل
اندر وبد گفتیم ضمیر از بیمار است خواستیم تا بدانیم که عاقبت بیمار چیست
یافتیم که صاحب طالع اندر دو از دهم گفتیم که این بیمار رسته است یا بنه زنده

ولیکن

ولیکن از آنکه زهره منحرف است و گویند منحرف دلیل محرم است گفتیم که اندر بیمار محفوظ است
واز آن رو که زهره با آفتاب است گوئیم که سلطنت یابد که بیمار پیوسته
سلطان است و از آنکه عطارد بود در شرف است مقارن زهره گوئیم از اهل
دیوان است و از آنکه مریخ از ماه منصرف است و اندر عقوب است که
گوئیم این بیماری ناسور بود و از آنکه صاحب شعاع آفتاب است هم گوئیم که
بیمار تب دارد که تب از سینه بس خواستیم که بدانیم اندر بیمار بهتر شود نگاه
کردیم تا ماه بنحس می پیوندد یا بسعد پس ماه را با آخر برج یافتیم چون ببرج دیگر اندر
تثلیث مشتری می پیوندد دلیل کند که این بیمار بهتر گردد و خواستیم که بدانیم که چند
روز بهتر گردد صاحب طالع را نگاه کردیم متصل زهره بود از تسدیس پس میان
زهره [illegible] چهار درجه مانده چهار روز بپیوست و میانه زهره و مشتری هفت
درجه بود زیرا که زهره چهار درجه است و مشتری یازده درجه پس میان ایشان هفت
درجه باشد گوئیم روز دیگر بیمار بهتر گردد و هم او گوید مسئله دیگر طالع سنبله یافتیم
و صاحب طالع اندر طالع اندر شرف خود دلیل بود که این بیمار خداوند عزت است
و چنین ماه را در برج پنجم یافتیم از آن سبب منصرف و آفتاب در خانه خود دلیل کند
که این بیمار از فرزندان کسی مملوک باشد پس خواستیم تا بدانیم که از کدام بیماری
بالد گوئیم صاحب طالع تا بکه متصل شد یافتیم عطارد با زحل متصل و میانه عطارد

و زحل چهار درجه است و میان مریخ و ماه هفت پس عطارد را دلیل گرفتیم پس چنین
گفتیم که این بیمار را دوا فکنیت چو بایستیم تا بدانیم که از دوا بهتر شود یا نه پس عطارد
را صاحب طالع است جز از زحل در گذشته بود و مشتری که پیوندد و آن روز ششم است
بهتر گردد و بدان سبب که ماه بمریخ پیوندد و مریخ خداوند برج هشتم است در میان
مریخ و ماه هفت درجه است دلیل بود که بیمار را مخاطره مرگ است اما بدان
سبب که مشتری ناظر است اندر طالع دلیل کند که بیمار سلامتی یابد و منظور که سؤال
از مؤلف کتاب بود و در روز چهارشنبه بیستم شهر رمضان الف و علامت از رحل بیماری
ارتفاع غربی شصت و شش درجه و آفتاب به بیست و هفت درجه دلو
هفت دقیقه ثور بود از رصد اسطرلاب به نقطه ارتفاع وقت گذاشتیم و بدین
صورت شکل طالع درست کردیم نگاه کردیم بیمار محصور است از آن رهگذر
که زحل مذکر است و کند مرکون و از آنکه صاحب طالع در عاشر است در خانه



شرف است گفتیم از اهل عزت یا از اهل حکم
بوده باشد و چون عطارد رابع و کوکبی که از اهل
حکومت خواهد شد و گفتیم رسیده بود بیماری
او از تن است یا از جان گفتیم بیماری از تن و جان
گردد بود از آنکه طالع دلیل تن است از بعد آن زحل در آنجا منحوس است و خداوند طالع

در دلیل جان است

که دلیل جان است به ترتیب عطارد در برج منحوس است پس رسیده
به بیماری روانی گفتیم در درجه و دیگر از آنکه زحل در صاحب ششم است در طالع
و رابع و با این در ره و دیگر سبب بیماری دیگر از آنکه مریخ در مقابله زحل است پس
رسیده بود از آن رهگذر این بیماری رسیده نگاه کردیم صاحب طالع را
در خانه چهارم یافتیم گفتیم از خوف سلطان یا هوای گرم این بیماری بهم رسیده
پس رسیده این بیماری از طلوع باشد یا کهنه در رو دیگر گرده کهنه از آنکه دلیل
از طالع منقطع است و نو باشد از آنکه دلیل تب مریخ است منحوس است
پس رسیده این بیمار بهتر شود یا نه بهمبر دل نگاه کردیم برج عاقبت صاحب
مشتری بود در عقرب رابع گفتیم این بیمار صحت یابد پس نظر کردیم بصاحب طالع
به بیست تا ظن بحسنین که یا در طالع بود و صاحب ششم دیگر در رابع و صاحب
هشتم گفتیم سبب مرگ ما ثابت باشد و از آنکه صاحب طالع منحوس نظر بحال
در صحت بود و محصور بین النحسین بود گفتیم این بیمار بمیرد پس رسیده وقت
مرگ کی باشد نگاه کردیم زحل در طالع به بیست و سه درجه بود و مریخ در
طالع به بیست درجه گفتیم روز ششم ان شاء الله تعالی خواهد بود از آنکه این معدلات
گفته شده گفتند این بیمار بار قدیم و دو دست بسمی مؤلف است و بعد از سه روز
ان شاء الله تعالی فوت و اگر اول اسم آن که گفتند طالع مسئله بیمار دیدار از سیمه اول نام

برونده‌اند از روی طالع مسئله بحیث بر خطوط بر سازند **مسئله** کسی آنرا عیب گوید
و اگر پرسند بیمار رنجید یا بمیرد بنگرد اگر صاحب طالع در طالع بود و سعد یا بمود
صحت یابد و اگر در ثانی بود به اطبا مالی بسیار بخشد تا علاج کنند و بهتر شود و اگر
در ثالث باشد بهتر شود و اگر در رابع باشد بمیرد و خصوص نحس یا نحوس باشد
و در خامس بهتر شود و در سادس مرض آن بطول انجامد و بهتر شود و اگر صاحب
طالع در سابع بود حصه میباید دور شود از خانه خود و فرزندان شود و اگر
خود یا شفا یابد و اگر در هشتم باشد اگر در درجه پاییز خواهد باشد
خانه رفته تا شفا یابد و اگر در یازدهم شفا یابد و در دوازدهم در بند بمیرد و الله
اعلم **مسئله** در سؤال از بنده اگر بنده را پرسنده اگر او را فروشند
بهتر بود یا نگه دارند بنگر کدخداوند طالع و خداوند هفتم تا کدام قوی‌تر است اگر خداوند
طالع در هفتم باشد حجت آنکه خرد بهتر باشد پس اگر پرسنده این بنده خریده
شود یا نه اگر صاحب طالع یا قمر در ششم باشد یا صاحب ششم متصل شود بصاحب
طالع یا صاحب ششم در طالع باشد خریده شود و اگر کسی پرسنده این بنده فروخته
شود دیگر بنگر اگر ماه یا صاحب برج ششم کدخداوند نهم پیوندند یا بکوکبی پیوندد در
برج ششم یا هفتم یا نهم باشد زود فروخته شود و اگر با صاحب برج ششم کدخدا
وند طالع نگرد فروخته نشود و اگر دلیل بنده بود آن بنده فروخته نشود اگر فروخته شود

رد کردد

رد کردد **مسئله** اگر بنده پرسنده از دستان این خواجه فروخته شوم یا نه بنگر که
خداوند طالع یا ماه با ستاره پیوندد که خداوند وسط السماء باشد آن بنده فروخته
شود اگر ماه یا خداوند طالع کدخداوند وسیم پیوندد و با ستاره پیوندد اندر وسط
السماء بود فروخته شود و اگر ماه یا خداوند طالع فائل السیر باشد روزگار دراز
فروخته شود و اگر برج دیگر آید با ستاره دیگر اتصال یابد و کدخداوند وسط السماء فروخته بود
و اگر ماه یا خداوند طالع فائل السیر باشد روزگار دراز فروخته شود و اگر برج دیگر آید
و با ستاره دیگر اتصال یابد و کدخداوند وسط السماء فروخته شود پس از روزگار دراز
مسئله در آزاد شدن بنده چون بنده پرسنده خواجه مرا آزاد کند یا نه بنگر کدخدا
وند طالع و ماه هر دو کوکب دلیل پرسنده بود و خداوند وسط السماء دلیل
صاحب بنده پس اگر خداوند طالع یا خداوند وسط السماء ناظر باشند و یا نقل
النور و جمع النور از تربیع و مقابله بود میان ایشان قبول بود دلیل بود خدا
وندش بر رحم بود و آزاد کند و رنج او ضایع نشود و پسندش بیاید و اگر قبول
از تربیع و مقابله بود آزاد نگردد و لیکن برادرش رنج آید از صاحب بدخواری و اگر
اتصال از نظر دوستی باشد دلیل کند اگر بنده آزاد شود و اگر میان ایشان
قبول باشد بهتر بود و اگر خداوند بنده پرسد که بنده من آزاد شود یا نه صاحب
طالع دلیل پرسنده و صاحب طالع با ماه دلیل الخادم بود بنگر با اتصال ایشان

دو کلمه چنانکه شرح کردیم **مسئله** فی الاباق اگر پرسنده این گریخته باز آید یا
دیگر نه نگرش بماه و آفتاب و خداوند خانه و صاحب وسط السماء دلیل بود بر پرسنده
و صاحب طالع با ماه دلیل گریخته اگر ماه با آفتاب پیوندد در آن برج که گریخته
بگیرند و اگر ماه بخداوند خانه اش بنگرد یا بخداوند وسط السماء پیوندد گریخته باز آید
اگر ماه منصرف بود از سعدی و متصل بود بنحسی گریخته را بگیرند و صاحبش از وی
خوشنود باشند و نیازاردش و اگر ماه با خداوند طالع ستارهٔ راجع پیوندد
خود باز آید و اگر در طالع ستارهٔ سعد بود در مقیم نحس گریخته را بگیرند و اگر ماه
با خداوند طالع از نحس منصرف و بنحس متصل گریخته اندر سفر بمیرد اگر ماه یا خدا
وند طالع در برج ذوجسدین باشد گریخته دو نوبت باشند و اگر ماه اندر تحت
الشعاع بود بزحل پیوندد گریخته بمیرد و اگر بمریخ پیوندد هم بمیرد و اگر بمشتری پیوندد
و راجع باشد هم خود باز آید بطبع خویش و اگر در طالع نحس باشند در مقیم سعد گریخته
نتوانند گرفت و اگر ماه منصرف بود از نحسی و اتصال نکرده باشد بکوکبی
گریخته را بگیرند و اگر ماه منصرف بود از کوکبی و متصل بود بنحسی هم بگیرند
و اگر در وسط السماء نحسی بود یا خداوند وسط السماء یا خداوند خانه ماه یا آفتاب
منحوس بود خداوند بنده را مضرتی رسد و اگر ماه یا خداوند طالع منحوس بود مضرت
به بنده رسد اگر آفتاب یا خداوند ماه در تحت الشعاع بود و خداوند خانه آفتاب

بی

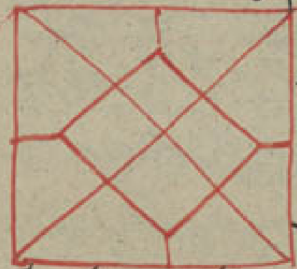
بی و خداوند خانه آفتاب بود بنگرد خداوند بنده در جستن بنده بمیرد و اگر ماه در برج
منقلب بود و خداوند خانهٔ ماه اندر برج منقلب و طالع برج منقلب گریخته باز آید
و اگر ماه با اول برج بود و بنحسین نرسیده بادر بود گریخته نبود و اگر با آخر برج دیگر
گریخته بود و اگر ماه اندر وتدی بود و خداوند ساعت اندر وتد گریخته بسیار از شهر
خود بیرون نرفته باشد و لیکن چون کوکب قمر بوی متصل است و آن کوکب صاحب
طالع بود نیز متصل است و آن کوکب صاحب مقیم بوی متصل است اگر این هر سه
در اوتاد طالع یا اوتاد صاحب وسط السماء یا در اوتاد آفتاب یا در اوتاد
صاحب بیت القمر باشد گریخته از شهر بیرون نرفته باشد و اگر این هر سه دلیل در
مائل الاوتاد باشند نزدیک شهر باشد و اگر ساقط باشند از شهر بیرون رفته
باشند و بدان ناحیه باشند که دلیل در آن برج باشد اگر دلیل گریخته در طالع
باشد گریخته در وسط مشرق بود در شهر اگر در دوازدهم گریخته در بیرون شهر بود
و اگر در یازدهم بود در نواحی مشرق بود در حوالی شهر دیگر یا بیرون فارس گریخته
و اگر برج زایل بود از شهر بیرون بود و اگر ماه در برج شرقی بود از طالع گریخته بسوی
مشرق بود و در برج جنوبی بسوی جنوب و غربی بسوی مغرب و شمالی بسوی شمال مثاله
در برهان الکفایه ایراد کرده است مثال طالع برج قوس بود خداوندش
مشتری و ماه منصرف از مشتری و متصل با آفتاب از آن سبب ماه با اول برج

است و اول هر است که گریخته و از آن سبب که طالع برج دو جسدین است سیما
که گریخته دو تن باشند و از آن سبب که ماه خداوند طالع و ساعت است در رفتن است
دلیل کند که گریخته در شهر نه و هنوز بیرون نرفته اند و بدان سبب که ماه از مشتری
منصرف است و بر آفتاب متصل دلیل کند که رود و باز آید و بطلوع به آن سبب که خداوند
خانه مشتری است و ماه اندر منصرف و مشتری مستقیم دلیل کند که خداوند گریخته که خشنود
شود خواستیم تا بدانیم که باز آید نگاه کردیم ماه که منحوس میگردد که علامت
باز آمدن بود پس ذنب را در برج دوتم یافتیم از برج ماه دلیل کند که برفت نیستم
باز آید معنی دیگر بیم او گوید طالع حوت و خداوند طالع مشتری اندر برج دوم
بدان سبب که ماه اندر برج زایل و خداوند طالع و ماه ساقطند از طالع دلیل کنند
که گریخته بنده است و چون صاحب طالع اندر برج آتشی بود و عطارد ماه
نوی پیوسته است اندر برج آتشی دلیل کند که سوی مشرق رفته و بدان دلیل که برج
آتشی است در کوه بود یا زمینی که بکوه نزدیک بود پس نگاه کردیم از حال
صاحب بنده از برج وسط السماء آفتاب یافتیم و مقبول مشتری دلیل کند که
خداوند پیوسته سلطان بود یا توانگر و شونده و نیکو شود پس نگاه کردیم
عاقبت این کار از اتصال ماه و از برج چهارم و خداوندش و خداوند خانه ماه
یافتیم اتصال ماه بعطارد و عطارد بزحل همی سپرد و از شعاع به ماه داخل اندر برج رابع

وخداوند

وخداوند خانه ماه راجع ره نماید و چون زهره و زحل مستقیم بهم پیوندند و بطلوع باز آید
معنی دیگر بیم او گوید طالع گریخته سرطان یافتیم و خداوند طالع ماه اندر برج ششم
منصرف از کوکبی و متصل بعطارد و از مقابله و عطارد ساقط از طالع پس دلیل کند
که این بنده است و از آنکه در برج ششم است و اتصال ماه بعطارد است و عطارد
نیز مشرقی است که گریخته بسوی مشرق رفته باشد از آنکه عطارد ساقط است
و خداوند برج عاقبت در برج چهارم نمی گردد دلیل کند که این گریخته بدست باز آید
و باز نیاید زیرا که خداوند خانه ماه ناظر نیست و خداوند ساعت نیز در برج ششم است
و نیز منقلب است اگر خداوند ساعت اندر وتدی بود و در رابع بود دلیل باز آمدن
بود و از آنکه اتصال ماه از شعاع بیرون است دلیل کند که بعد دیر گردد آن گریخته و از
آنکه عطارد نور ماه بستاند و با آفتاب بود دلیل کند که این گریخته بسوی سلطان همی
رود و از آنکه از اوتاد زایل است و در برج منسوب در چهارم دلیل کند عاقبت
این کار رفتنی بود و باز نیاید مسئله از کتاب جامع الاحکام الرفیعی از تالیف
پرسیدند از گریخته طالع گرفته شد منصوب است چون دلیل بسنبه آفتاب
بود و خداوند وسط السماء زحل بود از ره گذر حکم کردیم که بسنده و در غایت خوبی
که صاحب وسط السماء و صاحب خانه مراد مریخ است و مریخ در خانه خود
و چون صاحب طالع و ماه دلیل گریخته بود و زحل که صاحب طالع است

در میزان در اوج خود بود گفتیم کسی باشد بزرگ و از خاندان قدیم باشد چون قمر
در برج وسط السماء و در هبوط بود گفتیم که از ضعف سائل گریخته باشد و چون خدا
وند سائل زحل بود و در برج منقلب بود گفتیم که این گریخته بجانب شمال رفته باشد



پس رسیده که باز آید یا نه نظر کردیم چون قمر
مجامع صاحب خانه خود و صاحب وسط السماء
بود گفتیم که خود باز آید چون صاحب برج عاقبت
در دوم بود با ذنب و منحوس بود از راه بحث
از کیسه او چیزی بیرون رود و به رسیده نه که باز آید گفتیم بچهار ماه دیگر باز آید که
از آنکه قمر در رونده است به سه درجه و بیست دقیقه بر درجه مابین حساب کردیم و چون
مریخ با قمر مجامع بود گفتیم در راه یکی از امراء ملاقات کند و چون قمر رونده بود بجهت
افتادست گفتیم دلیل به آنست که باتفاق آن شخص اراده کند که نخست به پادشاه
رسد و چون کوکب تحکم بود و قمر در هبوط گفتیم که حقیر شود ملاقات پادشاه
و مراجعت نماید چون آنچه گفته شد فرمودند که این طالع مسئله کجیه رفعت
شاه و خواجه جهی الرضائی اوستی بود که بر در کلانتر در رکاب بود در مرودست
و حاکم لار و جماعت از محصول لار در حضرت نواب گله و شکوه او کردند و مبلغ
زرخان از وی طلب کردند و حضرت اعلیه بزیارت مشهد مقدس رفته بود و بعد از

چهارماه

باب هفتم

چهارماه مراجعت نمود و آنچه از راه احکام نجومی و حساب حکم شده بود موافق
آمد والله اعلم **باب هفتم** در در تکلیفی بیت ششم و ما فیه من المباحث در
ناخوشی طالع و خداوند ششم و قمر و آن کوکب که قمر از وی منصرف دلیل بیمارگی
ششم و خداوند ششم و آن کوکب که قمر بدو متصل است دلیل بیماری است
که از بهر او می پرسد و آفتاب دلیل مرد است و زهره دلیل زن اگر دلیل
سائل در ششم باشد یا صاحب ششم با دلیل مسئول عنه متصل شده باشد آن رنج
به آید باشاخ دلیل رنج و تعب و مرض از جانب مسئول عنه باشد و هر دلیل
که منحوس باشد غیر مقبول دلیل است بر خطای ... پس اگر شمس بد حال بود
بیمار مرد بود و اگر زهره بد حال بود بیمار زن و هر دلیل که در رونده باشد قوی تر
باشد و همچنین صاعد و مستقیم و هر دلیل که راجع یا ساقط یا هابط بود ضعیف بود

مسئله اگر دلیل سائل و دلیل مسئول عنه هر دو در یکجا جمع شوند بنگر تا کدام
کوکب نور این هر دو کوکب نقل میکند یا نور ایشان در کوکبی جمع میکند اگر سعد
باشد زناشوئی را شاید و اگر جز این باشد بنگر در آن کوکب که ماه از وی منصرف شده
و آن کوکب که ماه بوی متصل است اگر این دو دلیل بیکجا جمع شوند یا متصل باشند
این زناشوئی را شاید و اگر این دو دلیل بهم متصل نباشند پس آفتاب را دلیل مرد
گیرند و زهره دلیل زن باشد اگر یکی راجع یا محترق یا در هبوط آن کار بر نیاید

اگر خواهی که بدانی که این زن خوب است یا زشت بنگر بصاحب برج هفتم اگر کوکب سعد باشد
پیوسته بود بکوکب سعد آن زن خوب صورت بود و اگر نحس باشد یا ناظر بود بکوکبی
نحس آن زن زشت است مسئله اگر خواهی که بدانی که نیک خواه است یا بد
خواه بنگر بصاحب هفتم اگر در خانه خود باشد و سعد بود اندر ذات خویش آن
زن نیک خو باشد و اگر صاحب هفتم اندر جای سعود بنشسته خداوند خانه
خویش یا ناظر از دوستی آن زن نیک خو باشد و اگر در مقابله نگرد آن زن
زشت خو باشد و از تربیع میانه خوی باشد مسئله اگر پرسند که این زن
بخشم رفته باز آید یا نه بنگر بخداوند طالع و آن کوکب که ماه ازوی منصرف
است دلیل مرد است و خداوند هفتم و آن کوکب که ماه بوی متصل است
دلیل زن است اگر این دلیلها بهم متصل گنند از تثلیث یا تسدیس باز آید
بخوشی و اگر از تربیع و مقابله و مقارنه بود زن باز نیاید و اگر آید با پیکار ناخوش
و اگر شمس در ارباع شمالی باشد و فوق الارض و زهره مغربی بود و راجع و محترق زن
زود بصلح باز آید و پشیمان شود اگر شمس تحت الارض بود و زهره فوق الارض
باز آمدن بدشواری بود و اگر بوقت گفتگو شمس و زهره هر دو ساقط باشند
بکوشند تا زن طلاق گیرد که از زوج برو منفعت نباشد و اگر زهره مستقیم بود زن
بر شوهر مسلط باشد و از یکدیگر جدا گردند و همه پشیمان شوند و عذر انگیزند

و اگر دلیل زن

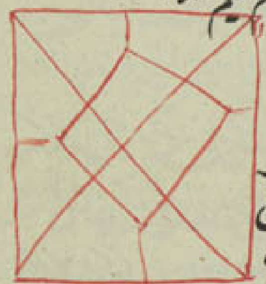
و اگر دلیل زن یا زهره راجع بود زن بصلح باز آید و اگر ماه ناقص النور باشد
یعنی از چهارم گذشته باشد دلیل کند که زن پشیمان شود و آشتی کنند و اگر ماه
زاید النور بود یعنی از چهارم دلیل بود که زن پشیمان نشود و باز نیاید و اگر
آید بدشواری اگر خواهی که بدانی که زناشوئی که شود بیکدیگر صحبت باشند یا نه بنگر بدلیل
مرد و زن اگر از تثلیث و تسدیس بهم نگرند دلیل کند که یکدیگر را دوست دارند
و اگر از مقابله نگرند دشمنی بود و اگر از تربیع نگرد میانه حال بود در حسن و دشمنی
مسئله اگر پرسند که این زن و شوهر که دارند بنگر بدین طالع و هشتم
که دلیل هر دو بین باشد اگر سعد در این برجها باشد یا کوکبی سعد ناظر باشند یا خداوند
این برجها سعد بود یا مسعود مستقیم دلیل کند بر توانگری ایشان و اگر برجهای
مذکور در برج نحس و یا خداوند آن برج نحس یا راجع باشد دلیل بر درویشی
و کم نعمتی ایشان باشد مسئله اگر پرسند که کدام یک از ایشان مستطیع بنگر
بصاحب طالع اگر در وتد باشد و صاحب هفتم اندر زایل دلیل کند که پرسنده
قوی تر است و حکم آن رواست و اگر خداوند طالع زایل بود و خداوند هفتم اندر
وتد آن یک را حکم کن که او قوی دست تر از پرسنده و زیر دست وی بود مسئله
اگر سوال کنند که زن زودتر بمیرد یا مرد بنگر اگر صاحب طالع زودتر بنحس متصل
شود و محترق گردد دلیل کند که مرد زودتر بمیرد و اگر قمر در سادس یا ثانی عشر متوکی

بود اگر خانهٔ قمر برج مذکر بود گو برود در زمین بود و اگر برج مؤنث بود زن زودتر
بمیرد **مسئله** اگر پرسنده این زن جوانست و پاک دامن یا نه بنگر بصاحب
برج هفتم اگر برج هفتم ثابت بود چون عقرب و کوکب دروی متصل بود پاک دامن بود
و اگر در برج دو جسدین و سعدان نظر داشته باشند شوهر دیگر کرده بود یا چنین گفته باشند
و اگر پرسنده از آن شوهر فرزند دارد یا نه بنگر بخانهٔ پنجم و دلیل اگر کوکبی در
آن باشد گوییم بلی و الا ندارد نشسته باشد و اگر قمر برج هفتم نگرد متصل بود بقران
کسی با آن زن دست دراز کرده بود **مسئله** اگر پرسنده این زن بجز از من
کسی را دوست میدارد یا نه بنگر اگر صاحب خانهٔ هفتم در وتد باشد وتد
است دلش با شوی خود بود و اگر در زایل افتاده بود دلش با شوی خود نبود
اگر پرسنده این زن معشوق جز شوی دارد یا نه بنگر بصاحب هفتم تا بکدام کوکب
متصل است منوز (?) آن کوکب بود و در زمان مثالش صاحب زمان الکتابه
از او بخفه مثالی نگاه کردیم درین طالع عقرب یافتیم صاحب طالع مریخ و مریخ در وسط
السماء و ماه اندر طالع و شود درجه طالع دلیل طالع را ماه یافتیم و لذلک ماه بالهم
الشعلم است و صاحب طالع و مشتری اندر وتد است چنین گوییم که این تزویج
برآید سبب آنکه ماه بمشتری پیوندد و چون از مشتری منصرف شد و بمریخ پیوندد دلیل
کند بر روشنان اما چون مشتری در هفتم راجع است گوییم اول ابکار و بعد بانجام

چنانکه

چنانکه ناامید شوند و چون مشتری مستقیم شود این صاحب برآید پس خواستیم
بدانیم زن پیش از این شوهر داشته یا نه نگاه کردیم بصاحب هفتم و آن زهره است
اندر برج دو جسدین گوییم زن شوی کرده است و از آنکه زهره در مقابلهٔ زحل
یافتیم و زحل در خانهٔ موت گوییم این زن را شوی مرده است پس خواستیم
بدانیم این زن را فرزند است یا نه نگاه کردیم در برج پنجم از برج زهره و آن
برج اول یافتیم و اندروی ستاره نیست نگوییم کو او را فرزند نیست و اگر کوکبی
بودی گفتیمی او را فرزند است **مسئله** دیگر طالع سنبله و خداوندش اندر نهم دلیل
این محو غربت است و از آنکه اندر برج نهم است و با زحل دلالت کند این
مرد را در سفر زنان و خداوندان هست یا نه نگاه کردیم صاحب خداوند هفتم
مشتری و در خانهٔ خود دلیل کند که این زن پیوسته محجوبست پس خواستیم
بدانیم این تزویج برآید یا نه عطارد صاحب طالع است منصرف است
از زحل و منحوس بود و ماه خالی السیر دلیل کند که نکاح و شکل هر دو فوت شوند
و از آنکه زهره اندر وسط السماست و عطارد در برج زایل است دلیل کند
این زن متکبر و گردن کش بود و محو غربت رفته بود و در آنجا مانده و از آن
سبب محو غربت رفته آن تزویج برنیاید و زن قبول نکاح نکند **مسئله**
طالع ثور یافتیم و صاحبش زهره در راجع چون ضعیف بود دلیل آن نه چنانکه گشتیم

وماه قوی حال یافتیم و از آنکه خداوند ساعت در خانه خویش نیست پس ماه را از منصرف
یافتیم از عطارد و متصل بزهره و عطارد را دلیل برد گرفتیم و ماه از وی منصرف شده
و زهره را دلیل زن گرفتیم و ماه بوی متصل میشود و از آنکه ماه از مقابله عطارد
بازگشته چنین گوئیم که این زن که شوهر دیگر پیش ازین داشته و از آنکه زهره راجع است
گوئیم اینجا رافوی رجعت و ازوی طلاق گرفته خواستیم تا بدانیم که این تزویج
رابد باید گوئیم این تزویج بر نیاید زیرا که زهره راجع و دنب اندر طالع زایل
زیرا که برج عاقبت سرطان بتربیه الرابعه سرطان برج منقلب
از مؤلف استخراج کرده اند صورت طالع گرفتیم گفتیم که از زنان توی است و که



غایب باشد از آنکه صاحب هفتم طالع در دیدیم
پس خواستیم که بدانیم که اینجا زن از قبطیان است یا
بزرگ است یا از محروم دون زهره که دلیل اینست
در ثور و عاشر یافتیم گفتیم که این دختر زرگاست
که حاکم باشد یا حاکم تسلب که از آن گذشته باشد و چون زحل که دلیل سؤال عقد است
در وبال راجع و قمر که دلیل سائل است در هبوط همچنین دلیل که گفتیم و زهره
دلیل زن چون از یکدیگر ساقط بودند گفتیم بر نیاید سؤال دیگر کردند که از زری
این طالع در پیش زعفری او را برست جدا کرده باشد یا نه گفتیم نه از آنکه ماه از زحل منصرف

دیگر کب

دیگر کوکب دیگر متصل نیست و چنان شد و حال نیست چهار حب دیگر است
که آن عورت نشسته مگر حق سبحانه و تعالی بوی بخشی کرامت نماید **مسئله** اگر قمر
طالع و صاحب طالع و کوکبی که قمر از وی منصرف است دلیل حالت و کوکبی
قمر بوی متصل است با صاحب سابع و کوکب غریب که در طالع یا در وسط السماء
یا در سیم یا در چهارم باشد دلیل دزد است و اگر اینچنین نبود بر کوکبی که در دوم و نهم
و دوازدهم باشد دلیل دزد است **مسئله** اگر پرسند که دزد شناخته است یا بیگانه
اگر دو تیر بطالع ناظر باشند یا در طالع باشند یا صاحب طالع ناظر باشند
دزد غریب است و اگر قمر در خانه خویش بود در طالع یا ناظر بطالع یا آنکه دلیل
دزد در طالع بود و در خانه غریب بود لیکن در شرف خود یا در مثلثه یا در
حد خود باشد دزد از اهل بیت است بود پس اگر کوکب که در طالع است
دلیل دزد است آفتاب بود دلیل کند که دزد پدر باشد و اگر زهره بود
دلیل زن باشد و اگر مریخ باشد برادر دلیل شوهر و اگر زحل بود خادمان و غلامان
بود کنیز و اگر عطارد بود فرزندان و اگر در شرف و مثلثه و حد باشد
آن دزد خادم بود و اگر آن کوکب که ماه از وی منصرف است و آن کوکب
که ماه بوی متصل است هر دو در یک برج باشند آن دزد نیز از اهل بیت
سائل باشد نظر کنی بآن کوکب که در طالع است و بخداوند هفتم و بدان

در مذهب... از اهل بیت ... باشد

کوکب و ماه را اتصال نبود بدان پرسته دلیل دزد بود پس اگر دلیل دزد
در طالع بود یا صاحب طالع آن کوکب باشد که دلیل دزد یا صاحب طالع
در طالع یا در وتدهای دیگر بود آن کس خود دزد باشد مسئله
اگر پرسنده که دزد مرد است یا زن اگر دلیل در برج نر بود یا نر بود یا
یا در برج مذکر باشد دزد مرد باشد و اگر در برج مؤنث باشد یا کوکب
دلیل مؤنث باشد یا در برج مؤنث آن دزد زن بود و اگر کوکب در
برج نر باشد و کوکبی در برج ماده حکم بر آن کنی که قوی‌تر باشد از نیمه
سه دلیل اما در برج که از درجه وسط السما تا درجه مغرب و از درجه طالع تا درجه
وتد الارض این دو ربع را مؤنث و آن دو ربع دیگر مذکر است مسئله
اگر پرسنده آزاد است یا بنده نظر کنی اگر دلیل دزد سعد یا در برج منقلب
دلیل آنست که دزد آزاد است و اگر منحوس بود یا کوکب نحس بود یا دلیل
دزد در خانه ششم بود از خانه خویش دزد بنده بود مسئله اگر پرسند دزد
معروف است و اصیل یا غیر معروف است و بد اصل نظر کنی اگر
سعدی در طالع بود یا در دهم باشد و در آن خانه حظ داشته باشد
آن دزد معروف و مشهور و اصیل بود و اگر در طالع یا دهم کوکب
نحس بود یا آنکه در وبال و هبوط و احتراق بود یا ضعیف دزد بد اصل

وبنده نگاه

و بنده نگاه بود مسئله اگر پرسنده که دزدیده قیمتی باشد یا قیمت سهل داشته
باشند نظر کنی اگر در وسط السما بود کوکب نحس یا صاحب وسط السما
نحس باشد قیمت کالا سهل باشد و اگر در وسط السما کوکب سعد یا نیکی یا ناظر
بکوکب سعد یا نیر اکبر با قیمت باشد و اگر مشتری در وسط السما بود و ماه نیز ناظر
از سیم باشد دزدیده بسیار با قیمت و اگر خداوند خانه ماه در عاشر باشد
با قیمت باشد یا کوکبی که خداوند عاشر باشد اتصال بکوکبی که در عاشر باشد
دزدیده از جنس مال کوکب است و اگر برج عاشر آتشی باشد و ماه اندر
برج آتشی دلیل بود که از آتش بود و از او لعبه باشد و چون زهره پیوسته
باشد بکوکبی که در خانه مال است پیرایه زنان بود باشد و آن پیرایه
تعلق داشته باشد بدوری مسئله اگر پرسنده دزد دوست است یا دشمن
پس بنگر اگر دلیل دزد یا دلیل سایل بنظر دوستی بنگرند یا آنکه طالع بدوستی
ناظر است یا آنکه دلیل دزد در خانه عشر است دوست باشد و اگر دلیل دزد
بنظر دشمنی بطالع یا بدلیل سایل ناظر باشد یا در خانه دشمن باشد دشمن
است و اگر در حظوظ خود نباشد نگاه کنی ناظر بطالع و صاحب طالع باشد
دلیل بود که دزد در آن خانه نظیر دوست باشد و بباطن دشمن مسئله
اگر پرسنده که این دزد دیگر بار آمده باشد خانه یا نه پس نظر کنی بجاه

اگر طالع ناظر باشد و صاحب طالع را بیند در برج ثابت منقلب باشد
هرگز آن دزد بان خانه نرفته باشد غیر آن مرتبه که بدزدی رفته است و اگر نحسی
سهم السعادة نظر داده پیش ازین دیگر چیزها دزدیده است و اگر سعدی سهم السعادة
ناظر باشد این علامت نگذشته و اگر با این علامت که گفتیم آمده باشد در برج
ذو جسدین یکبار آمده باشد مسئله اگر پرسند که دزد پیر است یا جوان
بنگر بکوکبی که در طالع است و خداوند خانه ششم و آن کوکبی که ماه بوی متصل است
اگر آن شرقی باشند در اول برج و شرقیه باشد دزد جوان باشد و اگر با جز
برج و مغربه باشد دزد پیر است و اگر در وسط باشد نه شرقیه و نه مغربیه دزد
کهل باشد مسئله اگر پرسند که دزد چه رنگ داشته باشد اگر از آن ستاره دلیل
که پیدا کردیم یعنی صاحب سابع یا کوکبی که قمر بوی متصل است یا کوکب غریب در
طالع یا در وسط السماء یا در هفتم یا در چهارم باشد دلیل دزد است پس بنگر
از این دلیل ها زحل باشد اگر رنگ باشد گندم گون و دور از چشم و سر فرو افکنده
و بسیار اندیشه و گران کار و اگر دلیل از مشتری باشد مردی میان گون باشد
و نیکو چشم و باریک ابرو و نیکو اندام و نیکو رفتار و اگر دلیل مریخ بود میگون
روی زنگاری چشم و سرخ و سفید و تیز چشم و جهنده راه روی کتاب ... بود و اگر دلیل
زهره بود سفید پوست و چشمها سخت سیاه و در اندام زرگ و ... کننده

و بسیار خنده ...

و بسیار خنده باشد و اگر دلیل عطارد بود و عطارد مشرقی باشد دزد غلامی باشد
باکودکی و اگر مغربی بود و منحوس دزد کوسج بود و اگر مغربی بود و غیر منحوس دزد
تنک ریش و خوب روی و سبز رنگ و زبان آور باشد اگر دلیل آفتاب بود
بنگر که آفتاب بکدام کوکب پیوسته است صورت آن کوکب بود و اگر آفتاب به
کوکبی اتصال نبود و در برج مرد و ازرق چشم و سیم کار باشد و اگر دلیل ماه
بود بنگر که ماه بکدام کوکب پیوسته است دزد بدان صورت و اگر ماه را
اتصال نبود دزد خوب روی و سفید بود و گرد روی و مستور دست بود
و بنگر که ماه در کدام برج است دزد بصورت آن برج باشد مسئله
اگر پرسند که دزد کالا در کجا داده یا نهاده است و کی است بنگر در درجه
طالع یا درجه وتد الارض اگر در آنجا کوکبی باشد بگوید است که داده و اگر
کوکب نباشد در دست دزد است مسئله اگر پرسند که دزد کجا است اگر دلیل
دزد چنانچه بارها گفتیم یعنی صاحب هفتم و آنکه متصل باشد با کوکبی منفصل باشد در
هفتم و هشتم است یا دلیل یعنی موضع بود دزد از شهر بیرون رفته باشد و قصد
جای دور کرده پس اگر دلیل در برج آتشی باشد یا ربع شرقی آن دزد بجانب
مشرق باشد و بر این قیاس کن سایر ارباع را و اگر در وتد باشد دزد
جا بجا رفته باشد و در شهر باشد و اگر وتد و جسدین بود از شهر بیرون خواهد رفت

واکر وتد برج منقلب بود بیم اندیشه از جابها بجای دیگر نقل میکنید مسئله اگر پرسند
دزد دیده در کجا پنهان کرده اند بنگر برج رابع اگر سعدی در چهارم بود یا صاحب
چهارم سعد باشد دلیل است که آن دزدیده را در جای لطیف و خرم پنهان
کرده باشند و بیش کس نیافته بود و اگر در رابع نحسی بود دزدیده بجای نادرست
و حبس پنهان کرده باشند پس بنگر بدان برج که خداوند ساعت اندروی
بود آن برج که ماه اندرو است و برج چهارم اگر آن برجها آبی باشند
دزدیده را بجایها پنهان کرده باشند که باب نزدیک باشد و اگر برجهای آتشی باشند
مکان آتش یا مکان دود و آب باشد و اگر برجهای خاکی باشد در زمین پنهان کرده باشند
و اگر برجهای هوائی باشد در هوا پنهان کرده باشند مثل بام و غرفه و بالا خانه
و اگر برج ذوجسدین باشد دزدیده را در صندوقها و در دیوار پنهان کرده باشند
و اگر خداوند ساعت در برج سنبله باشد بجایها که جو و گندم و طعام باشد پنهان کرده
باشند پس اگر خداوند ساعت مریخ یا در خانه مریخ باشد دزدیده در جایهای پنهان
کرده باشند که آتش کرده باشند و اگر زحل یا خانه زحل بود بجایهای تاریک پنهان
کرده باشند و اگر خداوند ساعت مشتری باشد یا در خانه مشتری و مشتری ناظر
بود بجایهای پاکیزه پنهان کرده باشند و اگر خداوند ساعت آفتاب بود یا در
خانه آفتاب و ناظر بجایها دنباشند هویدا باشد و پنهان نکرده باشند یا در

فانه سلطان

فانه سلطان بود و اگر خداوند ساعت زهره بود یا در خانه زهره و زهره ناظر بود
بجایها پنهان کرده باشند مانند شرابخانه یا خانه مطرب یا زمین نرم و اگر خداوند
ساعت عطارد بود و عطارد ناظر دلیل است که در جایها بود که انجا کتاب
و اطفال بود و اگر ماه اندر خانه خویش بود و خداوند ساعت اندر وتد دلیل
که آن کالای دزدیده هم اندر خانه صاحب بود و از خانه بدر نبرده باشند
مسئله اگر پرسند که امشب دزدی بنگار را گشود یا نه بنگر بقمر یا صاحب طالع اگر کوکبی
در طالع یا وسط السما هست متصل است این دزدی آشکار شود و اگر قمر
نحسی از وتد ناظر باشد اندر نشود آشکار نشود و اگر مریخ نیز دلیل بود ناظر باشد
پوشیده نماند مسئله اگر پرسند دزدیده پدید آید یا نه بنگر اگر ماه بکوکبی متصل
است و آن کوکب اندر طالع باشد یا در دهم یا در یازدهم آن کالا پدید آید
اگر ماه بکوکبی متصل شود که از طالع ساقط باشد چون بطالع پیوندد دلیل پدید آمدن
کالا بود و اگر ماه بنحسی متصل شود از تسدیس یا تثلیث آن دزد با سختی پدید
آید و از تربیع و مقابله بدشواری و اگر ماه اندر هیبت با کوکبی متصل شود در
هیئت با ماه است یا نحس پیوندد از مقابله و مقارنه دزدیده پدید نیاید و اگر ماه
بسعدی پیوندد که آن سعد اندر وسط السما باشد یا اندر دوازدهم طالع یا یازدهم
دزدیده پدید آید و اگر ماه بسعدی پیوندد که آن سعد در دوم باشد از طالع

دزدیده پیدا شود و اگر ماه بسعدی پیوندد و آن سعد خداوند هشتم باشد و یا خداوند طالع
پیوندد دزد مال دزدیده باز آورد و اگر خداوند طالع یا خداوند هفتم یا هشتم پیوندد
دزدیده پدید نیاید و اگر آفتاب و ماه ناظر باشند بسهم السعادة دلیل بود بیرون
آمدن کند و آنکه بعد پدید آید پس نظر از تثلیث و تسدیس بود باشد و اگر از تربیع
و مقابله بود بدشواری و اگر در طالع یا دهم یا دوازدهم کوکب سعد نبود و اندر خانه
مال نیز نبود و نیز هر دو ساقط از طالع و سهم السعادة دزدیده پدید نیاید و اگر آفتاب
اندر طالع باشد دزدیده پدید آید مگر طالع برج آبی باشد و آفتاب
در برج آبی ضعیف است مسئله اگر پرسنده این پرسد که دزدیده که پدید
آید بدست می آید یا نه پس بنگر بدوم و صاحبش و سهم السعادة و صاحبش و قمر
و صاحب برج قمر و صاحب حد قمر از این دلایل هر کدام قوی تر باشد
دلیل مال دزدیده بود پس اگر دلیل مال در طالع باشد یا قمر بوی متصل باشد
مال باز آید و اگر صاحب برج قمر و صاحب حد قمر یا صاحب برج قمر متصل
شود دلیل است بر یافتن مال خاصه که اتصال از وتد بود یا مایل الوتد
اگر دلیل مال از صاحب طالع یا از طالع ساقط باشد یا به قمر ناظر نباشد یا در
رابع بود یا به صاحب رابع متصل بود مال بر نیاید بدست در دو باشد و اگر قمر
بکوکبی که در طالع بود یا به صاحب طالع یا به صاحب وسط السماء یا بکوکبی در وسط

السماء بود

السماء بود متصل شود آن مال باز یابد و اتصال صاحب دوم بکوکبی در
دوم باشد مال باز یابد و اگر صاحب هشتم بصاحب دوم و صاحب هفتم متصل
شود مال نبود باز نیابد مسئله اگر پرسنده از چیزی دزدی بهم نوع کرده شده
بنگر بخداوند دوم و دهم و قمر و صاحب خانه قمر اگر تنها ترا از زحل و مشتری بود این
دزدی بحیلت که باشد چیزی بزرگ شده ان و پنهان شدن و سبب دزدی و اگر
شاهد برج رابع بود بکاره و عفونت و اگر تنها تر مشتری را بود بقصد نکرده باشد
در اندازه از بسبیل لهو بود و اگر زهره بود هم چنین لیکن بطریق بازی و دلخوشی
و اگر آفتاب بود بقصد که کرده شده بر زنشته بود دزد خداوند حشمت بود و اگر
عطارد بود جهة فریب و حیله بود و طرار برگرفته باشد مسئله اگر پرسنده از دزد که نگرند در دزد
نظر باشد یا نه بنگر بخداوند طالع و بخداوند هفتم اگر یکدیگر اتصال دارند اتصال یا
نظر باشد مال بود و هم چنین اگر خداوند طالع کسی را پیوندد و در وسط السماء و
و خداوند طالع چون تحت الشعاع بود و خداوند طالع دزد بنگرد در رفع بنگرند
و بروی ظفر نیابند مسئله از زبان الکفایه طالع یا قسیم سعد بود و یا که رسیدن عطارد
با هفتم در طالع عزیب و خداوند طالع نیز در طالع بدان سبب عطارد در طالع
است دلیل کند که دزد غلامی بود بیمار رنگ و کوسج و از بهر آنکه عطارد بود شبه
است رحل دلیل کند که رنگ او اسمر باشد و از بهر آنکه خداوند طالع اندر طالع باشد

دلیل کند که دزد از اهل بیت است و از آنکه مشتری در وسط السماء است دلیل کند که
دزدیده چیزی قیمتی است پس خواستیم که بدانیم که چه چیز است که دزدیده اند مشتری را
دلیل می گرفتیم یا قسیم آفتاب بر آنکه خداوند خانه ماه اندر وسط السماء است و مشتری را
پیوسته یافتیم با آفتاب و آفتاب در برج آتشی است دلیل بود که آن چیز گم شده
دینار زر بود زیرا که مشتری دلیل سیم است و آفتاب دلیل زر باشد و از آنکه
مشتری در وسط السماء است دلیل کند که دینار بسیار بود و بعد از آن دینار
و از آنکه ماه به مشتری متصل است و در فعل اندر [illegible] دلالت کند که دزدیده
پدید آید و از آن سبب که زهره اندر دهم است دلالت کند که دزد
این دینار را بجا در داده است زیرا که زهره اندر خانه عطارد است پس
خواستیم تا بدانیم که دزدیده کجا پنهان کرده اند نگاه کردیم بخداوند ساعت
و برج حمل و برج چهارم زهره را اندر خانه حمل یافتیم نزدیک بجای او و ماه
که خداوند ساعت است در برج آبی و برج چهارم نیز آبی و ماه ساقط از طالع
دلیل کند که در زیر زمین پنهان کرده اند در جایگاه آب نزدیک است
و از آن سبب که ماه به زحل پیوند خورد دلیل کند که خانه تاریک و از آنکه خداوند
خانه اندر وسط السماء است دلیل کند که این دزدیده زود پدید آید و از خداوند
خانه ماه بزیر زمین بود و ماه را اتصال بکوکبی بود که بزیر زمین بود گفتیم که مال

نباید

نباید کوکب [illegible] و از آن سبب که زهره اندر جنوب است چنین گوییم که این
زن بوده است مسئله دیگر پس نگاه کردیم اندرین طالع هیچ کوکب نیافتیم و اندر
طالع پنجم که دلیل دزد بود و کوکب را به ماه ساقط یافتیم از طالع و اگر ماه ساقط
نبودی دلیل دزد آن کوکب بودی که ماه بدو پیوسته پس خداوند هفتم دلیل دزد
یافتیم که آن زهره است و از آنکه سهم السعادة اندر هفتم است و زهره [illegible]
است اندر کوکبی که اندر خانه [illegible] است و زهره ساقط است از شعاع آفتاب
دلیل کند که [illegible] که دزدیده اند خود آن کس بوده است پس خواستیم که بدانیم چه چیز گم شده
پس از آن سبب که برج [illegible] است و ماه اندر برج آتشی دلیل کند که آن [illegible]
چیز [illegible] بود از آتش [illegible] باشند و از آن سبب که زهره پیوسته است
بکوکبی که اندر خانه [illegible] است دلیل کند که [illegible] است و از آنکه خداوند ساعت
در برج حمل است و [illegible] و از آنکه خداوند خانه
مال با خداوند وسط السماء [illegible] دلیل باشند و ساقط است از طالع
دلیل کند که گم شده قیمت بسیار ندارد [illegible] و از آنکه خداوند
خانه [illegible] خداوند [illegible] است در فعل متصل [illegible] دلیل کند که اندر خانه [illegible]
پنهان کرده است و از آن سبب که [illegible] از طالع ساقط شد و سهم السعادة اندر [illegible]
و ماه بکوکب [illegible] اندر سهم السعادة است دلیل کند که دزدیده [illegible] پدید آید

وهم او گوید طالع جوزا و خداوند طالع اندر طالع و آفتاب و زحل با وی گفتم کوکب
غریب اندر وی دلیل دزد بود بدان سبب که زحل بخود یک است مر برج طالع را
دزد زحل نشانه و از آنکه زحل منحوس است دلیل کند که زحل مجهول است و از آنکه
دلیل دزد برج دو صورتی است دلیل بود که این دزدی دو کس کرده باشند و دزد
دیگر همراه وی باشد جوان است و سیه چرده موی و ازرق چشم و تن آور
و آن دزد که پیر است بزرگ باشد و هر دو بیرون سلطان باشند پس نگاه کردیم
که آن کالا دزدیده چه چیز است خداوند خانه ماه را در چهارم یافتیم و ماه
اندر حد مشتری و اندر خانه مریخ و مشتری در برج خاکی دلیل کند که این دزدیده از گوهر
باشد و از آنکه زحل شریک آفتاب اندر است دلیل کند که این دزدیده لباس باشد
و از آن سبب که خداوندهای خداوند طالع تمام و هر دو ساقط‌اند دلیل کند
که این خاصیت دزدیده باشد و از این سبب که خداوند خانه ماه مشرقیست دلیل کند
که جامه نیکو باشد و از آن سبب که سهم السعاده ساقط است دلیل کند که این جامه
از قیمت آنچه گمان باشد باز نگاه کردیم که جامه را در کجا نهاده اند در آن
اینجا از خداوند ساعت اندر برج هوایی است دلیل کند که در جای بلندی
باشد چون بام و جای مانند آن و از آن سبب که خداوند ساعت اندر طالع است
دلیل کند که اینجا کالا از خانه صاحب بیرون نرفته است اند و از آن سبب که مریخ

اندر چهارم است دلیل کند که آنجا که نهاده است آتش دارد و مطبخ بود و از آنکه
برج اندر وتد است و عطارد به مریخ پیوندد دلیل کند که جامه بخداوندش
رسد و از آنکه مریخ تدبیر نگاه بعید و مریخ زیر زمین است دلیل کند که کس آگاه
نشود و این حال از خلق پوشیده ماند والله اعلم مثالی از بو الوفا
پرسیده اند است که چیزی گمشده از آن زحل در دو و آنکه هم در خانه غریب
بود او را دلیل بگرفتیم پس نظر کردیم بخداوند سهم الغائب مریخ و وی در فرعهم
در خانه خود در وتد گفتیم هنوز رفته نیست و نوال اندر ره است پس همی
و دلیل صاحب کالا بدانیم صاحب طالع زیر … گفتیم کالا از شیب
زرگ و جنس … مقابله دارد مشتری گفتیم شوهر این زن وزیر حاکم است
یا تاجر است بزرگ و از آنکه قمر از عطارد منصرف است گفتیم دزد …
دارد … این زن کوچک … و سجده است سلطان از آنکه آفتاب
در یک برج اند پس خواستیم بدانیم دزد آشناست یا بیگانه چون
هر دو نیر بطالع ناظر است به تربیت گفتیم که این دزد غریب است
پس خواستیم تا بدانیم این دزد مرد است یا زن نظر کردیم بدان کوکب
در طالع باشد که دلیل دزد است کوکبی در طالع نیافتیم پس صاحب
منتهی را دلیل دزد است در منتهی بود و کوکب مذکور در برج مذکر گفتیم دزد

49

ازاد است و اگر صاحب هفتم در خانه خود است و در مقابل طالع گفتیم دزد
دشمن است و اگر ماه در برج ثابت است خواستیم که بدانیم که این دزد
پیر است یا جوان چون خداوند خانه هفتم در نشیب وسط ... بود گفتیم پیر
است پس ... و ابتدای کهولت است و گفتیم و خواستیم تا بدانیم که دزد چه ... است
است چون دلیل ... در برج ... است دلیل کند که ... مریخ ... و مسکن آن
و ... گفتیم ... پس خواستیم که بدانیم که دزد کالا به دست
کسی داده یا به دست خود کش است ازین طالع تا ... نگاه
کردیم ... ازین شهر ... است ... نزدیک
این شهر است پس خواستیم تا بدانیم که این دزدیده در کجاست خداوند
... در برج ... است ... گفتیم که در ...
... خانه ... باشد پس خواستیم
بدانیم که دزدیده پدید آید یا نه ... ماه ... برج منقلب ... تثلیث گفتیم
... پس خواستیم تا بدانیم که ... چون صاحب ...
اندر برج ... و ماه اندر برج آتشی است دلیل است که دزدیده از دو قسم
باشد و چون ماه ... است گفتیم که لباس است و چون ... است
گفتیم که از ... یافته شد چنین بود مسئله در طرح ...

طالع

طالع و خداوندش و آن کوکب که قرار دی منصرف بود دلیل پرسنده
و هفتم و خداوندش و آن کوکب که قرار دی منتقل است دلیل خصم
و عاشر و خداوندش و کوکبی که در وسط السما بود دلیل قاضی و حاکم است
و برج رابع از خانه ماه در رست ... دلیل قاضی است و برج چهارم
و خداوند خانه ماه دلیل عاقبت مسئله اگر پرسنده که بر خصم ظفر یابم
یا نه بنگر اگر صاحب طالع در هفتم باشد ... طالع باشد ... بر خصم ...
اگر سهم السعادة در طالع بود یا در ... نظر به طالع است دلیل کند بر ظفر
یافتن ... و اگر صاحب هفتم در طالع بود خصم ...
سائل ... صاحب هفتم و هفتم ... از ...
در طالع دلیل است که خصم ... پس اگر خداوند طالع در
وتدی بود ... و خداوند وتد منقلب اندر برج ثابت ... پرسنده
قوی بود بر خصم ظفر یابد و اگر خداوند ... طالع و در آن
وتد منقلب بود خصم ... ظفر یابد و هرکدام ازین دو دلیل ...
قوی تر بود ... در رابع ... بود ... یا ...
ضعیف تر بود مسئله اگر پرسنده ... کدام ...
... خداوند وسط السما ... کدام دلیل ...

ه حمایت او کند و بهر کدام دلیل که نظر عداوت کرده باشد او را جور کند و بر کدام
دلیل که بیشتر از کواکب سعود نیکوی ناظر باشند یاری کردن آن بیشتر بود
و اگر اندر وسط السماء کوکب نحس بود بنگر تا کدام دلیل از آن نحوست
منحوس است دلیل باشد که حاکم جور کند بدان کس اگر سعد باشد و نظر
بدلیلی داشته باشد قاضی عدل حکم کند و اگر آن سعد راجع باشد دلیل بود بر رجوع
[illegible] و جور قاضی بود مسئله خداوند برج دوم یاری کننده پرسنده بود و خداوند
هشتم دلیل یاری کردن خصم بود بنگر با آن دو دلیل هر کدام که در وتد مستقیم اثر باشد
و اندر حظ خویش بود یاری آن کس قوی تر و بیشتر باشد و هر کدام دلیل منحوس بود یا ساقط
یا غریب بود یاری کردن در ضعف بود مسئله اگر پرسنده سؤال سائل
و سؤال عنه خصومت قایم یا صلح شود بنگر اگر میان دو دلیل نظر مودت بود
و قبول الصلح افتد اگر دلیل خصم و سائل هر دو مشترک باشند میان ایشان
صلح افتد و اگر دلیل خصم و سائل در تحت الشعاع بود یا در خانه چهارم خصومت
میان ایشان زایل شود و اگر هر دو دلیل قران کنند صلح میان ایشان اگر [illegible]
جنبه یکدیگر باشند و اگر میان دو دلیل نظر از تثلیث و تسدیس بود میان
ایشان صلح افتد و اگر اتصال که دلیل از تربیع و مقابله بود میان ایشان
جنگ و خصومت و مقابله باشد و اگر خداوند طالع تحت الارض بود یا خداوند

هشتم

یا خداوند هشتم بود دلیل ظفر خصم را بود و اگر بر عکس ظفر سائل باشد و اگر خداوند
طالع راجع یا محترق یا در هبوط و وبال یا اندر برج منقلب یا منحوس یا غریب
بود یا مقبول ظفر خصم را بود و اگر خداوند هشتم چنین باشد ظفر سائل را
مثالی که از مؤلف پرسیدند [illegible] صاحب
طالع راجع بود و در هشتم و وبال و قمر صاحب مثلثه اول است نیز در وبال
در هشتم و آفتاب و قمر از [illegible] است او را دلیل سائل گرفتیم و دلیل مسئول
عنه [illegible] صاحب هشتم در طالع در وبال است و خداوند برج قمر زحل است
در وبال از طالع ساقط و زهره که قرینی متصل است دلیل خصم گرفتیم او نیز
در خانه هشتم و از طالع ساقط لیکن گفتیم چون در ضعف هر دو مساوی اند [illegible]
ه در شرف است و صاحب طالع اصل سائل است [illegible] گفتیم که
سائل را و چون صاحب هشتم صاحب طالع اصل سائل است دلیل است که
سائل خود حمایت کننده و یاری کرده باشد و چون صاحب دوم در هشتم
است دلیل است که یاری کردن خصم حمایت سائل [illegible] کند و چون میان
زهره و مریخ [illegible] دلیل است که خصومت بر طرف شود
مثالی دیگر از مؤلف سؤال کردند طالع [illegible] دلیل سائل
چون طالع [illegible] ساقط صلاحیت دلیل نداشت و چون

[illegible]

چون شرف مشتری است اگرچه مشتری ناظر [illegible] ۵۱
بطالع اما رابع بود ضعیف بود اورا نیز دلیل
نگرفتیم پس نظر کردیم بر زهره و او صاحب حد است
و درین است شهادتی و رب [illegible] اول است
دو شهادت و صاحب [illegible] مجموع شش [illegible] بخشیم چون او در شرف خود یا در خانه خود باشد
شهادتی بیشتر بخشیم و چون در شرف خود یا در خانه خود باشد [illegible] شهادتی [illegible] ضعف
میشود و العله شهادتی [illegible] پس زهره دلیلست [illegible] و مریخ دلیل [illegible]
طالع است و در [illegible] دو شهادتی [illegible] ضعف [illegible] دلیل اصلا
مثل [illegible] است [illegible] در زحل است اگرچه [illegible] ناظر است
بطالع اما رابع است دلیل نگرفتیم و [illegible] مریخ صاحب شرف است [illegible]
دارد و صاحب حد است [illegible] است [illegible] شهادتی دارد
[illegible] شش شهادتی باشد و زهره را [illegible] اول است [illegible]
[illegible] است [illegible] زهره در شرف [illegible] است [illegible] شش شهادت
و مجموع [illegible] شهادتی [illegible] زهره و مریخ باشد پس گفتیم [illegible]
شهادت [illegible] است قوی [illegible] دلیلین [illegible] است تا اگر
هر دو دلیل [illegible] است گفته [illegible] هم نزاع نکنند

والله اعلم

والله اعلم **مسئله** در رفتن مطلوب [illegible] پس [illegible] اسم [illegible]
و از هر کدام [illegible] طرح کنی تا نه بماند [illegible] اگر از [illegible] اسم [illegible]
باقی بماند [illegible] است [illegible] عدد است [illegible] و اگر [illegible] عدد
است [illegible] و اگر [illegible] عدد [illegible] اسم [illegible] باقی [illegible] بخشی [illegible]
عدد است [illegible] پس [illegible] را باشد [illegible]
کم باشد [illegible] مسئله [illegible] اسم طالب و مطلوب [illegible]
بحساب [illegible] طرح کنی تا نه بماند [illegible] پس [illegible]
کم است [illegible] طالب در [illegible]
معلوم شود [illegible] **مسئله** از احوال [illegible] اگر سلطان [illegible]
[illegible] نباشد و [illegible]
[illegible]
[illegible] طالع [illegible] شش و آن
کوکب [illegible] است
دلیل [illegible] و آن کوکب [illegible]
[illegible] دلیل [illegible] است
[illegible] دو دلیل [illegible] از [illegible] دو دلیل [illegible] و اینجا

دلیل بر ضعیف تر است شکسته گردد و دیگر طالع دلیل آغاز کننده حرب و ملک
پردو و هفتم دلیل بر خصم است مگر و چنانکه اگر دلیلین تا کدام قوی تر است از یکدیگر
و دو دلیل ظفر مر او را ست بنگرد تا اگر ناظر باشند از تثلیث و تسدیس و طالع نیز را ناظر
حرب قائم نشود و اگر نظر از تربیع بود افزون تر شود اگر شمس از تربیع صاحب مسئله
بود تا از تربیع قمر سپری شدن حرب بتر بسیار بود و اگر مقابله بود سپری شدن
از تثلیثات و ملکی از مشتری و قمر چنانکه از شمس و قمر نیز گفتیم و هم چنین از سهم
الغیب و مریخ کبرا اگر مریخ منحوس بود حرب و قتال ثابت بود و حال
سخت دشوار بود مسئله از برهان الکفایه مثال ایراد کنیم طالع برج
جوزا و صاحب طالع اندر برج زایل و ماه اندر برج ثابت انصراف و اتصال ماه
یاد کردیم اتصال ماه را دلیل دشمن گرفتیم و انصراف ماه را دلیل خداوند مسئله
و از آنکه زحل از زایل الوتد است و مقبول ماه اندر برج سیار فرزند دلیل کند
بر خداوند مسئله را لیکن قوی باشد و لشکر لیکن بود از آنکه زحل را سه شهادت
است یکی در برج ثابت و دوم آنکه خداوند سعد است و سیم آنکه ماه
وی متصل است و عطارد را آنکه ثابت یافتیم و خداوند طالع است
و از آنکه زهره را اندر وتد یافتیم در برج شرف و ماه را اتصال بر زهره
و زهره دلیل دشمن باشد و زهره در برج دو جسدین است دلیل کند بر قوت

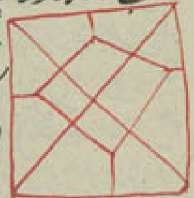
دیرتری

دیرتری و دلالت بر مرد دشمن را بود اندر حرب و از آنکه زهره با مریخ بود دلیل کند بر هزیمت
و فتح دشمن و از آن رهگذر زهره و مریخ اندر برج ذو جسدین است دلیل کند
بر میان ایشان دو بار جنگ افتد و از آنکه زهره منقلب و زحل است
دلیل کند بر دشمن از اول صلح جوید و از آن سبب زهره راجع است
خداوند مسئله صلح نخواهد زیرا کوکب راجع کند بر ما هیچ ناظر نباشد و از آن
سبب زهره مقبول است از اول قول خداوند مسئله را بود و از آنکه زحل
راجع است باز بروی هزیمت افتد پس نگاه کردیم عاقبت کار ایشان را
از خداوند چهارم و آفتاب است از آن سبب که اوتاد از سبب زایل
نه زحل بیند و نه زهره و لیکن آفتاب مشتری ناظر و مشتری خداوند خانه طالع
و خداوند خانه زهره و قمر اتصال ندارد ظفر از دشمن بود و از آنکه خداوند زهره
نمی بیند و خداوند خانه زحل را می بیند ظفر مر دشمن را باشد و ملک او راست
دشمن افتد نشانی دیگر سهم او گوید طالع دیگر حمل و خداوند او مریخ و مریخ در
در شرف در وسط السماء دلیل کند بر خداوند مسئله را قوت ثابت و دلیل
دشمن زهره یافتیم اندر زایل و او گوید مغلوب پس دلیل بود بر ضعف دشمن
و باز نگاه کردیم بر آنچه طرف ماه و اتصال وی پس ماه را منصرف یافتیم
از زحل بر زهره پس زهره دلیل کند بر زحل که خداوند مسئله باشد

وازاعوانند خانه مریخ است و مشتری وهمارزی کی برخیزه است ازباه خداوند
خانه زهره است از نظر زحل وزوال الوند است و در برج ثابت و منزل
برج و مشتری ساقط است اندر وند دلیل کند مه بایری گران خداوند
مسئله قوی تر باشد پس نگاه کردیم کدخدا وند مریخ و خداوند خانه زهره
تا کدام را نظر منحوس کرد مشتری را یافتیم از پس بگاه منحوس و محترق
میشود و زحل قوی حال و زهره را یافتیم از پس بیست روز قران سکند
با مریخ و مریخ قوی حال است دلیل کند که عاقبت ظفر خداوند مسئله را بعد
و چون مشتری محترق گردد زهره تبریع زحل آید از آن وقت فتح ملک
گردد و کالت سیاه سؤال کرد نواب سلطان بوندک سلطان بر
عرب رفته و جنگ مجرمی میخر کدام غالب آید ارتفاع گرفته راکبر طالع برج
طریق صورت یافت و چون طالع در طالع نبود و رابع بعد و در برج منقلب
بعد نکند اشتیم پس نگاه کردیم ماه منصرف بود از مریخ و متصل بود با آفتاب و در
برج عاشر بعد نمیزیه تقریب و در برج انسان گذرند دلیل است که خداوند
مسئله را قوت بسیار بود از لشکر بسیار و جنگ از طرف ماه دلیل صاحب مسئله
است و مریخ در خانه دهم بهجت دلیل قوت است و چون عطارد صاحب
منجم در خانه طالع در ده بی ورد سیر ظاهر است یقین است که خصم است

نواب

نواب سلطان را گرفتار شود و جنگ میان عطارد و مشتری در روز دوشنبه



جهت نخستین اتصال این شود از نظر سنیده بگفتیم
گفتیم در روز هفتم که معیان است این صفوف
از آن گشود و جنگ لشکر منصور ببینند خوف
بر ایشان غلبه کند چه صاحب سفینه نازلات
مریخ و صاحب در آینده و از انگیزه زهره کوکب عزت است محترق در زرف کفتم
دلیل است و او را بجزء تقریب و چون قمر متصل است با آفتاب گفتیم
این کار بر نحو صورت گیرد و چون قمر متصل است و زهره در وند محترق دلیل کند
که بنده کمان سلطان بعضی کار با آن ثور و بعضی بماند و چون دلیل طالب
و دلیل مطلوب با مریخ هست جنگ واقع شود و چون میان عطارد و مشتری
بر حسب ناظر است از نظر سنیده جنگ شرشود و دیگر چیزها گفته شده
که نوشتن الله اطلاع دارد و بعد از فتح آمدن نواب سلطان آنچه نوشته بودیم
بفعل آمده بود و مجرمی میخر سلطان عرستان را گرفته که بدست نواب
سلطان اوفتاد نفیت ملک آن به پسر او داده حکومت عرستان را باز
وی تفویض فرمودند و او را رها کردند و چون مؤلف همه اینها را در نجوم
درست کرده بود جمعیت خاطر مؤلف را مشغول گردانید و در حق در رست آن بوده

مسئله اندر آنکه چون کسی پرسد در شرکت یا انبازی کردن خانه طالع دلیل
پرسنده و صاحب طالع و قمر و کوکبی که قمر از وی منصرف شده باشد و برج هفتم
و صاحب وی و کوکبی که قمر بوی متصل بود دلیل انباز تجارت و سود و زیان
و ناخوشی میان ایشان بود و برج چهارم و صاحبش دلیل عاقبت کار انبازی پس اگر
طالع برج منقلب باشد و ماه اندر برج منقلب بود این انبازی پایدار نبود پس
اگر خداوند طالع بطالع یا خداوند خانه ماه بماه ناظر باشند از نظر دوستی جدا شدن
ایشان با خوشنودی باشد و جنگ و داوری نباشد و اگر ناظر نباشند جدا
شدن ایشان بجنگ و داوری باشد اگر خداوند طالع بطالع یا خداوند خانه
ماه بماه ناظر باشند از تربیع یا مقابله نگرد یا بنحس و داوری از ایشان جدا شوند
و اگر برج ماه یا برج طالع ذو جسدین باشد در انبازی ایشان سود بسیار باشد
مگر آنکه منحوس باشد یا اندر وسط السماء کوکب نحس باشد دلیل کند که زیان
شود و اگر ماه اندر برج ثابت باشد و خداوند خانه ماه بماه ناظر باشند انگاه
دلیل پایداری ایشان باشد و با امانت بود و اگر در طالع نحس بود یا خداوند
طالع راجع باشد خیانت و بدعهدی از پرسنده پدید آید و اگر اندر هفتم
نحس باشد و یا خداوند هفتم راجع باشد خیانت و ناسازگاری و خیانت از
انباز باشد و اگر اندر وسط السماء سعدی باشد دلیل کند که ایشان سود کنند و اگر برج

وسط السما

وسط السماء منقلب باشد و اندروی سعدی بود یا ناظر باشد ایشان را بهره بود
ولیکن پایداری نبود و اگر اندروی سعدی مشرق باشد و ساعد شود بسیار بود و جاه
و مرتبه هر دو را زود حاصل و اگر آن سعد مشرقی باشد ولیکن بطالع سعد نبود ولیکن
بطالع زن و مردمان با جاه و حرمت نبود و از ایشان این کسی را خیر و نفع نبود
و اگر اندر وسط السماء کوکبی نبود دیگر بخداوند وسط السماء اگر بوسط
السماء ناظر بود و سعد دلیل کند که انبازی سود بسیار کند و اگر خداوند وسط
السماء ناظر باشد اندر انبازی هیچ سود نبود پس نظر کن که ماه دلیل باشد
آن کوکبی بود که ماه از وی منصرف است و دلیل انبازی آن کوکب بود
که ماه بوی متصل بود و دلیل سود و زیان ماه و خداوند خانه ماه دلیل
عاقبت ایشان پس اگر ماه اندر خانه آفتاب بود یا اندر سعد یا اندر [illegible]
یا زاید النور و الحساب دلیل کند که سود ایشان از انبازی بود و اگر ماه
منصرف بود از کوکبی و متصل بود بکوکبی که خداوند هفتم را [illegible] النور نیز
آن انبازی تمام بود و زاید النور آن بود که در یازده اول بود و زاید
در حساب آن بود که در تقویم اندر جدول قمر در تعدیل ثالث نویسند
و زاید در تقویم قمر فلک [illegible] افزاینده تقویم قمر فلک حاصل چون
دلیل هر دو انبازی شناختی بنگر که دلیل هر کدام که نحس بود خیانت کننده

و از اکر دلیلش ساقط یا در هبوط آن انبار ز آن ضایع باشد و اکر دلیلش سعد
یا در وتد یا در شرف بود امانت دار و بزرگوار بود و اکر دلیلش نحس بود
جاهل و تیره و اکر دلیلش منحرف بود سست و نانجیب و در مناسب طالع و بیره باشد
چون شمس طالع است و ساقط بود که داشته پس نظر کردیم که ماه و خانه قمر چون
ناظر است بنظر تثلیث این ترکیت معلم بودی داشته باشد و چون ذنب در
هفتم است دلیل است در خیانت و ناراستی در مال ترکیب و از ترکیب
باشد و انبار ز صاحب بد و خورد کند و چون قمر در برج منقلب است دلیل کند که آن
انبار ز پا بجا نماند و چون زهره در وسط السماء است ترکیت علم رسد
چون ماه را نه ایه القدر است در بیع انبار ز سعد باشد پس نظر کردیم ماه را
از زحل منصرف یافتیم و آفتاب متصل از مقابله دلیل است که فتنه کند [illegible]
در این ترکت باشد و دیگر چیزها در بیع ترکت [illegible] کفتیم [illegible] بفعل آید والله اعلم
مسئلة فی الصید اکر صاحب هفتم بصاحب طالع متصل باشد صید بدست
آید اکر اتصال نبود صید بدشواری حاصل آید و اکر صاحب طالع سعد بود
صید بسیار یابند و اکر نحس بود کمتر باشد و اکر صاحب طالع منحوس باشد
بسیار یابد و اکر سعد بود کمتر یابد و در بیع [illegible] چند مثال [illegible] از تطویل
و الخطاب [illegible] اختصار کرد. الباب الثامن در دلیل بیت ثانی و ما فیه المسائل

الباب الثامن

اکر پرسند

اکر پرسند از غایب زنده است یا مرده اکر خداوند طالع در هشتم یا در چهارم
بود غایب در تنگی بود و اکر در بیع دوم متصل بکوکب محترق یا در هبوط یا برابع
هم فوت بود و اکر قمر متصل بود بصاحب هشتم یا ماه ان کوکب که در درجه هشتم
هم بد باشد و هم چنین اکر خداوند طالع در هشتم بود و خداوند هشتم در طالع
بود و با این اکر صاحب ساعت در هشتم بود یا در چهارم یا با ماه یکی متصل شده
و در زایر رفتن است اکثر مرده باشد مسئلة اکر پرسند که بچه سبب مرد
نشانی که از صاحب طالع و قمر هر کدام دلیل بود اکر در تحت الشعاع بود مرگ
وی از کرمی بود و از درد اندرون بود و اکر دلیل منحوس بود بزحل و زحل
در مثلثه آتشی بود از جای بلند افتاده بود و اکر مثلثه خاکی بود از زیر هدم بود و اکر
در مثلثه بادی بود [illegible] و اکر در مثلثه آبی بود غرق شده بود و اکر دلیل در برج منحوس بود
و مریخ در مثلثه آتشی بود از کرمی و علت صفرا [illegible] در حرب کشته باشد
و اکر در مثلثه بادی بود از صرع و یرقان یا شمشیر کشته بود و اکر در مثلثه ارض بود
در آب کشته باشد یا جهت فرمان [illegible] اورا [illegible] باشد و اکر خداوند طالع محترق
باشد و قمر با مریخ بود مرک وی از رفتن بود یا بر [illegible] انجام مسئلة
اکر پرسند که غایب در غربت مرده باشد یا در شهر خود اکر خداوند
هشتم در برج غریب یا برج هشتم از طالع یا برج نهم بود مرگ وی در غریبی

در غربت بود
و اگر خداوند هشتم اندر برج خاکی بود و حظ ... باور او تیر طالع مرگش
بود پس اگر خداوند هشتم زحل بود و اندر برج خاکی بود مرگش از زندان بود و اگر در برج
آتشی بود مرگش از ضربت و عقوبت ملوک بود و اگر در برج انسی بود از ...
سوخته بود و اگر در برج آبی بود از غرق ... سوخته و اگر خداوند طالع در ... بود
مقابله خداوند هشتم مرگش از آفت دل ... بود و اگر خداوند هشتم در هشتم
بود مرگش سبب زنان بود و اگر برج هشتم عقرب بود زنان او را زهر دهند
و اگر خداوند هشتم در هشتم بود مرگش از شیر و پلنگ و سباع بود و اگر
خداوند هشتم مریخ بود و مریخ در عقرب مرگش از دزدان بود و از چوب و اگر
آفتاب یا مریخ یا ... مرگش از خشم ملوک بود و اگر مریخ در برج انسی باشد
مرگ آن از زخم ... و اگر خداوند برج هشتم مشتری بود مرگش از ...
... بود و از رگ جستن مسئله اگر خداوند هشتم اندر حمل بود از درد سر بود و اگر در
ثور بود از درد گلو بود و اگر در جوزا بود از درد کتف و دستها و اگر در سرطان
بود از درد سینه و اگر در اسد بود از پشت و جگر بود و اگر در سنبله از درد شکم
بود و اگر در میزان بود از میان کرد و اگر در عقرب از ناسور و اگر در قوس بود
از درد ران و اگر در جدی بود از درد زانو و اگر در دلو بود از ساقها و اگر
در حوت بود از درد قدمها مسئلة المیراث اگر خداوند طالع و قمر

هر کدام

هر کدام که قوی تر باشند طالع را ناظر و تسییر میراث بود و اگر دلیل کدخداوند هشتم
متصل بود میراث بجهت طلب یابد و اگر صاحب هشتم دلیل متصل باشد
میراث باسانی یابد پس بنگر بصاحب طالع و ماه هر دو دلیل پیوسته بود و کدخدا
و برج هشتم هر دو دلیل میراث بود اگر خداوند هشتم سعد باشد و خداوند طالع یا ماه
با آن در طالع پیوسته باشند یا متصل باشند آن میراث بیابد اگر ضعیف ایشان
بود نیابد و اگر در هشتم ستاره سعد بود و خداوند طالع یا ماه بوی متصل بود
یا نقل النور یا جمع النور میراث بیابد و اگر ضعیف ایشان بود نیابد و اگر خداوند
برج هشتم کوکب نحس بود یا صاحب طالع و ماه و داشته ... از نظر عداوت
باشند ورا لیکن بجنگ و خصومت افتد بسبب میراث و ... وی
چیزی نیابد و اگر برج هشتم نحس بود ... و اگر خداوند هشتم سعد
بود و کدخداوند و قوی بود و دلیل ... میراث بود و اگر ... از غیبت
و لیکن بود به ساعت ... آید و اگر در برج ... مقابله بود ... مسئله
فی الوصیة اگر برج اندر وتد ... بود ... وصیت ... بود
و اگر طالع برج ثابت باشد و خداوند ... و قمر اندر برج ثابت بود وصیت
برقرار ماند و در معنی این باب نیز ... طالع ... گفتیم تا
هشتم تا ما ... است ... نظر کردیم ... متصل ... و برج

تحت الارض گفتیم این شخص فوت شده و چون بر رجعت فرو رفتن آفتاب
شاهد فوت است پس پرسیدند که مرگ بچه سبب بود گفتیم از گرمی و صفرا
و تب بوده باشد و از آنکه ماه متصل است بمریخ و مریخ در برج آتشی و چون
خداوند هشتم اندر سرطان بود دلیل است که از درد سینه آزرده بوده و چون
خداوند هشتم در هفتم و راجع و منحوس است گفتیم از بزرگان و حکومت فوت شده
و چون خداوند هشتم در هفتم است مرگش بسبب مواصلت با زنان بود **الباب**
التاسع در ما فیه حرکت المسافر طالع و خداوندش دلیل سفر باید گرفت و برج نهم
و خداوندش از بهر جهات و وتد الارض از بهر عاقبت کارها و آنکه در همه کار
صلاح و فساد حال قمر منظور باید داشت و صاحب طالع و صاحب خرض
و سهم التعلیم و صاحب او و سعادت و نحوست کوکب مذکوره و اتصال ایشان
بیشتر باشد حکم از او باید راند **مسئله** اگر کسی قصد سفر پرسند طالع دلیل تن
مسافر چهارم مقصد و دوم مال و هشتم فوت و چهارم چهارپایان که با او بوده
پنجم جای رفیق اندر راه ششم دشمنی هفتم سختی و ترس هشتم آنچه در صحبت او بود
نهم آب و فراخی و تنگی زاد و توشه اندر راه دهم عمل یازدهم تجارت سفر
دوازدهم خانه خرید و فروخت **مسئله** اگر پرسند که از بهر چه سفر کرده یا سفر
میکنند چون دلیلهای سفر بیابند دلیل طالع و اصحاب کنند که از بهر کار فعلی سفر کرده

است

است ضروری و اگر دلیلهای طالع بدلیلهای سفر بپیوندد دلیل کند که از بهر نزهت و دوری
سفر کرده اگر سهم سفر با سعدان بود از نیم تا هشتم دلیل کند که در صحبت او مال
بسیار بود **مسئله** نظر کن اگر قمر [illegible] المشتری بود بجهة آنکه معروف شود بسفر رفته
پس اگر ماه منصرف باشد از زحل بعضی [illegible] بجهة ملامت کنند که ان بار از
دست قرض خواهان رفته و از مشتری از بهر آنکه [illegible] و از مریخ بجهة گریز
بود بجهة گریختن است و اگر منصرف از شمس بود بجهة پادشاهی که از وی گریخته
سفر بود و اگر از زهره منصرف شود بجهة زنان سفر کنند و اگر قمر از عطارد منصرف
است از بهر تجارت دلیل کند و همچنین اندر اتصال قمر بکواکب بکار
گیرند و بدان حکم کنی **مسئله** اگر سؤال کنند که مسافر بشب سفر کرده یا بروز بنگر بدلیل
اگر برج و صاحبش لیلی باشد بشب رفته و اگر نهاری بود بروز بود و اگر مختلف بود
حکم بر آن کنی که سعادت او زیادتر است **مسئله** اگر کسی پرسد که حال مسافر در
سفر چون باشد سود باشد یا زیان بنگر بکدخداوند طالع اگر با ماه ناظر باشد
از تثلیث و تسدیس دلیل کند که اندر سفر کارها بر خوبی پیش آید و در سفر کار او
بر گفتار او کند بود و [illegible] باشد [illegible] بنگر ببرج نهم تا کدام کوکب
باید در هر و [illegible] از سعادت و نحوست و قوت و ضعف آن کوکب در آن برج
پس اگر نهم کوکبی باشد بنگر بکدخداوند نهم اگر سعد باشد و سعود ناظر بود

بخانهٔ نهم بود و بینی دلیلست بر بعد آن سفر و رسیدن بمقصود با نجح و ظفر و سلامت و اگر
بر خلاف باشد حکم بر خلاف این باید کرد و همیشه در احوال سفر بنگر بقمر اگر با سعد
باشد بسعدی آن سفر نیکو باشد و اگر ماه متصل بنحس بود آن سفر بد باشد مگر از
تسدیس و تثلیث ماه با عطارد و زهره و مقارنه ماه با ایشان دلیل کند که
مسافر زود باز گردد از سفر نحوست بنگر بطالع اگر جدی یا دلو یا میزان باشد
در آن سفر خیر بود و اگر نحس اندر وتد باشد اندر آن سفر زیان باشد
و اگر نحس در طالع یا در نهم یا در سیم بود در آن سفر زیان بود و اگر خداوند طالع
و خداوند نهم هر دو نحس باشند و قمر منحوس بود دلیل دشواری بود و بسیار رنج بدید آید
در هر جهت که سفر کند و مقارنه ماه با زحل دلیل است که در بادیه در سفر و چون
قمر محصور بین النحسین باشد دلیل کند که اندر سفر رنج و بیمار گردد **مسئله**
اگر پرسند که در راه مخاطره بود یا نه بنگر ببرج نهم و سیم اگر در اینجا نحسی بود و آن
برج صورت مردم داشته باشد از دزدان حذر کردن و اگر در برج بهایم بود از
بهایم و اگر در برج سباع باشد از آن حذر باید کردن که نحوست از اینجا بدید آید
و هم چنین بود اگر قمر با عطارد یا مریخ ناظر بود از مقابله دلیل بود دلیل بود که در راه
اندر سفر زحمت کشد و در راه مال از دشمن برود و اگر خداوند طالع یا ماه با
نحس اتصال دارد از تثلیث و تسدیس دلیل کند که دزدان بهر چیز آیند و مال را

بیازارند

بیازارند و او را زیان رسد و اگر خداوند نهم و سیم منحوس باشد دلیل کند بر وقوف
و خطا بود **مسئله** اگر پرسند که زیان در چه وقت رسد بس نظر کن بنحسین
که در طالع باشند سائل در آن شهر که هست و از اهل خانه زیان بیند و اگر در
وسط السماء بود سائل را زیان رسد در شهری که قصد کرده است و اگر نحس در
چهارم باشد او را زیان در وقت باز آمدن رسد و بعیار رساه دیگر محل
نحس اگر از درجه طالع تا درجه چهارم بود مخاطره از منزل بود تا آنجا که روی
بنهاده است و اگر محل نحس از چهارم تا هفتم بود مخاطره در راه بود باشد
و اگر محل نحس از درجه هفتم تا درجه وسط السماء بود مخاطره در مقصد بود و اگر
محل نحس از درجه وسط السماء تا درجه طالع باشد مخاطره در باز گشتن بود
مسئله اگر پرسند که سفر را بید یا نه اگر صاحب طالع یا قمر در نهم باشند
یا بصاحب نهم متصل بود یا بکوکبی که در نهم بود متصل شود دلیل است که اگر
با ختیار روی باشد اگر خواهد رود و اگر نخواهد نرود اگر خداوند طالع و قمر و خدا
وند خانه ماه در برج منقلب باشد سفر واقع شود و اگر صاحب نهم در طالع باشد
و بدان کوکب که در نهم بود نگرد یا آن کوکب که در نهم بود بصاحب طالع یا بکو
کبی که در این طالع باشد متصل سفر را بید و نا چار خواهد و اراده سفر
و بعضی گفته اند مریخ در طالع دلیل سفر است و خداوند طالع اگر در نهم یا در برج آتشی

دلیل سفر است و وقت رفتن از روز باشد و نقل کنند برج نهم و نقل النور
وجه النور رفی با خداوند طالع و خداوند نهم دلیل سفر است و اتصال ماه در برج
طالع است و کوکبی در لب بر طالع است دلیل سفر است و بعود تاریخ
اندر عقرب و نهم دلیل سفر است و اگر صاحب طالع یا صاحب نهم مقابل
صاحب رابع بود در مقام مانند و سفر نکنند دیگر بنگر کدخداوند طالع یا ماه
اگر در جای زایل باشد دلیل کند که آن سفر رابید و چهار یک زایل
از درجه طالع است تا درجه وتد الارض و از درجه مغرب است تا درجه وسط
السماء و اگر اندر خانها مقبول بود یا ناظر سعد بود سفر رابید و اگر مقبول نبود
یا متصل نحوس بود سفر رابید اما نیکو نباشد اگر خداوند طالع اندر طالع و در
اندر خانه خویش در اوتاد دلیل است که سفر واقع نشود خصوص که برج
ثابت باشد و نظر نحوس از تربیع بماه خاصه زحل در اوتاد و دلیل ماندن
و دشوار کنند خاصه چون رابع بود و نظر نحوس بطالع و خداوند او و در دلیل
است که سفر بنا در رود و اگر خداوند طالع زحل بود یا خداوند ساعت
زحل بود سفر نشود و اگر خداوند طالع اندر وتد بود و خداوند سفر ساقط
باشد و در برج ثابت اینز سفر نشود و چون خداوند طالع و خداوند اندر
اوتاد باشند سفر نشود و اگر خداوند طالع راجع باشد هم سفر نشود و نشود اندکرد

و اگر صاحب

و اگر صاحب برج منتهی نیز راجع بود هم سفر نشد اندکرد اگر ماه بکوکب راجع
پیوند د هم سفر بر نیاید و اگر ماه با صاحب طالع در برج ثابت خصوص
دلو بکوکبی پیوند که در طالع باشد یا وتد الارض یا وسط السماء یا برج
یازدهم یا برج چهارم باشد سفر واقع نشود و اگر دلیل طالع و اتصال بکوکبی
داشته باشد از تربیع و مقابله و آن کوکب اندر صعود بود باید سفر واقع
نشود مسئله اگر پرسنده بچه سبب سفر میکند یا کرده بنگر بطالع مثلا سفر
اگر ماه منصرف باشد از تربیع و مقابله و مقارنه زحل از جهت قرض انگیز سفر
رفته و اگر ماه منصرف از تربیع بود سفر از گریخته یا بسبب زر و اگر ماه منصرف
از عطارد بود و عطارد منحوس بود از فرزندان گریخته بود و اگر آفتاب
منصرف بود از بیم سلطان گریخته بود یا از بیم استاد و بحشم رفته بود و جمله
انصراف که مذکور شد از تربیع و مقابله بود و مقارنه و اگر منصرف از
تثلیث و تسدیس بود از پیش آنان بصلح رفته بود مسئله اگر پرسنده بسوی چه
طالع سو میکند بنگر اگر ماه را اتصال بزحل بود دلیل کند که سفر بسوی بنای
ویران و زهاد و عباد سفر میکند و اگر ماه را اتصال بمشتری بود بسوی بزرگان
لطیف حال رود و اگر ماه را اتصال بمریخ بود به تثلیث و تسدیس بسوی
دوستان رود و دیگر بنگر کدخداوند طالع اگر متصل باشد بکدخداوند دوم بسوی

سبب مال کند و بازرگانان و اگر کدخداوند هفتم متصل باشد به پرسنده و لوی برادران
و دوستان سفر کند و اگر خداوند طالع کدخداوند چهارم متصل بود به پرسنده نزدیک
با استاد رود و اگر اتصال کدخداوند پنجم داشته باشد نزد فرزندان یا کسی که بجای
فرزند بود رود و اگر کدخداوند ششم متصل بود نزد دستوران یا بندگان
رود یا بنده خریدن و فدای بابنده بدین قیاس کنی . دیگر بنگر بدان کوکب
ماه که ماه همی پیوندد اگر در هبوط بود دلیل کند که تا چیزی گم کرده باشد
یا کسی از وی گریخته بود و آن کس آنرا طلبد و اگر ماه خط السیر باشد خداوند
مسئله بطلب معاش بیرون رود دیگر بنگر که کوکبی که ماه بدو می پیوندد اگر صاحب
برج آن کوکب بدان کوکب ناظر باشد از نظر پسندیده آن مردم
خداوند مسئله بطلب معاش می رود محمود باشد ستوده و دوست دارنده — لبی و مرح
خلق و اگر خداوند این برج با کوکب عداوت نکرد اندر مردم اندران
شهر ناستوده و دشمن روی باشد مسئله اگر پرسنده که مسافر معروف
است یا نه بنگر بدان کوکب که ماه بوی می پیوندد اگر اندر وتد باشد
آنکه مسافر شود مردی بود معروف اگر در وتد یا در شرف باشد با جاه
و حرمت و اگر برج ثابت باشد و مایل از حکام بود و اگر در شرف
در برج منقلب و زایل باشد دلیل کند که اندر سلطان بوده معزول شده

مسئله اگر پرسند

مسئله مسئله اگر پرسند مسافر در آن شهر که هست حالش بهتر است یا مقصد
اگر در هفتم کوکبی سعد بود یا آن کوکب که ماه بوی پیوندد در هفتم بود حال
مسافر در آن شهر که میرود بهتر باشد از شهری که هست و در وی است
و اگر در طالع سعد باشد و در برج هفتم نحس مسافر را این شهر بهتر باشد
و سفر نیک نباشد و اگر سعد اندر وسط السماء باشد و اندر هفتم نحس باشد
مسافر را اندرین شهر کار تجارت نیکو بود باشد بیش از آن که بدان شهر
شود کارش بی سامان شود و صاحب برآید و باز گردد و باره و دلیل در باب
هفتم شرح آن داده ایم از آنجا معلوم نمایند مسئله اگر پرسنده که مسافر کو
است باران و بیراست یا جوان و چه رنگ دارد بدین طریق که در باب
هفتم در دوازده رنگها گفتیم استخراج نماید و در باب سفر نیز مثال گفته شود مثال
از برای آنکه طالع حمل باشد هفتم و صاحب زحل و زحل در ششم و اندر
چهار رنگ که زحل است چهار رنگ مایل چه اند پس دلیل کند این مسافر سفر
نشد اندر کرد پس نگاه کردیم کدخداوند سفر عطارد و عطارد اندر دوازده رنگ
چهار رنگ مایل است دلیل کنند سفر و باز نگاه زهره اندر طالع است
و کوکبی نیک رو است و کوکب نیک رو اندر طالع دلیل سفر است
و ماه اندر چهار رنگ زایل با هفتم دلیل سفر است باز نگاه کردیم با اتصال ماه

ورنیره مریخ و مریخ راجع اندر خانه سفر دلیل کند که سفر نتواند کرد و اگر کرد زیان
باشد در راه از سبب دزدان زیرا که مریخ دلیل دزدست و برج نهم دلیل
راه مثالی دیگر هم او گوید طالع اسد یافتیم که خداوندش آفتاب است
اندر چهارم یک زایل و برج هشتم دلیل کند بر سفر و نگاه کردیم بخداوند خانه سفر مریخ
را یافتیم اندر سبب الحمل و اندر چهارم یک زایل دلیل کند بر سفر پس نگاه
کردیم بخداوند ساعت مشتری را یافتیم اندر وسط السماء بجای دو درجه و درجه
وسط السماء هشت درجه چنین گوییم و مشتری نیز در ربع زایل نیست زیرا
که درجه او موافق درجه وسط السماء یا بیشتر بود و در ربع مایل بود و چون
درجه اش کمتر است و در ربع زایل است پس نگاه کردیم که نقطه سفر بود
یا نه یافتیم ماه منصرف از مشتری و متصل بمریخ و مریخ در برج دوم و دلیل
کند که چون ماه بوسط السماء آید و بمریخ متصل شود از تثلیث دلیل کند بر نیکوئی
سفر و از آنکه مریخ نزدیک است به برج طالع دلیل صاحب مسئله را اینجا
سفر نزدیک بود و اگر مریخ در برج بود که از طالع دور بود گفتیم سفر دور بود
و از آنکه مریخ راجع است دلیل کند که از این سفر زود باز آید بی آنکه صاحب
او بداند مثالی دیگر هم او گوید طالع دیگر عقرب یافتیم و زهره اندر طالع بر
زمین اندر چهارم یک زایل پس این دلیل کند بر سفر و خداوند طالع اندر وسط

السماء یافتیم و زایل از درجه وسط السماء و دلیل است بر سفر و چون ماه اندر
چهارم یک مایل است دلیل کند که مقام کند لکن از آن سبب که ماه منصرف
است از زحل پس بر حمل و زحل اندر چهارم یک زایل پس دلیل کند که سفر بر
طرف نشود پس نگاه کردیم که حال او چون بود اندر آن سفر از آن سبب
مشتری اندر هشتم است و ماه اندر برج شرف دلیل کند که خداوند مسئله را
این سفر نیکو باشد و حاجتهای ساخته روا شود و از آنکه خداوند طالع
اندر برج دوست و خانه آفتاب دلیل کند که خداوند مسئله سلطان
باشد و حاجتهای ساخته روا شود سلطان بود و از آنکه مشتری خداوند خانه
طالع است و اندر هشتم است میان بمریخ دلیل کند که خداوند مسئله لشکری
میرود که فرزندان وی آنجا بود و او فرزندان را عروس خواهد ساخت و نیز
کردن فرزند میرود مثال که از مؤلف سؤال کردند دلیل طالع را قوس یافتیم
از آنکه در تثلیث طالع است در نهم یا سهم السعادة گفتیم ضمیر او سفر است
و میدوان گویند که خداوند ساعت در برج خانه که بود باشد ضمیر از آن
خانه بود و چون زحل که رب ساعت است در نهم و شاهد قمر گفتیم که سفر
نزدیک اراده دارد پس سؤال کردند های نشود که اراده شده برآید یا نه
نگاه کردیم بصاحب طالع و قمر دیدیم بود و در نهم بود سفر را باید باختیار

و چون صاحب طالع بر آفتاب که در طالع است متصل دلیل است
که اینسفر بر آید است و اراده سائل باز نظر کردیم بکدخداوند طالع و ماه او را
در برج رابع دیدیم گفتیم این سفر واقع نشود و چون صاحب خانه ماه راجع بود
میبایست که این سفر واقع نشود و چون سهام است واقع شدن سفر بیشتر است
لهذا گفتیم که سفر واقع خواهد شد و چون ماه منصرف از مشتری بود گفتیم
برای ملک سفر کند پس خواستیم تا بدانیم که حال صاحب اندر سفر چون باشد
چون ماه ناظر بود بزهره و مشتری گفتیم احوال در این سفر نیکو باشد و بر مراد او
گذرد و چون نحس اندر ستیم است که در رحل است دلیل است که از رهگذر
اخراجات نقصان باشد پس خواستیم تا بدانیم که در راه مخاطره هست یا نه گفتیم
هست از آن رهگذر که نحس در ستیم است و چون خداوند ستیم مسعود بخیر خواهد
گذشت چه خداوند ستیم عطارد است و از جوزا در خانه جوزا بود بجامع زیرا
و چون محل نحس اندر طالع یا در برج رابع است مخاطره در راه و در مقصد
نزدیک بود و بر نحس در خانه هبوط است و مخاطره نباشد پس خواستیم که بدانیم که در
این سفر ملک سائل بهتر است یا نه مقصد ماش بهتر است نظر کردیم با انصراف
و اتصال ماه از عطارد منصرف بود و بزهره متصل گفتیم این ملک که مسیر قوی تر
است از آنجا که [illegible] نوشته باز نظر کردیم که ماه که در آن برج هست حال او

و در برج دیگر که نقل میکند چه حظ دلو و قمر در برج حوت بود در خانه غربت
و در رحل زهره خود گفتیم که مقصد بهتر است از بودن شهر و این طالع مؤلف
بجهت خود ارتفاع گرفت و طالع تعیین کرد و الهام نوشته جمیع موافقت
هوای آمد منشی و باطله رفتن نواب علای فدائی امیر ابو الحسن نجف است
نواب اشرف اقدس سؤال کردند ارتفاع گرفت گفتیم چون صاحب طالع
راجع است یا دیگر دلیل بندگان صاحبی الالقاب مع صحت خواهد
و در اثنای راه بر میگردد و چنان شد **مسئله** در قدوم غایب اگر کسی سؤال کند
که فرزندم غایب است کی آید بنگر کدخداوند پنجم و ماه که دلیل باشند
العرض اگر غایب منوز نیست [illegible] اندر اتصال خداوند آن
کدخداوند طالع و اتصال قمر که دلیل آمدن غایب باشد اگر خداوند طالع
در برج منقلب باشد غایب باز آید و اگر کدخداوند خانه خویش نگرد غایب
باز آید و اگر قمر در برج منصرف بود غایب باز آید بشتاب و اگر از زحل
منصرف بود برج دیده دوست نشسته باز آید اگر خداوند طالع یا قمر از کوکبی
مستقیم منصرف شده و بکوکبی راجع اتصال کند یا از کوکب راجع منصرف شده
بکوکب مستقیم متصل شود غایب باز آید بزودی و اگر خداوند طالع یا قمر در
ستیم بود یا در نهم یا کدخداوند این دو برج نگرد غایب در راه باشد و اگر دلیل [illegible]

کوکبی پیوندد و آن کوکب در طالع یا در وسط السما باشد غایب باز آید
و اگر دلیل بخداوند خانه اش پیوندد و خداوند خانه اش اندر طالع یا در
وسط السما یا در یازدهم بود غایب زود آید اما هنوز اندران
شهری و بعضی بیرون نیامده باشد و اگر دلیل بستاره پیوندد و در چهارم باشد
یا بکوکب ساقط پیوندد دلیل آمدن غایب باشد و اگر دلیل راجع بود و در برج
دهم و بحال رجعت بطالع آید غایب اندران آمدن باشد و اگر دلیل اندر
برج یازدهم بود راجع و بحال رجعت بعاشر آید دلیل کند که غایب اندر
آمدن باشد و چون عطارد منصرف از دلیل غایب و متصل باشد بخدا
وند طالع باشد انصراف از این و پیوستن بدان دلیل کند و از جانب غایب
نامه رسد **مسئله** اگر کوکبی در نهم باشد و صاحب رابع یا صاحب سابع
یا صاحب ثانی عشر بود غایب در راه توقف کند و نتوانند آمد پس اگر صاحب
دوازدهم بود بسبب دزدان یا دشمنان مانده باشد و اگر صاحب سابع یا صاحب
ثانی عشر بود غایب در راه توقف کند و نتوانند آمد پس اگر صاحب دوازدهم
بود بسبب دزدان یا دشمنان مانده باشد و اگر صاحب سابع بود بسبب
شخصی بود که در آن شهر باشد و غایب را نگذارد و اگر صاحب دهم بود بسبب سلطان
یا بسبب شغل و عمل و بر همین قیاس کنی دوازده خانه طالع و اگر دلیل غایب بستاره پیوندد

و در نهم باشد

و در نهم باشد غایب در راه رفتن باشد دلیل آمدن بکند و اگر مرده دلیل را
بدوازدهم ساقط باشند از طالع یا بکوکب ساقط تعلق گرفته باشد **مسئله** اگر پرسند
که غایب کی آید بنگر اوتاد را آن دلیل که گفته شد و اگر برج منقلب باشد دلیل شتاب
و از خوف اندر افتد باشد پس در خصوصیت دلیل برج نگه بکن که در کدام خانه
است و دلیل غایب که سابع و خداوند دلیل است اگر هر دو متصل شوند
در خانه دلیل یک حکم کنی و آنکه در آن روز مقارنه در شهر غایب اتصال
خواهند کرد بنگر کوکبی که راجع بود در خانه دوم و یازدهم بود دلیل بوی پیوسته
باشد اندر وقت که بطالع و عاشر آید غایب بیاید دیگر بنگر بدلیل طالع یا
ستاره که دلیل بود و خواهد پیوستن در آن وقت که اتصال می یابد وقت
آمدن غایب است دیگر بنگر بخداوند ساعت و بیاید هر کدام از این دو دلیل
اندر چهار رکن زایل باشد نظر از وی تا آن کوکب که بوی اتصال خواهد یافت
چند درجه است هر درجه ساعتی گیرد اگر برج منقلب باشد و هر درجه روزی
اگر ذو جسدین باشد و هر درجه را ماهی گیرد اگر برج ثابت باشد مدت این
مذکوره غایب حاضر گردد و این اندر وقت باشد که خداوند ساعت دلیل یکی
دیگر بنگر بدلیل دیگر آید بوند خداوند طالع اندر وقت دلیل آمدن غایب بعد
وتد خداوند طالع اتصال تربیع اوست یا اتصال مقابله و اگر دور از وتد خداوند

طالع بود و بوسط السماء نزدیک باشد چنان بوسط السماء رسد انوقت غایب حاضر گردد
مسئله اگر پرسنده که غایب بیمار است یا تندرست بنگر دلیل غایب چنانکه
یاد کردیم اگر دلیل ساقط باشد یا در هبوط یا در تحت الشعاع بگو که غایب را
حال بد است و بیمار است و اگر منحوس باشد درست است چون پرسنده
که غایب مرده است یا زنده است بنگر دلیل که آن خداوند طالع و ماه است
اگر در خانهٔ چهارم یا هشتم باشد یا محترق یا اندر هبوط باشد یا خداوند طالع در
خانهٔ هشتم باشد و سعدی بدو نگرد اینجا ناظر باشد دلیل مرگ غایب باشد و اگر سعدی
ناظر بود یا سعد اکنا بود مرده باشد و اگر دلیل در زیر زمین باشد و خداوند هشتم بوی
ناظر دلیل مرگ غایب بود و چون ماه منحوس بود اگر دلیل تحت الارض باشد
اگر در احتراق بود یا تحت الشعاع و نحس نیز بوی نگرد و ماه منحوس بود دلیل
مرگ بود و اگر خداوند هشتم نیز بوی نگرد همچنین و اگر دلیل کدخداوند هشتم نگرد
و ماه منحوس بود دلیل بر مرگ غایب بود و اگر دلیل تحت الشعاع یا تحت
الارض بود و سعدی بوی نگرد یا ماه منحوس بود دلیل مرگ بود و اگر خداوند
هشتم نیز بوی نگرد دلیل کند که بیمار بود و اگر خداوند طالع در دوازدهم باشد
و نحسی ناظر بوی و آفتاب و ماه منحوس دلیل هلاک غایب باشد و اگر
دلیل اندر هبوط بود یا در هشتم یا منحوس بود کدخداوند هشتم یا ماه بکوکبی بپیوندد
که بزیر زمین

که بزیر زمین باشد دلیل مرگ غایب باشد و اگر ماه اندر هبوط بود و نحس بپیوندد
و دلیل غایب اندر هشتم بود منحوس یا در زیر شعاع آفتاب بود یا نظر نحس
دلیل کند که غایب مرده است و اگر دلیل ساقط باشد از طالع و منحوس کدخدا
وند هشتم و ماه در زیر زمین و متصل بود بکوکبی که در زیر زمین است دلیل کند
که غایب مرده است و اگر ماه و خداوند طالع مسعود باشد در زیر زمین بود
و بکوکبی پیوندد که در زیر زمین باشد یا در احتراق بود و ماه اندر هشتم باشد
دلیل کند که بیمار رسته باشد در باب سفر و غایب مثالی گفته شد از اینکه
است دیدم برای یکی از ملازمان خفه که ازو فرشته بنعیم پس نظر کردم طالع
عقرب بود و مشتری در دوی راجع و خداوند طالع در ششم در خانهٔ ... و دلیل
است ان شاء الله کبیر و ضابط و رجعت باز آید دیگر نظر کردم که ماه تا از
کدام کوکب منصرف است و بکدام متصل از آفتاب منصرف بود و بمشتری
متصل که کوکب راجع است گفتم که غایب بزودی خواهد آمد و چون
قمر کدخداوند ستم ... گفتم که مراجعت کرده در راه است گفتند که وقت
آمدن او کی باشد گفتم هرگاه که دلیل که قمر است بوتد خداوند طالع رسد روز در چهار
شنبه بیست سیم شهر شوال ۱۲۳۶ آمده بود والله اعلم مسئله در رجعت بنجم
و خداوند شش و نیز آن کوکب که در نهم و طالع و دهم و چهارم باشد دلیل سفر

باشند اگر خداوند نهم مسعود و جایگاه خوب باشد خواب دلیل خوشی و الهو شادی
و اگر منحوس بود بیم ترس و دشواری باشد بباید دید که نهم خانه کدام کوکب
است که بر آن مزاج و طبع دلیل کند چنانکه مریخ خواب ریختن خون و آشوب
و زحل خواب بیم چنین چنانکه برج آبی که بارندگی است و آب و آن ستاره
که در نهم بود و بیم چنین چنانکه مشتری پیغمبران و عالمان در خواب دیده باشند
و اگر ذنب باشد در نهم مار و اژدها و بعینه قیاس کنند با برج را کوکب اگر در
نهم باشد **الباب العاشر** فی معرفة برج دهم و خداوندش ارباب

الباب العاشر

مثلثات دهم و قمر دلیل بود بر حال پادشاهان و وزیران چون خداوند مثلثه قمر
مسعود بود پادشاه بود و صلاح پیوستن خداوند دهم به دوم دلیل کند بر آنکه خداوند
ضرر و خرابی با وزیران و دوم و پنجم او بود و بیم چنین قیاس کند که از نهم به ایران
از رابع بود گفتیم حکم باید راند **مسئله** در شغل و عمل سلطان دلیل خداوند طالع
و خداوند وسط السماء و آن کوکب که اندر وسط السماء باشد و آفتاب به پیوستن
شمس و خداوند طالع بر یکدیگر خاصه با قبول دلیل بود با قرین را دو پیوستن قمر
بکدخداوند وسط السماء و آن کوکب که اندر وسط السماء باشد خاصه از وتد و جنوبی
بطلمیوس حکم بر خداوند وسط السماء کرده از سعد و نحس و در اجتماع و نقل النور
دیگر نظر کنی به درسهم سلطان یعنی بکدخداوند سهم سلطان اگر صاحب برج یا صاحب شرف

یا صاحب حد

یا صاحب حد یا صاحب مثلثه یا صاحب وجه برج پس بوی متصل باشد این برج
دلیل بود بی شغل باشد و مستقیم السیر آن عمل سلطانی باشد اگر کار در کوچه
یافته شود حق زیان آنگه به اگر با خداوند یا حد یا مثلثه یا صورت نکوه
و مستقیم السیر باشد دلیل کند بر یافتن حقت و محقق دارد و به سهم سلطان
تا درجه شمس یا درجه مشتری هرکدام قوی تر باشد و شکو جایگاه باشد
بگیر و از طالع بیفکنی و جایگاه او بدان که شمس یا مشتری بکدخداوند وسط السماء
متصل شود به عمل رسد و اگر هیچ اتصالی نبود تمام نشود **مسئله** اگر پرسنده
آن عمل و شغل سلطان را امید دارد خود بخود برآید یا بطلب وی اگر صاحب
دهم در طالع بود یا شمس در طالع یا بنظر صاحب طالع بود سلطان ورا طلب
کند و شغل خود بدهد **مسئله** اگر پرسنده شغل و عمل به دشواری برآید یا به
آسانی نگر بکدخداوند طالع و بکدخداوند وسط السماء اگر متصل باشند از تثلیث
و تسدیس باشد برآید و اگر از تربیع و مقابله باشد به دشواری و در هر دو صورت
بباید که ماه مسعود باشد و اگر خداوند وسط السماء بکدخداوند طالع پیوندد هم برآید
و صاحب نیز با طالع برآید و اگر از تربیع و مقابله باشد به دشواری و در هر دو
صورت باید که ماه مسعود باشد و اگر خداوند وسط السماء بکدخداوند طالع پیوندد
نیز باشد و صاحب نیز با طالع برآید و اگر دلیلها در برج منقلب بود

و طالع برج منقلب باشد آن صاحب دشوار را بیند و اما پایدار باشد و باز تباه نشود
و چون خداوند طالع با خداوند وسط السماء متصل باشد ولیکن مردود از طالع ساقط
باشند پرسنده را حاجت بر نیاید اگر صاحب طالع ناظر باشد بطالع
لیکن خداوند وسط السماء را نه بیند آن کار را رابید و اگر رابید و اگر خداوند طالع
را با خداوند وسط السماء اتصال باشد لیکن برج طالع و برج وسط السماء منقلب باشد
آن حاجت بر نیاید که ماه بجائی نحوس پیوندد و ماه را اتصال بسعد بود و سعد از طالع
ساقط نبود و اگر صاحب وسط السماء صاحب طالع را نه بیند حاجت بر نیاید
مگر جمع النور یا نقل النور کنند و اندر روند بهتر و اگر خداوند طالع بصاحب
عاشر اتصال بود لیکن ماه منحوس بود یا خداوند برج عاقبت بجائی نحو ناظر نبود
آن حاجت بعضی بر آید و بعضی بر نیاید مسئله اگر پادشاه اگر سؤال از پادشاهی
بود بنگر اگر شمس در وسط السماء در خانه یا شرف خود بود یا مشتری با وی باشد
یا زهره در درجه بود و نحسان از ایشان دور باشند از نظر تربیع و مقابله
و سقوط نه دلیل است بر آنکه سائل سلطنت یابد و اگر شمس در دهم باشد اما
نه در برج عمل خویش ملک یابد کمتر از اول و اگر عطارد با مشتری در خانه خود بود
و مشتری در وسط السماء دلیل است بر یافتن ملک پس بنگر بطالع مولود کسی
اهل سلطنت یا طالع سؤال و اگر شمس در شرف نبود در خانه خود یا در اوتاد باشد

دقوتر

دقوتر وتدی وسط السماء است و صاحب طالع بوی ناظر دلیل است
بر صاحب سؤال ملک گردد و اگر شمس در برجی ضعیف باشد بنگر بزحل اگر صاحب
باشد ملک گردد و اگر شمس در برج خانه باشد همچنین بنگر بصاحب وسط السماء
اگر آن شهادت ورثه دلیل ملک و سلطنت است مسئله اگر پرسنده طالع
وارث سلطنت یا پادشاه شود بنگر بصاحب طالع اگر متصل باشد بوی یکی از
سه دلیل یعنی زحل و شمس و صاحب وسط السماء اگر اتصال تسدیس است در
کودکی بدولت و سلطنت رسد اگر مقارنه باشد بوقت طفولیت و اگر تربیع
باشد بوقت جوانی و اگر تثلیث باشد بوقت نخست شیخوخت و طالع از وقت
بیرون آمده چنانکه در مولید طالع بیرون آمده بنگاه احوال آخر و حال از تسدیس
درجه طالع و حال اختیاری و آن احوال ملک و مملکت و دولت و سلطنت
از تسدیس عاشر معلوم میکنی اگر از نحسان یکی طالع مقابله یا مقارنه یا تربیع
یا نحسین رسد و نحس قوی باشد بزوال ملک و اگر در آن وقت
سعدان ناظر باشند بنظر تثلیث و تسدیس امید خیر است مسئله اگر پرسنده
بر صاحبان و دربانان صاحب دولت چون باشند بنگر بصاحب درجه
طالع بر دلیل صاحبان و دربانان است اگر مشرق باشد یا در اوتاد باشد
دلیل است بر قوت صاحبان و دربانان سلطان و اگر در سقوط باشند

[illegible]

یا در موضع ساقط یا در برج منقلب دلیل دوستی باشد و صاحب دلیل معیشت
ملک و بابقا بیت بهمین طریق حکم کنی یا باندازه صلاح و فساد ان والله اعلم
مسئله فی عزل السلطان یا عامل هرگاه که صاحب طالع یا صاحب عاشر
محترق شود در اوتاد دلیل بر عزل کند از درجه وسط السماء تا درجه نحس و شمار
هر درجه سالی یا ماهی یا روزی در درجات فلک در درجات فلک مستقیم
یا هر یا عرض مستوی از روی سالها و هر دو ساعت سالی یا دو ماه یا دو روز یا نیم
از برج ثابت و منقلب ذی دو جسدین مسئله در حاکم بعد ازان اگر پرسنده
که حاکم بعد ازین حاکم دیگر چه کس باشد نگر برج یازدهم هر دو چه کوکب
است و صاحبش کیست از عقب در او حاکم باشد اگر پرسنده پیش ازین
حاکم که بعد نگر به برج نهم و صاحبش و کوکبی که در وی باشد مسئله فی التحویل
اگر از حصار پرسند باوتاد طالع دلیل چهار دیوار است طالع دیوار شرقی
و وسط السماء دلیل دیوار جنوبی و هفتم دلیل دیوار غربی و چهارم دلیل دیوار
شمالی چون اوتاد منحوس باشند یا نحس در اوتاد باشد حصار گشاده شود
و اگر نحس در وتد باشد و نحس صاحب آن وتد باشد گشادن حصار سبب آن
حصار باشد و اگر در اوتاد سعدان باشند حصار گشاده نشود مگر بصلح و هرگاه
نحس بدرجه طالع آن روز گشاده شود در هر باب از مؤلف در بیان الکفایه

وغیره

وغیره انشاء الله بسیار است و تقدیر صاحب در اینجا ارادت شود مسئله طالع حرب
حرب و دوم سلاح و سیم برادران و چهارم لشکرگاه
و کوس و سلاح پوشیدن و پنجم الجهان ششم و هشتم
کشته گان و هفتم ستیزه کاران نهم برنشستن لشکر و منجنیق و دهم سپه
سالاران لشکر یازدهم فتح و ظفر و دوازدهم ستوران نگر
اندران برج ستاره گان سعد اند یا نحس و خداوندان آن را احوال فکر
است و همچنین حکم کنی مثال از بیان الکفایه طالع قوس یا فیتم و خداوند
وی مشتری و مشتری ساقط از طالع نظر کردیم تا کجا باشد عطارد را
یافتیم صاحب دهم و صاحب ساعت و اندر وسط السماء در برج
دهم نور است و هم خداوند وسط السماء است پس دلیل عطارد
گرفتیم و ایشان منقلب اند و خداوند طالع ساقط است سبب عطارد
وسط السماء مقبول است دلیل کننده خداوند مسئله سلطان است و دیگر
سبب ماه با عطارد اندر برج منقلب اند و خداوند طالع ساقط است
دلیل کننده خداوند مسئله از سلطان معزول است و بار دیگر عمل طلب میکند
نگاه کردیم تا خداوند صاحب را صاحب باید یا نه برج عاقبت نگاه
کردیم حمل بود و برج منقلب و ماه در وی و زهره خداوند وسط السماء

بافتیم و زهره و ماه و عطارد و مریخ کوکب بمریخ پیوند و مریخ اندر برج زایل است
دلیل کند که خداوند مسئله نزدیک است که این حاجت برآید لیکن نه از جهت
خود مثالی شده دیگر گویند طالع قوس یافتیم و صاحب طالع مشتری و خداوند
سهم السعادة و خداوند ساعت و خداوند اندر وتد است پس دلیل مشتری باشد
و از آنکه در خانه عطارد است دلیل است که محمود و دانا و متکلم باشد و با ادب
پس نگاه کردیم که حاجتش برآید از سلطان یا نه یافتیم خداوند وسط السماء عطارد
اندر شرف خویش لیکن بزحل می پیوندد و زحل ساقط است و ماه اندر
برج زایل است دلیل کند که برآید و از آن سبب که مشتری قوی حال است دلیل کند
که بسیاری نیز از سلطان گردد و از آنکه مشتری در برج سنبله آید که خانه سلطان
برج وسط السماء است آنگاه دلیل کند بر یافتن دولت و قوت و عمل بسیار که بدو
مثالی دیگر طالع حوت یافتیم نه درجه و زهره اندر طالع سه درجه و زهره
و خداوند شرف طالع و منصرف از مشتری پس صاحب طالع زهره یافتیم از آنکه خداوند
شرف است و اندر طالع است و درجه او به طالع نزدیک است
و نیکو روی روشن است و از آنکه دلیل طالع را منصرف یافتیم از مشتری
پس گفتیم که مسئله از سلطان است و از آن سبب که زهره اندر شرف است
دلیل کند که خداوند مسئله مردی است شریف و نیکو حال و ستوده و با قدر

وجاه

و جاه و لیکن از آنکه مریخ خداوند خانه مال است و راجع دلیل کند که خداوند
مسئله را مالی پراکنده شود و زیان رسیده بود و از آنکه مریخ در برج
بنده گمان است دلیل کند که زیانش از بنده گمان رسیده بود و خلافش
گریخته بود و مالش بجهه باشند دیگر نگاه کردیم تا حاجتش از سلطان برآید یا نه
خداوند وسط السماء اندر خانه خویش یافتیم و ماه اندر عاقبت منصرف
و از مشتری که خداوند وسط السماء است متصل بزهره که دلیل خداوند ضمیر است
دلیل کند بر آنکه حاجتش روا شود و از سبب که مشتری اندر وسط السماء است [illegible] برج
عاقبت دلیل بر پایداری عمل است و یافتن جاه و مرتبه لیکن از آن سبب که خداوند
[illegible] مالش راجع است مال خداوند مسئله پایدار نماند مثالی دیگر رفعت
پناه [illegible] محمد ناظر منصوبی در سنه [illegible] اگر دهر رفعت و معالی پناه خواجه عبدالرحمن
[illegible] مگو است که [illegible] تحویل شده این کار برآید و بهمین شغل و عمل منسوب شود
یا نه در روز پنجشنبه بیست و چهارم ماه رجب گفتند که [illegible] محمد معزول شده و رفعت
پناه خواجه عبدالرحمن گرفته شده طالع بدین صورت یافت چون صاحب
طالع قمر است و قمر اگر چه در خانه غریب است اما در بهترین خانه غریب
است از بهر آنکه از شرف بر من آمده روی بخانه [illegible] دارد و او بنظر تثلیث
ناظر است بصاحب وسط السماء گفتم که شغل عمل و نواب بخ او را طلب کنند

وقعت دهم و چون از شش سالم منتقل شوند گفتیم این کار را بسامان رابع
و همان حکومت للارم بوی شفقت فرمودند و رامه و در بلاد حکومت
مشغول شد و بعد از پنج ماه از آنجا برنو برگذشته بعد اراده رفتن بشیراز کرد و از
مؤلف سؤال کرد که چون بشیراز روم حکومت من برقرار ماند و مرا مطلبی که دارم
ساخته باز گردم یا نه ارتفاع گرفته طالع سرطان برآمد چون قمر صاحب طالع
است و به تربیع در آمد و چون ناظر نبود دلیل بگرفتیم و صاحب سهم السعادة و صاحب
ساعت هر دو مشتری است و در وقت سؤال از عقرب عکس گرفته بعد و بمیزان
پس در ابتدا این کار در محل اضلال و سهم بقبول در آن باشد و چون مشتری
رابع بعد دلیل بگرفتیم و قمر نیز دلیل بگرفتیم و ضابطه آنکه از طالع سه قطعات
و چون رب مثلثه اول زهره بعد و صاحب حد و صاحب بعد نیز زهره در
وسط السماء و در شرف خود و او دلیل باشد مجامع آفتاب گفتیم بعد از قبول و مال
بسیار حکومت از شیراز الیه رفع نشود و برقرار و لکن چون با ذنب است
او را اگر تنگی خاطر بسیار بعد پس به رسیده در شیراز هم و ضد حق باشد یا نه پس
لفظ بعنتم کردیم ضد بعد و صاحبش زحل و السهم و او را ضد باشد و چون صاحب
در وتد الارض بعد راجع گفتیم به زبان مضرتی چند رساند اما چون فوق الارض
نیست رفع حکومت نتواند کرد پس لفظ بعاقبت اینکار رسید چهارم سنبله

و صاحبش عطارد

و صاحبش عطارد در مثلثه خود در بیت نهم گفتیم مراجعت بلد با واقع شود
و حکومت برقرار باشد چنان باشد و چون هر نوائب بلاد او را لطف تصرف
از حالی خود سؤال کرد طالع استخراج کرده به مضیقات و زایچه طالع گرفته شد
در این مرتبه حکومت بر طرف شد چرا که قمر متصل بزحل و زحل در هفتم در
خانه ضد و قمر در سقوط و منصرف از قران مشتری صاحب طالع و صاحب
وسط السماء است و چون قمر نور مشتری صاحب طالع است بزحل داده
و وی قبول کرد دلیل نشد حکومت از وی رفع شده و نقل کرد شخص بلند
کنندم که چون تنزل شد و لیکن بروی هر زحمی باشد و چون بشیراز رفتم رفعت یافته
شد را الیه چهار از حکومت الآن معزول شده و اگر آنچه در طالع مشاهده نوشته
شده بعد بفعل آمد والله اعلم مسئله اگر کسی پرسد که چیزی خواهم خرید
بعد گفتیم باید نگریست که اگر فوق الارض باشد و مسعود و زاید النور و صاحب
و تمام صاعد و اتصال بدال السعادت که در زمین باشد یا اندر برج زایل دلیل
است که چیزی که خواهد خریدن سود کند و منفعت یابد آن چیز و اگر ماه زیر
زمین منحوس باشد و ناقص النور و الحساب و ضعیف و ساقط متصل بکوکبی
که اندر برج زایل باشد پس در رسیده آنچه خواهد خریدن نیکو نبود پس دلیل قطع
وتد وسط السماء باشد پس بنگرد آن کوکب که دلیل است که بیعی از آن

خواهد رفت یا نحس نحس گردد یا بخانهٔ هبوط و یا ببرج وبال خواهد رفت باید حزینی
و اگر نحو در زیان کند و اگر دلیل ببرج شرف خواهد رفت یا از برج زایل ببرج
وتد یا کوکب سعد اتصال خواهد کردن الجزء چو دلیل را سود خواهد کرد و از
این باب مثال گفته شده از مؤلف استفسار کردند طالع عقرب و مشتری
در طالع و قمر در رابع در شرف خود لیکن در وتد مغرب اما متصل بتدبیر
آفتاب و آفتاب در رابع و خداوند وسط السماء و قمر متصل دلیل است
بر سعد داشته باشد چون قمر به تحت الارض بود محکم باشد در صحبت
بزرگان طالع و خداوندش و قمر و خداوند خانه و اگر دلایل سعود باشد و متصل
بخداوند وسط السماء از سدس یا تثلیث میان ایشان محبت بود دلیل است
بر دوستی سلطان بسیار و منفعت بسیار و اگر منحوس باشد بر عکس والله اعلم الباب
الحادی عشر در فنّ المسائل اگر از امید پرسند نیک بخداوند طالع و بخداوند
یازدهم و قمر و مشتری اگر میان ایشان مواصلت و دوستی باشد و این مودت
مودت بود و سلطان و منزلت یابد یا بالاء و امید برآید و اگر اتصال از تربیع
و مقابله بود امید یابد لیکن برنج و اگر مشتری یا صاحب یازدهم در طالع باشد
بزودی حاجت برآید پس اگر خداوند طالع و ماه متصل بیازدهم باشد از طالع
یا خداوند یازدهم باشد بخداوند پیوست آن امید برآید و اگر در ربع یازدهم

ستاره

ستاره سعد بود و خداوند طالع یا ماه را با آن ستاره اتصال بود از سدس و تثلیث
باشد امید برآید و اگر اتصال از تربیع و مقابله بود بدشواری و اگر میان ایشان در
قبول بود آسان گردد و بعد از دشواری پس اگر این دو دلیل با یکدیگر متصل نباشند
یا اندر یازدهم کوکب نحس باشد یا دو دلیل راجع یا محترق یا تحت الشعاع
باشد دلیل آن کند که حاجت روا نشود سلطة المجبه بنگر بصاحب نجم و نهم
و یازدهم هر کدام از اینها در طالع ناظر باشند یا قوی باشند و ناظر باشند دلیل
بر آن دوستی کن پس اگر میان صاحب طالع با قمر و مذکور است اتصال بود دست
باشد میان ایشان دوستی بود و اگر تنها در زیره را بود شرکت مریخ آن محبت
از نیاز [illegible] بود و اگر اتصال از مقابله و تربیع و مقارنه و تسدیس بود میان
ایشان عداوت بود و اگر بعضی نظر موافقت بود و بعضی مخالفت گاه
میان ایشان دوستی و گاه دشمنی و اگر خداوند طالع یا خداوند وسط السماء اتصال
توافق بود دلیل بر موافقت است و اگر اتصال مخالف است دلیل مخالفت
و در این باب نیز مثال از مؤلف پرسیده گفته طالع عقرب است و ماه
بخداوند یازدهم متصل است و خداوند یازدهم تمام آفتاب است در وسط
السماء است و بر رجعت و هبوط در نهم دلیل است بر دوستی در میان بسیار باشد
اما حاجت از این دوست بدشواری برآید چو ماه صاحب طالع مریخ است اگر

در حظ خود و در خانهٔ خود است اما بر جهت ناظر است با آفتاب بی‌برج سیوم و چون
آفتاب ناظر است طالع دلیل است که صاحب دوستی

الباب الثانی عشر

و هو فیه من المسائل
چون دوازدهم خانهٔ دشمنی است دلیل سائل طالع و خداوندش و مستولی بر درجهٔ
طالع از شش‌ذات و غیره دلیل دشمن دوازدهم و خداوندش و مستولی بر درجهٔ
دوازدهم پس هرکدام که در جایگاه قوی‌تر باشند از احوال بهتر باشند
و اگر با هم موافقتی و اتصالی باشد نظر دوستی صلاح و سازگاری در میانه افتد
پس بنگر به صاحب دوازدهم اگر در طالع باشد و منحوس بود مر مولود را یا سائل را
دشمنان بسیار باشند و همه زیردست و مغلوب وی باشند و ماه را از غم
خوردن چاره نباشد و همیشه خداوند طالع نگه‌دارنده و دوازدهم بر نظر نحسان
دلیل بود بر سعادت خداوند طالع و بعدها خداوند طالع در دو دوازدهم یا ششم
یا چهارم منظور نحسان دلیل بود بر زندان و دشواری

مسئله فی المحبوس

استخراج طالع کنی وقت بردن آن به زندان اگر معلوم نیست استخراج طالع
کنی در وقت سؤال اگر در صورت طالع ماه در برج منقلب بود رها
یابد و اگر زهره پیوندد یا بطالع یا ماه خود یا طالع بود زود رها یابد و لیکن
و لیکن در حد ثابت ما باطل بود از زندان بمیرد و اگر مریخ اندر چهارم طالع بود و بعد بیرون
آید و بعد از بیرون آمدن کشته شود یا بیماری صعب پیش آید و هم چنین اگر نحسی

اندر طالع برج چهارم بود زود بیرون آید و بیمار شود و چون ماه متصل سعد بود و نحس اندر وی
طالع بود و خداوند طالع تحت الشعاع دلیل کند که زود بیرون آید لیکن بیمار شود
و اگر ماه را اتصالی سعد بود پس اگر خداوند طالع از درجهٔ احتراق گذشته باشد
و سلیم باشد از نحوس آن بیمار بهتر شود و سلامتی یابد و اگر از درجهٔ احتراق نگذشته
باشد و محترق خواهد شد دلیل مرگ محبوس بود هم اندر زندان بود و اگر ماه به مشتری
پیوندد و عطارد با نحس بود دلیل کند که زود رها یابد و دشمن و غالب قوی بود
و اگر ماه در برج زایل بود دلیل کند که زود بیرون آید و اگر ماه منصرف بود از نحسی
و متصل بود بسعدی دلیل کند که محبوس از زندان بگریزد و اگر ماه بنحس پیوندد و از آن
نحس هیچ بگذرد به سعد پیوندد دلیل کند که محبوس بی‌رنج بیرون آید بعد از آن ناسعید و اگر سعد
بپیوندد و چون از وی در گذرد به نحس پیوندد و سعد آن زود بیرون آید لیکن
در وقت بیرون آمدن شدت و غم رسد او را و اگر ماه در برج منقلب بود و نحسی با
متصل شود که در برج منقلب یا در برج زایل باشد زود راحت یابد و بیرون
آید و اگر ماه منصرف بود از کوکبی بندونده بود و متصل شود بکوکبی که در زایل بود
از زندان زود بیرون آید و راحت بیند و برج حظ او خداوان در زندان دیگر
خداوند طالع اگر بسعد پیوندد دلیل کند بر تنگی حال مسجون و زود بیرون آمدن
و اگر ماه یا خداوند طالع بنحس پیوندد و آن نحس تحت الشعاع بود دلیل کند بر سختی

وشدت از محبوس ردو نکند بود زیراه نحس حمی زیر شعاع آفتاب بود و محبوس باز پرسش
بود و چون خداوند خانه ماه با ماه ناظر باشد دلیل ثبت دلیل مر محبوس را حبس
خوب باشد **مسئله** اگر ماه در وقت سؤال از محبوس در خانه خود باشد
دلیل است مر محبوس در حبس در ماند و لیکن حالش نیکو بود و اگر ماه در سرطان
بود و صاحب خانه چنانکه در برج منقلب است در ماند بگر ماه منحوس گشتی متصل بود
مرد در زندان در برج قوس نیز در ماند و اگر طالع برج طالع السنبله بود مرد بیدار
بر جای باشد بود دلیل در ماندن بود اندر حبس و اگر ماه اندر حمل بود
است بر آنکه در زندان در ماند از آنکه حمل خانه مریخ است و نیز دلیل است
مر محبوس گوییم در زندان او را انگاه داشته و اگر ماه بود در ماند در حبس و محبوس
با هیبت او را انگاه داشته باشد و اگر ماه در اسد بود دلیل کند مر
سلطان با محبوس بخلاف او را انگاه داشته باشد و در حبس ماند و اگر در برج
ثابت باشد دلیل در ماندن و اگر ماه در برج دو جسدین باشد دلیل است
مر حبس بیرون آید دیگر بار بحبس افتد و اگر ماه بزحل یا مریخ پیوندد دلیل
مر محبوس را سخت بود و در ماند و رنج بود و شش و اگر ماه منحوس بود و صاحب
دلیل در ماندن بود اگر ماه منصرف بود از سعدی و متصل بود بسعدی دلیل
مر محبوس خلاص یابد و بیرون آید تعالی و اگر خداوند طالع بنحس پیوندد

مرد در حبس در ماند و اگر ماه در تحت الارض بمقارنه نحس باشد دلیل کند
مر محبوس در زندان بمیرد و اگر ماه در برج الوتد باشد و متصل بنحسی
مرد در بند باشد در بلا **مسئله** اگر چوب و رنج رسد چون مریخ دلیل
چوب و زخم است و اگر مریخ با صاحب طالع ناظر متصل بود دلیل عذاب
و رنج باشد و اگر اتصال تربیع و مقابله و مقارنه بود عقوبت سخت
تر باشد خاصه در اوتاد باشد اگر اتصال از تسدیس و تثلیث بود سهل
باشد و از زحل و عقوبت دلیل تشنیع بود و اگر نحوس دلیل از مریخ با از صاحب
طالع ناظر از برج قوس بود دلیل است بر تازیانه زدن و اگر بجای مریخ زحل
و در خانه خویش بود دلیل است بر عذاب و چوب و زخم **مسئله** اگر پرسند
مر محبوس که از زندان بیرون آید یا نه بنگر خداوند طالع و ماه اگر هر دو در برج زایل
بود دلیل کند در وقت بیرون آمدن اندر وقت بود کوکب از برج زایل
نقل به برج مایل کند یا منصرف شود از کوکبی که در برج زایل باشد دیگر
بنگر خداوند طالع و ماه اگر در برج دهم ازدهم باشد یا اندر برج وتد الارض
یا در برج ششم بود بر آنکه دلیل از این برج بیرون آید یا در برج سعدی
پیوندد و آن سعد اندر چهار رکن زایل باشد آن روز یا روز اتصال
یا روز نقل برجی دیگر از زندان بیرون آید و در این باب مسئله گفته شود

که از مولف پرسیدند چون صاحب طالع مشتری بود و در دوازدهم گفتم سؤال
از زندانست پس فرو استیم که بدانیم که در زندان بماند یا زود بیرون آید نظر بجا کردیم
ماه منصرف بود از مریخ و متصل بمشتری میشد بعطارد گفتم زود بیرون آید از آنکه
ماه ببرج منقلب است و مقارنه با عطارد در برج منقلب میکند لیکن چون ماه
در خانه هبوط و محاق قوتش داد دلیل بر آنست که بعد از امتزاج ضرر و رنجی دیگر
در بند بماند و خلاصش در بند نیکو بود و چون ماه منصرف میشد بکوکبی که در برج
نایل است گفتم که دلیل بر آن که زود بیرون آورند و چون صاحب طالع
در خانه دوازدهم است در خانه مریخ دلیل است که او را بیرون آورند بجهت
سیاستی که بخنجر یا بشمشیر باشد آه چون عقوبت و در دست اعضا امیر
با بندام از رسد دیگر چیزها که گفته شد همه بعمل آمد و آنچه تجربه بنموده بود نیز موافق بود
مسئله اگر از خوف و بیم پرسند اگر صاحب طالع منحوس باشد
و در دوازدهم بود و قمر نیز بوی متصل بود باشد دلیل است بر خوف و بیم
و هیبت وی لیکن او را نیابند و اگر نحوس بصاحب طالع یا بقمر ناظر باشند
از او نامی بیم و ترس سخت تر باشد و اگر نحوس ناظر نباشند نیابند منغص
و رود دفع شود و سلامت کند بود و اگر سعود ناظر باشد سلامتی بود و اگر
صاحب طالع سالم بود از نحوس و بطالع ناظر هیچ کمدری نرسد

و اگر صاحب

و اگر صاحب طالع در وبال بود و نحسی از او تاید بدو ناظر فقط و بیم باشد
مسئله در یافتن مستوران اگر از مستور چیزی پرسند اگر قمر
با صاحب طالع متصل شود بکوکبی که در برج بهیمی باشد و مقبول باشد
دلیل است بر یافتن مستوران و اگر مریخ در برج بهیمی باشد و مشتری
متصل و مقبول و سعد بود سائل بهره مند بود از جنس و جوهر آن حیوان
که آن برج دلالت کند والله اعلم خاتمه در ذکر بعضی از رسائل مستوفیه
باین کتاب مسئله بر موضع از دوازده خانه طالع اگر کوکب بود که در حظ
خود بود از آنچه بار بعد دیدیم در مقدمه در فصل ششم و اگر ارباب حظوظ
بیش از یکی باشند از آنکه شهادت زیاده تر مقدم دارند و دیگران شریک
وی و اگر هیچ کوکب را حظ نبود کوکبی غریب که در آن خانه بود او را مستولی
دانند و اگر در آن خانه ضعیف بود و اگر کوکبی در آن موضع نباشد آن خود
مثال حصر است بربع منزل آن کوکب بود که در صورت طالع اراسته
بود بقوتهای ذاتی یا عرضی و قوتهای ذاتی آنست که صاحب طالع در
طالع با صاحب اشرف او یا صاحب خانه و یا صاحب وجه یا صاحب
مثلثه طالع در طالع باشد و همچنین صاحبان حظوظ بیت در بیوت
و قوتهای عرضی آنست که کوکبی در وتد طالع یا سابع یا رابع یا عاشر باشد

خاتمه

دهم باشد وسط السماء است و بدترین وتد الارض و آنچه ابن [...] باطل کند
کوکب راجع و محترق است قبول و آن دو نوع است یکی مطلق و یکی
معتبد اما مطلق آن است که کوکبی صاحب حظی شوند از حظ او چنانچه قمر از حوت
بمشتری پیوندد و یا مشتری از میزان بزحل پیوندد و صاحب حظ آن اتصال را
از آن کوکب قبول کند اگر چه بنظر عداوت باشد و بدان منزله است که کسی
غایب را از خانه او یا از جاهای او چیزی آرند و معتبد است که مشتری
شمس و زهره و عطارد را قبول کند به اتصال چون در بیت یا شرف وی
باشند و قمر را قبول کند به اتصال در هر برجی که باشد و نحس از هیچ حظی کوکبی
را قبول نکند مگر بیت یا شرف و در قبول او را از بیت مثال گفته شود
طالع شخصی اول سنبله و مریخ در پانزده درجه جوزا است که عاشر است اگر
چه او را وبال درآمده روی در هبوط دارد و [...] بعد از او در عاشر
منیر است و مشتری در پنج درجه قوس پس بدان سبب که در خانه خود است
هم منیر است اگر چه در ازل اوتادهاست و زهره در درجه حوت است و بدان
سبب که در شرف هم منیر است اگر چه در وتد ضعیف است و دیگر کواکب
از طالع ساقطند بدان سبب که در دلو ند و چون زهره نور مشتری نقل میکند
و مریخ [...] و مریخ در منیر [...] است و مریخ قوی تر منیر است بدان

سبب

سبب که قابل التدبیر زهره و مشتری است پس زهره که دهنده او قوی تر و مشتری
که دهنده او ضعیف تر است و این مثالی است بس و قبول و نور پس تر است
نقل النور است که کوکب سبک رو کوکب گران رو را ببیند پس نور کوکب
اول ببخشد و دهد و اگر چه آن هر دو کوکب از یکدیگر ساقط باشند و این
شبیه به اتصال بود میان دو کوکب و در صورت طالع اتفاق افتد باز
شود هم جمع النور آن کوکب بود که دو ستاره سفلی یا بیشتر بیک کوکب علوی
اتصال کنند و آن علوی جمع نورهای ایشان کند چنانکه باشد و سفلیات
یکی با یکدیگر پیوندند و هم چنین جمع النور است که یک ستاره بدو یا سه
یا بیشتر پیوندد و یا آنکه دو یا سه ستاره بیکی پیوندد پس نور ایشان مجمع
کرده شود اما قابل التدبیر آن باشد که کوکبی سبک رو کوکب گران رو ببیند
آن کوکب گران رو قابل التدبیر او باشد چنانکه ماه نظر مشتری کند پس مشتری
قابل التدبیر ماه باشد و در بعضی قیاس سایر کواکب رود و قسم است اول
آنکه ستاره ساقط از طالع بستاره پیوندد که او ناظر باشد بطالع پس نور را
رد کند که مضیء باشد دوم آنست که کوکبی ضعیف شده باشد چنانکه در وبال یا در هبوط
یا راجع یا محترق باشند پس نظر کوکبی بدو پیوندد و از ضعف دور کند و قوت قبول
ندارد و این مثل شخصی بود که بخود در مانده بود بعضی یا رحمتی بشخصی دیگر خواهد [...]

تدبیر کند اورا از خود دور کند و این قبول بود دفع قوت است هر کوکبی در
حظها خویش باشد و کوکبی اورا ببیند صاحب حظ اورا قوت دهد و اگر هر دو در
حظ خود بعضه باشند هر یک قوت خود بدیگری دهد چنانکه قمر در سرطان بود
و زهره در ثور و این را دفع قوت گویند و این دلیل دوستی میان دو کس باشد
از هر طرف بود و تمام شدن کارها دفع طبیعت است هر کوکبی در حظ کوکبی بود
و دیگری در حظ آن کوکب و همدیگر را ببینند پس هر یک طبیعت خود بدیگری
دهند و از او از سعادت عطیت اقتدها در رسانیدن با بهرکشی ز نیکو از جهة اوضاع
دیگر باشد اختلاف و اتفاق و اعتدال خلاف از دو جوهر متضاد باشد چون
ناری با مائی و سعد با نحس و نر با ماده و چون اتصال یا مؤنث مستقبل بود و هم
بوستن و اختلاط ببینند چنین است و در چنین اتفاق بخلاف اختلاف است
و اعتدال مثال بود مریخ و زحل بپیوندد از جهة نظر تسدیس و تثلیث
از جهة گرمی مریخ طبع سردی زحل را اعتدال افتد و هم چنین گرمی مریخ
از سردی زحل و چون بر مقارنه یا تربیع و مقابله بود کوشش فزاید چنانکه
آتش در زیر آسیائی با آب باشد نزدیک فرو ریزد مریخ اعتدال نبود و کوشش
فزون گردد انتکاث است هر کوکب سبک رو کوکب گران رو را ببیند
هنوز بهر کز نرسیده هر اجع گردد یا گران رو مستقیم گردد و اتصال تمام نکند

در بیان شکستن عهد

در بیان شکستن عهد و پیمان از کارها و نومید شدن باشد خالی السیر است
هر کوکبی از اوائل برجی کوکبی را به بیند و بهیچ کوکبی دیگر نپیوندد و در آن برج
قوت ایشان کوکب ضعیف بود و بدتر آن باشد هر آن کوکب نحس باشد
بعید الاتصال آن کوکب بود هر در برجی آید و با اوائل آن برج بهیچ کوکب نه بیند
و با خر برج ببیند در آن حال آن کوکب ضعیف بود وحشی السیر است
هر کوکبی در برجی آید و با اوائل برج بهیچ کوکب نبیند و با خر برج ببیند و آن
حال آن کوکب ضعیف بود و بهر دو سعد و بهیچ کوکب نپیوندد و این
حال قمر را بیشتر افتد و آن نحس بود و بدتر آن بود که این حال قمر را
در قوس افتد و قمر در درجهای غریب در قوس از آنجهة ضعیف است
جهة آنکه از سوها بر مرجی آید و به وبی س بود و این دلیل بود بر فرو
ماندن کارها و نقصان مالها تربیع طبیعی است هر عطارد در جوزا کوکبی ببیند
در سنبله یا در سنبله بود و کوکبی را ببیند در جوزا و این حال بود مشتری را در قوس
و حوت و ستوره و نوع است اول آنست هر صاحب طالع در عاشر باشد
و صاحب عاشر در طالع دوم آنست هر کوکبی در وتدی هر آن خانه یا شرف
او باشد کوکب دیگر ببیند هر آن کوکب هم در وتدی بود هر خانه یا شرف او باشد
و این دلیل بر کمال سعادت است و قوت بزرگ و حکومت و شهرت و قدر و جاه

تزنیق کوکب بر کوکب پیش آفتاب برآید از تشرق خوانند و حد تشریق کوکب علوی
شش درجه است یعنی چون آفتاب از احتراق ایشان بگذرد تا شش درجه ایشان را
مشرق باشد اما نهایت تشریق زهره چهل و پنج درجه است و حد تشریق
عطارد بیست و دو درجه و حد تشریق قمر دوازده درجه تغریب کوکب
بعد از آفتاب فرو شود او را مغرب خوانند و حد تغریب در علوی و سفلی
بطریق تشریق است اتصال کوکبی بکوکبی است و نظر کننده کوکب از تسدیس
و تربیع و تثلیث و مقابله و مقارنه چون تقویم ایشان موافق نصف الجرمین
شد ابتدای اتصال است و خواهم به نصیر علیه آنچه اجرام سیارات را نظم در اوجه
گفته **نظم** بدان اجرام سیارات ای حریف ° لطیط ج سیه هزد ز
د بب ° و چون خواهیم که ابتدای اتصال بدانیم مثاله بگیریم تا ظاهر شود
مثال در روز دوشنبه دوازدهم ذی قعده سنه ۱۲[illegible] تثلیث قمر و مریخ یک ساعت
و بیست دقیقه بعد خواستیم که ابتدای اتصال بدانیم تا میشود نصف جرم قمر
شش و نصف جرم مریخ چهار درجه مجموع نصف الجرمین ده درجه چون بیست
و اربعه درجه بعد بر درجه از مجموع نصف الجرمین دو ساعت گرفتیم به بیست
ساعت راجع التقویم [illegible] گذشتیم منتهی شد به پنج ساعت بیست و دو دقیقه روز
یکشنبه گذشته دانستیم ابتدای اتصال در آن وقت بود و چون یک ساعت

نیز دو دقیقه

دو دقیقه رسد اتصال تمام شود و چون یک دقیقه از آن بگذرد منصرف گویند و تا نصف
الجرمین باشد باشد و چون از آن در گذرد نظر تمام شده باشد احتراق آن
کوکب که زیر شعاع آفتاب در آید از احتراق خوانند مثلا کواکب آفتاب
چون نوزده درجه میزان رسد و ماه چون سه درجه عقرب رسد زحل
چون بیست و یک درجه حمل رسد و چون مشتری پانزده درجه جدی رسد
و مریخ چون بیست و هشت درجه سرطان رسد و زهره چون بیست و هفت
درجه حوت رسد و بیست معظم ایشان شرف ایشان باشد چنانکه بیست
و یک درجه میزان شرف زحل و بیست و هشت درجه جدی شرف مریخ و بر این
قیاس و اینها نیز بنظم آورده **نظم** فلو کا یح یه خطح سصیط هیا
کرزده یه راج سیح وبال هر کوکب آن کوکب در خانه هفتم از
خانه خود باشد چنانکه جدی و دلو خانه زحل است در سرطان و اسد وبال او
در بیخ قیاس اوتاد طالع و تد برج طالع است و چهارم و هفتم و عاشر
و بهترین وتدها طالع است پس عاشر پس سابع پس رابع اگر کوکبی در یکی از
این بروج باشد گویند کوکب در وتد است و مقدار قوت کوکب در
وتد باشد از روی تقدیر شش دانگ باشد مایل الوتد دوم و پنجم
و هشتم و یازدهم بود اگر کوکبی در این بروج باشد گویند در مایل الوتد است و زائل

و قسمت قوت کوکب در مایل الوتد چهار دانگ باشد و از همه قوی تر
عاشر است پس خامس و ثانی و ثامن ساقط است از طالع و قوت نیز الو
زایل الوتد برج سیم از طالع و ششم و نهم و دوازدهم بود اگر کوکبی درین
بروج بود گویند در زایل الوتد است و مقدار قوت دو دانگ است
و قوت نیز تابع بود تا ثالث و ششم و دوازدهم ساقط است و قوت ندارد
تا به طالع درجه طالع دلیل مشرق است درجه عاشر دلیل شمال و درجه
سابع دلیل مغرب و درجه رابع دلیل جنوب و ما بین درجه طالع و عاشر
دلیل بود بر آن ناحیه که میان مشرق و شمال است و این ربع مذکر است و
مایل خوانند و دلیل اطفال و صبیان است و از عاشر تا غارب دلیل
بر آن ناحیه که میانه مغرب و شمال است و این ربع مؤنث و زایل
خوانند و دلیل بر ایام جوانی است و از درجه غارب تا رابع دلیل است
بر آن ناحیه که میان مغرب و جنوب است و این ربع را مذکر و مایل خوانند
و دلیل است بر ایام کهولت و از درجه رابع تا درجه طالع دلیل است
بر آن نواحی که میان جنوب و مشرق و این درجه را مؤنث و زایل
خوانند و دلیل است بر ایام شیخوخیت و هیری ربع مایل از وتد الارض
است تا درجه طالع ربع زایل از درجه طالع است تا وتد الارض و از درجه

غارب است

غارب است تا وسط السماء اول بروج شمالی حمل و ثور و جوزا و سرطان
و اسد و سنبله شمالی اند و چون کوکب در یکی ازین بروج باشد شمالی گویند بروج
جنوبی میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت جنوبی اند و کوکب در یکی
ازین بروج باشد جنوبی خوانند و در بروج شمالی اگر آفتاب بود
مقدار روز افزون باشد و در بروج جنوبی شب افزون باشد بروج معوج
الطلوع و قصیر المطالع جدی و دلو و حوت و حمل و ثور و جوزا بروج مستقیم الطلوع
و طویل المطالع سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس برجهای
آتشی حمل و اسد و قوس و این بروج را مثلثه آتشی گویند و ثور و سنبله و جدی
را مثلثه خاکی و جوزا و میزان و دلو مثلثه هوایی و سرطان و عقرب
و حوت مثلثه آبی بروج آتشی دلیل اند بر گرما و سلطان و از مردمان
دلیل است بر جهم ها و محبت و متکبر و دلیرکش و بروج خاکی دلیل اند بر
نباتات و بروج هوایی دلیل اند بر حیوانات و از آدمی و غیره و از مردمان
دلیل است بر جهم شریف و عاقل و عالم و ممیز و بروج آبی دلیل است
بر حیوانات آبی و آبها و بارندگیها و از مردمان دلیل است بر مردم
خسیس و کاهل و تعطیل کننده در کارها بروجی که بر صورت آدمی اند
جوزا و سنبله و میزان و دلو و نیمهٔ اول قوس و بروج بهیمی حمل و ثور و اسد

ونیمه آخر قوس ونیمه اول جدی بروج معیوب حمل وسرطان وعقرب
وجدی بروج مقطوعه یعنی بریده اندام حمل وثور واسد وحوت بروج خوب
صورت حمل وسنبله ومیزان وعقرب وحوت بروج زشت صورت
ثور وجوزا وقوس وجدی بروج بسیار فرزند سرطان وعقرب وحوت
بروج عقیمه اسد وجدی وسنبله واول ثور ووسط میزان کوکب بسیار
فرزند مشتری وزهره وقمر کوکب اندک فرزند آفتاب وزحل ومریخ
دلایل بر اعضای بدن انسان حمل تعلق بسر دارد وثور تعلق بگردن
وجوزا به پشت وسرطان دلیل اسد دلیل معده وسنبله دلیل شکم وروده
میزان دلیل گرسنه ومیان وکمر وعقرب فرج وخصیتان وقوس
دلیل رانها وجدی دلیل زانو ودلو دلیل ساقها وحوت تعلق بپا دارد
وهمچنین طالع را دلیل سر وروی ساخته ودوم دلیل گردن سیم دلیل دستها
وشانه تا آخر واین توافق آفاق وانفس است بروج نهاری حمل وجوزا
واسد میزان وقوس ودلو بروج لیلی ثور وسرطان وسنبله وعقرب وجدی
وحوت بروج آتشی حمل واسد قوس بطبیعت گرم وخشک وبروج هوائی
جوزا ومیزان ودلو بطبیعت گرم وتر بروج خاکی ثور وسنبله وجدی
بطبیعت سرد وخشک بروج آبی سرطان وعقرب وحوت بطبیعت

سرد وتر بروج منقلب حمل وسرطان ومیزان وجدی وبروج ثابت
ثور واسد وعقرب ودلو بروج ذو جسدین جوزا وسنبله
قوس وحوت وبهمین قدر اختصار یافت
والله اعلم وبه التوفیق
والسلام
تم

بسم الله الرحمن الرحیم

چنین گوید محرر این سواد اضعف العباد محمد الحسینی المدعو بستید منجم که این مسوده ایست
در معرفت قانون الکلام مسمی بلطایف الکلام فی احکام الاعوام چه بر صاحب این
فن واجب و لازم است که مدلولات بروج و کواکب نیکو معلوم داشته باشد تا بجهت
وقت حکم کردن فکر او متوقف نگردد و باشد که آن دلیل را از مدلول استدلال
تواند کرد چنین مؤثر و متاثر ترتیب عده ضبط کرده بود بعد و منطوی الست ادراک
این معنی بروی سهل باید و کسی که این ضابطه او را معلوم نشود و در معنی خوض کند
بتقلید دیگران هم چنان بود و هر کسی که در بیابان راه ندانند و از دیگران سؤال کنند
و الشخص او را نشان دهد یکی که آن نشان نظابق برآید آنکس راه گم کنند و بمقصد
نرسد و نشان خطا دادن است و مؤلف حاذق نبوده باشد یا ناقل در بیکام
استنساخ سهو کرده باشد پس راه جام انچنان کسان اعتماد نشود و ما مدلولات
بروج و کواکب را اینجا بتفصیل بیان کنیم ان شاء الله تعالی در حفظ و ضبط مفید
و مبارک باشد مدلولات حمل حمل برجیست شمالی ملکی منقلب بهیمی میانه اواز
بریده اندام خانه مریخ است و وبال زهره و شرف آفتاب در نوزدهم درجه و هبوط

زحل در بیست درجه و سه وجه دارد اول از ان مریخ دویم از ان شمس سیم از ان زهره
مذکر است و نهاری طبعش گرم و خشک است از خلطها صفرا از عناصر آتش
طعمش تلخ از فصول فصل ربیع از جهات شمال طوفش ستون عضوب بکاج
دوست و کم فرزند از حیوانات چارپایان انسی و وحشی سم شکافته باشد
او را قوت بیست و زاید و او خرش ضعیف و ناقص از امراض آنچه در سر باشد
چون زخم در سر و روی و کلی و بینی و حرب و تغیر لون و کم شدن
آواز از نهان گو دلها او راشی للبت ریو بلد و از گوش آید و اخرش رنج
و از زیر زانوها آید از اصناف تاج و گمر مرصعات و آلات حرب از مردم
صیارفه و صناع زر و سیم و حدادان و صفار آن و شبانان و قصابان و مردم
زمینک و کتابی روی و کم دانش از جواهر و اهن و در ب از نبات ادار
چینی و زنجبیل و فلفل و قرنفل و کبابه از اعضا روی صورتش مربع میانه
بالا موی انبوه و صد بر خمیی و لبها می زنند بلند بینی بزرگ گوش فراخ
دهان و دراز روی و زنخ نیمه بالاش غلیظ و نیمه زیرش باریک گوشت
سفیدی و لرخی زند و میکوینه انگور و از رق است از بلدان بابل و قارس
و فلسطین و اذربیجان و الان و ساوه و شام و فرنگ و دریای آن و طوس
و نیشابور و عراق و کابل و جرجان و خوارزم و سمرقند مدلولات ثور

ثور بر مبیت نیمه ثابت بهیمی میانه آواز بریده اندام خانه زهره است و وبال
مریخ و شرف قمر در درجه سیم سه وجه دارد اول ازان عطارد دوم ازان قمر
سیم ازان زحل ماده است شبی و ماه سرد و خشک است سودائی بطعم ترشی
ربیعی نکاح دوست عقیم و کم زاینده مولد ربا و زلزله اوش قوی و زاید و اوش
ضعیف و ناقص و از بیماریها آنچه در گردن و حلق باشد چون خناق و خنازیر
و کلف و موی بغل و بینی و انگشتان پای و از حیوانات گاو و شتر و فیل و آهو
و دلیل است بر زرع و مزرعها و از مردم مزارعان و کیالان و حصاران
و انبارداران و خیاطان از اعضا گردن و گردنها صورتش بلند بالا و بزرگ
پیشانی و چشم با سیاهی باریک ابروی تیزنظر پهن بینی فراخ دهن سطبر لب و گردن
سیاه موی بزرگ شکم خوش بلید دست و کم عقلی و دروغ گفتن و مکر و حیل
و محاقت و کودن و تلون لونش اسمر و سفیدی زند اجناس آنچه زبان
منسوب بعضی طوق و حنجیل (?) و قلاده و از شهرها مصر و جزایر بحر روم
و قسطنطنیه و اسکندریه و غزنین و نواحی طرسوس و امد و قیساریه و کرج
و عمان و ماهین و اکراد و اهل جبال و بیدان (?) و اصفهان و ری و سیراف و ملوک (?)
و فرغانه و سجستان و شام و عراق عجم و اره بیل **مدلولات برج جوزا**
جوزا بر مبیت انسی دو جسدین خانه عطارد و وبال مشتری و شرف راس در سیم درجه

و میوها

و میوها دنب بجان در درجه سیم سه وجه دارد اول ازان مشتری دوم ازان مریخ
سیم ازان شمس مذکر و نهاری است دلیل است بر باطن خوش و کرم و تر است
و بهاری و سفرا و طبع خون بطعم شیرین طفل بهاری صورتش تمام بالا درست اعضا
گشاده ابرو شهلا چشم باریک گردن از بیماریها بیماری زلالت و نقرس و اندک
کلف از مردم ملوک و اهل دیوان و محاسبان و صنعتان و صیادان و نقاشان
و خطاطان و ارباب ملاهی و آلات و بدان طایفه منسوب است و مرغان
اهلی و صید و درختان میوه دار و میوههای مغزدار و عطرها و داروها از اعضا
دوشها و بازوها و دستها و خوب صورت متناسب اعضا مطبوع طبع میشان
سبک روی روحها خوش موی کریم اخلاق پاکی طبع با ادب لطیف
رامی زیرک لهو و لعب دوست میانه بالا با عفت بذل لونش زردی که
بسرخی زند از شهرها طرابلس و رصد و محق و مصر و ارمنیه و تکریت و گیلان
و دیلم و طبرستان و مرو و سرقان و جرجان و اصفهان و مازندران و کرمان
و قزوین و قیروان **مدلولات برج** سرطان بر مبیت منقلب وطا و از میانه
فرزند خانه ماهست و وبال زحل شرف مشتری در پانزدهم درجه سه وجه دارد
اول ازان زهره دوم ازان عطارد سیم ازان قمر مؤنث است و لیلی و طبع سرد
تر و بلغمی بطعم شور صیفی شبانه از حیوانات سرطان ماهیها و حیوانات آبی

وبلخ و از جایها ساحلها و جویبارها آب خوش و مزرعها و عمارتها بخاری
ضعیف است و بسیار علل چون نزله و نقرس و درد پهلو و کلی و بلادا و قوباء و ربو
و ریح و بواسیر و کرانی دو دست و پا و از مردم ملاحان و غواصان و آب داران
و برزکاران دریا بار از نباتات نیلوفر شکر و برنج از اعضا دل و سینه و معده و پهلو
و سپرز و شش صورتش سیاه چرده باریک موی و صید دست اعضا سطبر استخوان
کوچک چشم پست فطح کج بینی و دندان نیمه زردش غلیظتر از زینه بالایش فراخ دوش
کوتاه پشت دراز دست و قدم بزرگ پیشانی خویش متلون و ساکن طبع
داناتر از حال مردم بلند نکاح از شهرها اهل افریقیه و رود نیل و رود رود
و بربر و مارفین و بیت المقدس و بعضی از زنج و از زبیجان و کش و کرج
و روم و ارمینیه کوچک و تربت خراسان و هراه و بلخ و نواحی سجستان
و ترک و چین **مدلولات حوت** از صفت سیوم آب رطب اندام میانه آواز
و نکاح کم فرزند عقیم خانه آفتاب و بال زحل خانه از شرف و سه وجه دارد
اول از آن زحل دوم از آن مشتری سیم از آن مریخ تا سنبلها مشابه مذکر
بخاری گرم و خشک صفراوی بطعم تلخ از حیوانات الخ باب عجب
دارند و جانوران مردی خرگوش خوش مسیب و غضوب لطیف و عیوز
از جایها کوهها و قلعها و قصرها و بناهای عالی از جواهر زر و نقره و آلات

و اولاد

و اولاد و از اینها سازنده مولدکی و ظلمت هوا از مردم ملوک و سلاطین
و امرا بزرگ اهل شر و مکر و حیل او تنش قوی زاید و اخلاطش ضعیف و ناقص بسیار
رفق فاصد در معده و چشم و پهلو از اعضا شکم و پهلو و در معده و دل صورتش
مطبوع تمام با بلندیه با بلدی غلیظ از زینه شبیه خوب صورت فراخ سینه باریک
ساق زرخ چهره مایل بود بزردی از شهرها جزیره صقلیه و رومیه و عقیلان
و دمشق و ملاطیه و کرمان و مداین و خراسان و سند و ارمینیه ترک و باب
الابواب **مدلولات حمل** نیمه صفت دو صفت آتشی بلند آواز و درشت اندام
کم نکاح عقیم اندک فرزند خانه و شرف و سعد فرح عطارد و بال مشتری هبوط زحل
در بیت مغیم درجه موخرت لیلیه سه وجه دارد اول از آن شمس دوم از آن زهره
سیم از آن عطارد خاطر و خشک سوداوی بطعم ترش شبانه تا استوا بزنگ سبز
و چیزهای مختلف الالوان از حبوبات گندم و جو و برنج و نخود و انواع حبوبات
و میوها خشک چون فندق و پسته و نقل و درختها و مزرعها از حیوانات
بلبل و طوطی و مرغان ناطق و ماران بزرگ از بیماریها رنج و وجع پهلو
و ریختن موی و لاغری و کم عقل از مردم وزرا و کتاب و ارباب صنایع و اصحاب
علم و دواوین و تجار و اهل طرب و آلات آن مقامهاشان و مواضع فرهنگ
از اعضا شکم و روده و ... صورتش معتدل بدن قوی نفس و درشت اعضا

میانه بیماری بزرگ رنگش سپید و قامت صحیح الوجه بزرگ ریش نیکو چشمها ازرقی
اندک موی ها خوش نخوت و حکمت و درست گفتن و سبک روح
و بسیار اندیشه مؤدب بلدان اسمر از شهرها شام و اندلس و فرات و جزایر بقعه و جزا
منه و حبشه و صنعا و کوفه و تکریت و موصل و بعضی از فارس و بلخ و سند و سیستان
تا سغد **مولودات برج میزان** میزان برجیست منقلب انسی درست اندام بلند
آواز کم فرزند اندک نکاح خانه زهره و وبال مریخ شرف زحل در بیست یکم درجه
و هبوط شمس در نوزدهم درجه و سه وجه دارد اول از آن قمر دوم از آن زحل
سیم از آن مشتری مولیدها مذکر نهاری و حار و رطب و دموی کمالش طعم ترش خوش
مولدها و دهای مختلف از تخم و نخل و انجیر و آنچه بر کوهها روید و مغازها و قصور
و تبت طبیعی و عبادت خانه ها و خرماستان ها بدو منسوبست از مردم قدما
و ادبا و بزرگان و ارباب صناعت و اهل طرب و سازها و ایشان و حکما و تجار
و زنان از حیوانات مرغان و پلنگ از اعضا میان پشت و شکم و ناف
و عورت و گرده و خصیه صورتش خوب صورت میانه بالا معتدل المزاج چشم شهلا
با بندگی زردی اسمر بیتی شهوت از نجار ربا با دفنه و آهسته ورزد کشتی از روی مردم
دلجوی در بینی فرخی کریم نفس نیک اخلاق نیکو فکر منصف بسوطرب و دست از
شهرها نواحی مغرب و صعید مصر و مکه و مدینه و بعلبک و روم و فرات و طالقان

وبلخ

وبلخ و کابل و تبت **مولودات برج عقرب** عقرب برجیست ثابت آواز و کم
نکاح و بسیار فرزند درست اندام خانه مریخ و وبال زهره هبوط قمر در سیم درجه
سه وجه دارد اول از آن مریخ دوم از آن شمس و سیم از آن زهره ماده شبی آبی
و سرد و تر بلغمی شور کهولت تلخ یعنی غضوب عاص ظالم شریر و کذاب منقلب
ترش روی نبات باحق کاهل بدخوی ضعیف در حق زنان از نبات
و سبزیها و دار التلخ از نباتات درخت و درخت انجیر و انار و امرود و به
از حیوانات وحوش و حشرات موذیه و زنبور و جانوران که از جوانب کهم
آنچه از آب بیرون آید چون مرجان و مروارید و سنگ عقرب و نوشادر
و ادویه معاجین از اولش صحیح و غلیظ و آخرش سقیم و باریک بسیار علت
چون بلغم و کری و کوری و کلف و موی بغل و سرطان و قوبا و اکله و برص
و عسر البول و سنگ مثانه و آنچه در ذکر و فرج بود و تاریکی چشم از اعضا
ذکر و مثانه و عجز و دبر از مردم امرا و لشکریان و دلیران و کشتی داران
و رجاله و ساحران و مخنثان و غمازان صورتش خوب صورت گرد و کوچک
روی بسیار موی فراخ دهن خرد چشم پهن دوش و سینه دراز دست
و ساق بزرگ پای و شکم و نیمه بالایش کوتاه تر از نیمه نشیب علامت زشت
لونش سفیدی به زردی زند مولد رعد و برق از شهرها مدینه رسول علیه السلام

و زمین حجاز و یمن و بادیه مصر و بصره و طرابلس شام و دیلم و آمل و ساری
و ری و جرجان و موصل و تبریز **مدلولات برج قوس** برجیست ذو جسدین درست
اندام میانه بالا و او از نیمه اولش انسی و نیمه آخرش بهیمی میانه نکاح اندک
فرزند خانه مشتری و بیت عطارد و شرف ذنب و هبوط راس بهبان درجه
اوج زحل سه وجه دارد اول از آن عطارد دوم از آن قمر سیم از آن زحل
مذکر روزی آتشی گرم و خشک صفراوی بطعم تلخ که ولد خریفی مولدهای وی تن
اولش قوی و صحیح و آخرش ضعیف و سقیم و میانه بیماری از مردم ملوک
و اوساط الناس و سلاحداران از جایها باب بنی و خزانه سلاح از اسباب
تیر و کمان و سایر اسلحه و بغایه از جواهر طلا و امثال آن و علتی از بیماریها رنج زانو و نوی
و کوری و افتادن از بلندیها و آفت از سباع خورش بطول طبع زود حرکت
رازدار کریم نفس مکار مبغض متعصب بسیار فکر خاصه در باب معاد و اعتقاد
صاحب هندسه و طب از حیوانات اسب و اشتر و خر و بعضی از مرغان
از اعضا رانها صورتش خوب روی و باریک موی تمام بالا بزرگ
شکم و ساق دراز ران سفیدی به زردی گراید از شهرها قهستان و جرجان
و باب الابواب و دینور و دماوند و بغداد و اصفهان و ری و مغرب زمین
مدلولات برج جدی جدی برجیست خاکی سرد و خشک زمستانی مونث

شبی و مولود

شبی و مولود آنها ضعیف و بهیمی و از نکاح بسیار کثیر الولد مولدان بها و ظلمت خانه
زحل شرف مریخ در بیست و هشتم درجه و هبوط مشتری در پانزدهم درجه و بال
قمر بطعم ترش سه وجه دارد اول از آن مشتری در پانزدهم درجه و بال قمر بطعم ترشی
دوم از آن مریخ سیم از آن شمس از مردم قلعه‌داران و اهل صحرا و کوه و خادمان
و پیران و مزدوران و سپاهیان و مزارعان و جمال و گله‌بانان و گورکنان
و مجوسان و ترسایان از جایها بیابانها و بوستانها و کشت‌زارها و آتشکده‌ها و گور
خانه‌ها و سنگلاخها از جواهر سرب و سنگ خاره و گچ و نوره و شوره
از نباتات آنچه حیوانات خورند از بلوط و چوب آبنوس و درختهای بلند
میوه و گیاه تلخ از حیوانات گوسفند و بز کوهی و ملخ و ماهیان بزرگ
و روباه و شغال و انواع حشرات از اعضا زانوها و پیوندها و عصبها
پای و از بیماریها گری و دمل و ضعف چشم و خنازیر و سرطان و نقرس و آزار
العقب و ورم و اکله و نزله و کلی صورتش باریک روی خشک اندام نیکو بالا
سبز چشم تیز نظر باریک ران و ساق و سبک رو و خویش فراموشی و صیت
و آوازداری و خشمناک و حکمت و مال دوست لونش اسمری به سیاهی زند
از شهرها حبشه و کوفه و بحرین و عمان و قیصریه و ثغر روم و اصطخر و اهواز
و طبرستان و کابل و دیلم و جیلان و سند **مدلولات برج دلو** دلو برجیست

ثابت مذکر روزی گرم و تر زمستانی دموی هوائی از برجهای انسی بلند آواز سو آلد
با دمهای مهلک و برها و اندک فرزند عفیف در حق زنان خانه زحل وبال
آفتاب سه وجه دارد اول ازان زهره دوم ازان عطارد سیم ازان قمر از
مردم علما و حکما و مشایخ طریقت و بندگان و مسخرگان و گوزربانان
و آبگینه گران و خماران و غوص کنندگان از جایها گرمابها و آب خانها و دار
الفسق و کاریزها و شبانان مرغان و کنشت جهودان از جواهر مهرهای لکیمی
و قلاده دواب و مارمهره از نباتات ساج و ابنوس و بلیله و خیار چنبر و جوز
هندی از حیوانات مرغان بزرگ چون شترمرغ و نسر و عقاب و سگ
آبی و سمور و سنجاب و ماران بزرگ از اعضا ساقها از بیماریها یرقان
زرد و نقرس و نزله و سواد سودا و درد چشم و موی بینی وافتادن از
بلندیها صورتش تمام خلقت سلیم اعضا مرتفع بالا بزرگ رنسته چشم سطبر لب
بزرگ بینی خوش سخن ضعیف زینت دوست لطف و شیرین سخن و کاره
بانگ خورش از شهرها جنبه و حجاز و ری العجم و دروع و کرمان و بعضی
از فارس و سلطانیه و کوفه و هند و سند مدلولات برج حوت برج جنوبی ذو جسدین
شبی و ماده و آبی سرد و تر زمستانی خانه مشتری وبال عطارد و هبوط در پانزدهم
درجه و شرف زهره در بیست هفتم درجه سه وجه دارد اول ازآن زحل دوم

ازان مشتری

ازان مشتری سیم ازان مریخ نکاح دوست بسیار فرزند تیز شهوت میانه عفت
بلاد او از مولدها از مردم سادات و قضات و علما و اشراف الناس و غواصان
و غوطه اصان و ملاحان و سالوسان از جایها مواضع نزهه و آب خانها
و دریاهای عالم از جواهر دانه در و صدف سپید و خلاف مثل و سنگ و کافور
از حیوانات آنچه در آب متولد شود چون مرغ و ماهی و دواب از نباتات
سیب و آلو و شفتالو و پنبه و نیشکر و میوه‌های خوش طعم از اعضا پایها
از بیماریها تشنج و رعشه و سستی اعصاب و نقرس و فالج و ریختن موی صورتش
بزرگ سر و ملکی میانه بالا تنگ پیشانی فراخ سینه سپید چشم نرم اندام
خویش کریم طبع خوش خوی نیک رای کردان و حیلت و فرامشی و جرئت
از شهرها طبرستان و مازندران و سمرقند بخارا و مصر و اسکندریه تا حدود
و جرجان و بصره و سمنان و خوارزم بر و روم و سواحل هرگاه که یکی ازین بروج
ضعیف گردد بهبوط و نحوس و وقوع کسوف و خسوف خاصه اگر بعقده ذنب
باشد یا بقران نحسین یا بقران عطارد و نحس دیگر یا باقتران کوکبی دروی خاصه
نحسین دلیل ضعف و آفت مدلولات آن برج باشد خاصه دلیلی دیگر باشد
بر ضعف مدلول از مدلولات آن برج حکم باید کرد و اگر مانعی بر ضد آن باشد
حکم کردن جایز نبود مگر که مانعی قوی تر باشد و اگر برجی قوی حال باشد بحسب

سعدی و قران ایشان و با قران عطارد و سعدی و سقوط نحوس دلیل قوت
و سعادت مدلولات آن برج باشد خاصه دلیل دیگر یاران یار شود و اگر دلیلی
بر ضد این دوران حکمی اتفاق افتد حکم ضد آن باید کرد والله تعالی اعلم **بیان مدلولات**
کوکب و عقدتین و مدلولات مدلولات زحل زحل نحس اکبر است سرد و خشک
منصب درجه علوی بدکرداری رشتی سودا ای خاکی بطیم عقعق بزرگ سیاه پوش
ناخوش از سودنیها درشت و سخت از مردم پیران و بندگان و سیاهان
و دهقانان و زاهدان بی علم و حبشیان و حقیران و ارباب خاندانهای قدیم
و اهل قلاع و جبال از اعضا استخوانها و روده و سپرز و ثنیت و زانو و گوش راست
و ناخن و موی دبر از قوتها ماسکه از حسها سامعه از بیماریها جذام و نقرس و قروح
امعا و سل و یرقان و سل و دوبال و قولنج و درد ارحام و حمی ناقص و دوربع
و استسقا و زلالت و وجع سپرز و امراض مزمنه و هرچه از سردی و خشکی متولد
شود از اخلاط سودا و بلغم از نجم از صور پیوسته ابرو و سیاه موی سطبر لب خشک
اندام بزرگ پرفراخ دهان آهسته روی شبیه بالا گربه لقا گران حرکت
سخت آواز از خویها مکر و شجاع و حیل و بیدل و بخل و حقد و تفحص و دور سر
و نخوت و وقار و بدخواهی و ستیزه کاری و کاهلی و بسیار خفتن و دعوی
حکمت از فالها فقر و غربت و عزلت و تعطیل و تحمل رنجهای عظیم از فعلها

نوعی دیگر

نوعی دیگر به و تخریب و ظلم و زندان باطل و بکار داشتن چیزهای کهن از سنها
پیری و آخر عمر از خویشان آبا و اجداد و برادران بزرگ از حیوانات
گاو و فیل و بز و خوک و زاغ و دز ستوک و بکش و شب پره و هرچه در زیر زمین جای
کند چون مار و مور و موش از دینها دین یهودی و تحقیق صرف از جامه‌ها
موئینه و پشمینه و آنچه کهن و خشن باشد از نباتها قسط و فلفل و زیتون و زرعود
و انار ترش و شاه دانج و عدس و مازو و بلوط و بلیلج و آنچه تلخ باشد از جواهر
آهن و سرب و سنگهای سیاه از جایها ویرانها و ستورخانها و غارها و جاهها
و بیابانها و بناهای قدیم و قلاع و تنگنا و کوههای بلند از اقالیم اقلیم اول
از شهرها خوارزم و بخارا و غیث بور و حبشه و هند و سند و زنج و قبط و نبط و بربر
مدلولات مشتری مشتری سعد اکبر است علوی گرم و تر جبل درجه و ترتیبی درجه
مولد خون معتدل چون خون دل بدکرداری و شملا و مزی مولدها از طعمها
شیرینی از بوها بوی خوش از رنگها سفیدی که بزردی زند و گندم گون از خشان
از سودنیها نرمی با اعتدال از صورتها نیکو بالدی شهلا چشم با هیئت سوق سکلم
از اخلاط خون طبیعی و نطفه و نیز از ناصرسرا از اعضا گوشت چپ و پهلو
و بازو و شریانها نات و حلق و معده و جگر و شکم و ناف و رانها و تیا می جای
راست از قوتها قوت شهوانی نفاخ و نامیه و غاذیه از حسها لمس از فعلها

راست و سامعه و لامسه از مردم سلاطین عادل و وزرای کبار و اشراف
و علما و قضاه و زهاد و تجار نامیه و اغنیا از خوبیها حلم و علو همت و حرص
بر عبادت و سعی در خیرات خوش خلق کریم صادق القول با امانت و حرمت
و صاحب فهم و مروت از فعلها امر معروف و نهی منکر و اصلاح ذات
البین و تقویت دین و اظهار زخرف و بسیاری نکاح و نزاع و خنده
و تانی در امور و کسب مال و ثنا از اقربا فرزندان و فرزندزادگان از
حالها جمع رنگ و غنا و راست آمدن کارها از نباتها گندم و برنج و نخود
و جو و کنجد و ارزن و سیب و انار شیرین و کل از جواهر زر و سیم و ملح و برنج
و الماس و سنگهای شریف از جامها دیباهای قیمتی خاصه انچه زرد و قطنی
سیم آمیخته بود و رنگ کبود از امراض بیرود و نجه و تشنج و سکته و درد دل
و درد سینه از بسیاری باد متولد شود از علمها سیم و طلا و تعبیر خواب
و عبادت و صنعتهای صرف از حیوانات دجاج و دراج و طاوس
و حمام و گوسفند و گاو و اشتر از دینها دین نصرانیه از جایها مساجد
و مدارس و مواضع مقدسه و خزاین از اقالیم اقلیم دوم و گویند چهارم
او راست از شهرها عراق و فارس و خراسان و ترکمن و بابل مکه مبارکه
و مدینه طیبه و صعید مدلولات مریخ نحس و کوچک و علوی گرم است

در پنجاه درجه و خشک است نصف درجه مذکر گویند مونث است نحس و طبعها
از اخلاط صفرا از طعوم تلخ و تیز و از سنها حداثت از اقربا برادران میانه
از رنگها سرخ تیره از بویها بوی ناخوش از بودنیها درشتی و خشکی از عناصر
آتش از روحها از قوتها قوت غضبی از صورتها شانه چپ از اعضا
زهره و رگهای جهنده و پشت و گرده و مجاری نطفه و جگر از شکلها زبره از
صورتها بلند بالا بزرگ سر خرد چشم و گوش و پیشانی تیز نظر و سرخ
چهره فراخ گام دراز انگشتان سرخ موی از خوبیها دلیری و فصاحت
سنگباری و لجاجت و شجاعت و بدگفتن و اهانت و ضلالت و بد نیتها
و رای کردار و اظهار مروت و نزاع و بد عهدی و شوخی و گریزی
و خیانت و غناهی و دروغ و احتیال و مجابات و تلف اموال
از فعلها حرب و قتل و راهزنی و دزدی و زنا و فتنه و عصیان و خصومت
و سرعت جواب و کثرت شهوت از مردم امرا و لشکریان و خونریزان
و معدنداران و ناپاکان و آتشکاران و بیاعان ستور و آلکه از صورتها آنچه
طولانی باشد از فعلها عزیمت و خوف و گریختن از نباتها قیم و سیاه دانه
و انار ترش و پیاز و کندنا و خردل و هرچه دیدار آن تلخ قریب به مزه
تیز باشند از جواهر مس و فولاد و شنگرف و مغناطیس و آلات حرب

از رنگهای سرخ و سیاه با شبه و آنچه در چوب پوشند از جامهای نخی که بافند
و لشکرگاه و مرغ جوانات از چارپایان خر و اشتر و اسب و در جگر
و آتش و فارسی و وحشی و قلق و اخلاط اخته و سیاه از گرمی و خشکی پدید
آید از اقالیم اقلیم سیم و گویند اقلیم دوم است از شهرها قندها و روم و بلخ
و کرمان و فارس و عراق و کرمان و بصره و شام و روم و ترک دلالت
دلالت شمس شمس گرم است و خشک درجه و خشک است به بیجاه سعد نظر
دوستی و نحس نگرد دوستی و دالست میانه علوی و سفلی مذکر است [illegible]
و دالست روزی است [illegible] از گرمی و خشکی از طعمها تیز لطیف از رنگها زرد
از بویها بوی لطیف از شکلها مستدیر از عناصر آتش که به هوا قریب بود
از فعلها صفرای معتدل از حواس باصره از قوتها قوة حیوانی از اعضا
دل و رگهای متحرک و رو و سینه و دهان و دندان و چشم راست و دماغ
و مغز و [illegible] و پشت از مرتبه [illegible] از مردم پادشاهان و اهل رای و تدبیر و از
صورتها [illegible] و روی بزرگ و شکم [illegible] و سفیدی و زردی [illegible] و از
کردن [illegible] از خویها [illegible] فضل [illegible] مرتفع و بهاء [illegible] عجب
و کبر و کرم و رغبت و غضب و عدالت و [illegible] و حرص
و پرشهوت [illegible] از فعلها طلب سلطنت و [illegible] و جمع اموال

و کثرت

و کثرت کلام و نفع رسانیدن به دوستان و آگاه بودن از [illegible]
و هیبت از [illegible] و برادر میانه [illegible] از نباتها نیشکر
و زعفران و صندل و زنجبیل و ترنج و برنج و خرما و درختان بلند میوه
دار از جواهر زر و یاقوت و [illegible] و لاجورد و کبریت و زرنیخ و [illegible]
از اجناس [illegible] و [illegible] و معتدل باشند از حیوانات گوسفند
اهلی و گاو و باز و عقاب و قمری و اسب و اشتر و نهنگ از بیماریها
درد چشم و دماغ و آنچه از گرمی و خشکی باشد از اقالیم اقلیم چهارم و گویند
پنجم است از شهرها بابل و [illegible] و طبرستان و آذربایجان [illegible]
و [illegible] و کوه لبنان و خراسان و بیت المقدس از [illegible] معدنها
و [illegible] عالی و [illegible] سلاطین دلالت زهره زهره سرد است [illegible]
درجه و تر است به بیجاه [illegible] سعد [illegible] مونث لیلی از طعوم شیرینی
[illegible] لذیذ باشد از رنگها سفیدی روشن گندم گون سبز رنگی از بویها
[illegible] از بویها آنکه بغایت نرم باشد و تر [illegible] از عناصر هوا [illegible]
و آب از اخلاط رطوبت غریزی از شهوات [illegible] از قوتها قوت
شنوایی از شکلها مربع از اعضا [illegible] و [illegible] و [illegible]
و فرج و رحم [illegible] از [illegible] از [illegible] زنان و [illegible]

ومخنثان وخادمان واصحاب زینت وتجمل واهل ساز وطرب
از خویها خوشی خود وعشق وطرب ولهو وسخاوت ولطافت وظرافت
وعجب وتملق وشرم وعدل وقناعت وتدین وشفقت ومخالطت با همه کس
از فعلها مطربی وخوش سخنی وقمار باختن ونکاح دوستی وچرب زبانی
وبلب ردشتی عطرها وپیرایه لباسهای زیبا وخنده وشادی وتجارت
ونقاشی وخیاطی ورنگ ریزی وزردوز طبخ از خویشاوندان زن وشوهر
ومادر وفرزندان خورد از صورتها نیکو روی سفیدی که بسرخی زند وسیاه
چشم وفربه وخورد دندان کشاده روی وسطبر ساق ونازک عبارت از
دینها دین اسلام از نباتات میوهای مغزدار وانگور وسیب وبه وخرما
وترنج وگلها ورنگها از جواهر زبرجد وجزع ومروارید وسنگ رنگها واوانی
که از زر وسیم سازند واز حیوانات بلبل وقمری وفاخته وکبوتر وخروس
از لباسها انچه ملون باشد ودیباهای قیمتی وجامهای نخ ونقش ودرطعام
وابریشمینه از جایها گلزارها وکشتزارها وهرجا تماشا وعشق توان کرد
ومقامهای بلند وعبادتخانها ومرغزارها از بیماریها ضعف دل ودماغ
وگرده ومثانه وعلت مقعد وبیماری سوداوی وتری پدید آید از اقا
لیم اقلیم پنجم از شهرها بابل وحجاز وخوارزم واردبیل وسمرقند وبخارا وروس

وارشیمه

دارد سه کوکب **مولودات عطارد** عطارد گرم است وسه درجه ولادت
سه بیست درجه وتر است بیست پنج درجه وخشک است لیکن در جمع سعدیت بذات
مایل است بسعادت ونهاریست وذکوریت اما با هر ستاره که بیامیزد مزاج
او گیرد واگر هیچ کوکب متصل نشود مزاج آن برج که در وی باشد
از طعمها ورنگها وبویها وبو دمها وشکلها انچه مرکب وامیخته باشد از جمله
جز خاصه رنگهای فاختی ودیگر از عناصر باد از اخلاط سودا وخون ساده
از صفتها ذوق از قوتها مفکره از اعضا زبان وساق وپا رگهای جنبنده
از صناعتها کودکی از مردم وزرا وکتاب وتجار واهل بازار واصحاب
دواوین وغلامان زیرک وارباب فضل وحکمت از صورتها
تمام بالا ملیح کوچک چشم وفراخ دهان بزرگ گوش بوینه ابرو ودیر
زنگ خرد دندان ودراز پای وباریک موی تنگ سالخش از خویهای
کف نرم وکتمان سر وطلب ریاست وفرو حفظ وحاضر جواب ودین داری
وحسن وزیرکی وشفقت وکسب ثنا وحلم وراستی وبد دلی وکینه ومکر ورعاد
ورسیدن بغور چیزهای ودزدی ودروغ وخیانت در امانت از حرکت
از صناعت ادب وتعلیم علوم هندسه وشاعری ورسیدن باسرار مردم واتلاف
مال وبخل از زنان وتواضع وکتابت ونقاشی وکارهای باریک وکتابت

۹۱

وشعبده ومباحثه جابها وازز دیگان برادران خورد از نباتات پنبه وکتان
ومشوشات وآنچه ساق ندارد وهرچه بوئی تیز باشد از حیوانات خرد وحشی
واهلی واستر وسگ شکاری وروباه وشغال وکبوتر وطوطی وزنبور از جواهر
سیماب وکدیا وفیروزه ولعل ومرجان وهرچه منقوش باشد از بیماریها صرع
ولکنت زبان ودیوانگی وسختی موی ویرقان سیاه وبرانداختن حیض
وسودا ومالیخولیا وقی از جایها مواضع نقش وعبادتخانها وبازارها ودیوا
نخانها ومدارس از زنها دبیرتر سالها وفلسفه از اقالیم اقلیم ششم وسکونید
سیم او هست از شهرها دیلم وجیلان وطبرستان ومکه معظم ومدینه طیبه
شرفها الله تعالی وفرات وعراق ودشت قبچاق وکرای بکه مولودات

قمر قمر را دو هست سیحی رحه وزهست جهل درجه سعد بطبع نحس بارتاع از ده
وشبی ارطعمها شوری وبمزگی واندک تدرشی از بوها آنچه بترشی زند از رنگها
سفیدی ودبستنی زند یا برخی یا بزردی ویا لسبابی یا رفشان بود از بوها
آنچه غلیظ باشد وتر از عناصر آب از اخلاط بلغم از حواس باصره وذائقه
از قوتها قوت طبیعی ونامی از اعضا چشم چپ مردان ودرست زنان
ودماغ وغشی ولیتان وسده وسبر ز وشش از سنها سن طفولیت از
بیماریها فالج ولقوه وضعف اعضا واراضی که بزهره منسوب باشد از مردم
ملوک

ملوک وعوام الناس ودختران واطفال واغنیا وزنان اصیله وحامله
ودقتاران وفیج از شکلها گردروی پیوسته روی ودرست تن وبزرگ
چشم نکوموی وتیز بیخ وکشاده دندان ویکیج اندک احول بود ودر
کژی دارد وبلون سفیدی که برخی زند یا بزردی با اندک کدورت
از زدیکان مادر ودیم زاده گان بزرگ ودایه از خوبها نیک نفسی
وسلیم طبعی وامیزش با هرکسی وفکرت بسیار وکسب ثنا وفراخ عیشی وحولعی
بزنان ودروغ وسخن چینی بسیار گفتن وفراموشی وقلت ساز است
از عملهای تعلیم علوم علوی ومحاسبه وکالت ورسالت وجاسوسی وکانسی
ودلالی وکارهای آب وحلقه وخبازی وملاحی از نباتها خیار وترنج
وکتان وپنبه وخط وتعبل وگندم وجو وانار وانگور وهرچه روز بروز روینده
از حیوانات گاو وکره ونغند واستر وبیل وکلنگ وبط وشترمرغ وماهیان وکنجشک
ودراج وسوسمار از جواهر بلور ونقره ومروارید خرد ومینع وزاج سفید
ومهرها از اعضا جامهای تن ودانشتری ومنادیل از جایها صحراها
وجابهای آب وجبهای دارستان از اقالیم اقلیم هفتم از شهرها خزر
زابلستان ومولتان وقندهار وبعضی از آذربایجان وشام وموصل
وجیلان مولودات راس راس سعد است وطبیعت او مرکب است

در طبیعت مشتری و زهره دلالت کند بر قوت و سعادت و ملک و مال
و صحت و حصول حاجات و صلاح امور و هر چه در وی خیری باشد و زیادت
در همه احوال با سعدان زیادت کند سعادت ایشان و با نحسان زیادت
کند نحوست ایشان اما ذنب نحس است و طبیعتی و مرکب است از
طبیعت نحسین دلیل کند بر ضعف و فقر و بیماری و تعویق در امور و قطع
رو و فساد است منقص است از سعود و سعادت کم کند و نحوس نحوست
و از اینجا گفته اند که ذنب سعد است با سعود و نحس است با نحوس هرگاه
[illegible] قوی حال و مسعود باشند دلیل قوت و سعادت بود مدلولات ایشان باشد
خاصه که دلیل دیگر معطی گردد بر یک مدلول یا بیشتر و اگر مانعی اتفاق افتد
و مانعی قوی باشد حکم نباید کردن و اگر مانع ضعیف باشد حکم بر وسط کند
و قید بمکین و بحیل و نشاید چنین شود با بدیگر و اگر ضعیف و منحوس باشند
مدلولات ایشان زایل و خفیف رسد خاصه که دلیل دیگر با آن یار باشد
که از امعطی و مقوی خوانند و اگر دلیل دیگر برخلاف آن واقع شود که از آن
مانع و مضعف خوانند پس آنچه اقتضا کرده باشد از ضعف بفعل باید و اگر
آید آن بواسطه ضعف مانع باشد اما زود سپری شود و اگر مانع قوی تر باشد
علی [illegible] چیزی ظاهر شود اکنون منجم در ادراک معنی باید که خبیر و بصیر باشد

تا الهام

تا الهام اگر صواب نزدیک باشد و باید که منجم در هنگام حکم کردن از محبت
و بغض خالی باشد و عاری و بری زیرا که حکم از منجم تقلید دلیل قوت و ضعف دلیل
خیزد چنانکه اگر میان دو کس حکم کند باید که با یکی پیوستگی نداشته باشد و با دیگری
دشمنی چه این هر دو میل خاطر باشد و حکم که کنند جهت محبت در خیر بیفزاید
و از شر بکاهد از آنچه اقتضا کرده باشد در واقع و جهت بغض از خیر بکاهد
و در شر بیفزاید که چون حکم بزیاده و کم واقع شود تا آنکه بر دلول حکم کند و در دلایل
نابت غرض در داشته باشند مانند آنکه خواهند طرف نقیض گزینند حکم را و دیگری
در آن نابت کرده باشد و غیر این بدین طریقه حکم کردن روا نیست و اگر
خطا افتد و نیز بر یک دلیل حکم نشاید کرد تا آنکه او را یک مقوی دیگر
یا بیشتر نباشد مگر که دلیلی باشد قوی و طالع مانع در زمان و مکان مستعد
اثر او از آن دلیل منع قوت شده الخ که حکم نشاید کردن و ما قوت ضعیف
و مانع و معطی بهر حال باز نمائیم ان شاء الله تعالی و بیشتر الهام کسی را زود آید
که عاقل و سلیم تر باشد و متمکن و امین و متانت و متدین و زاهد باشد و فارغ
از علایق و عوایق و اسباب معاش و متدین و زاهد باشد و متوجه بمبدء
و معاد و کم خواب و خلوت نشین و داننده علم طبیعی و علم اخلاق
و مستحضر دلایل و جازم تأثیر بود و اگر طالب اثبات مطالعه کتب اکابر

این فن مشغول و شناسنده قواعل و قوابل بود با وجود این فضایل و کمالات
بر بیر حکمی که کند جزم نکند که البته چنان خواهد بود یا چنان است زیرا که الهام
نتیجه حدس است نه محض علم پس قید باید کردن که غالب ظن است چه
غلبه ظن قابل صدق و کذب است چنانکه منجم میان خفته و مرده
و رگ زده و زخم خورده دشوار فرق تواند **در بیان دلالات اثنا**
عشریه اما درجه طالع آن برجی بود که از فلک البروج در وقت طلوع مسئله
بر افق مشرق باشد و بر اینکه جزوی از معدل النهار با آن جزو بر افق
خواهد بود الغایه تا سی درجه از معدل النهار طلوع کند آنکه از درجه طالع
با آن سی جزو از فلک البروج طلوع کرده باشد مجموع در حکم طالع باشد
و بعد از آن تا سی جزو دیگر از معدل النهار آن مقدار که از فلک البروج
طلوع کند در حساب خانه دوم باشد بر این قیاس و اندازه تا دوازده خانه
و هر یکی را از این خانها حکمی و اثری باشد جداگانه **خانه طالع** دلیل است بر نفس
و زندگانی و آغاز کارها و کیفیت عمر در سلامت و تندرستی و فرح عطارد
در این خانه دول بر برودی **خانه دوم** دلیل است بر مال و معاش
و اعوان و انصار و دخل و خرج و اکل و شرب و دلیل بر گردن **خانه سیم**
دلیل است بر برادران و خواهران و اقربا و نقل و حرکت و علم و دین و کار

واخبار

واخبار و عبادت خانها و فرح ماه در این خانه است دلیل بر دوش
و دست **خانه چهارم** دلیل است بر پدران و اجداد پدری و مقام و ضیاع
و عقار و مدفن احوال و کیفیت انجام و عواقب امور و دلیل بر سینه و ریه
و معده **خانه پنجم** دلیل است بر فرزندان و لذتها و رسل و هدایا و عشقبازی
و ملبوسات و ترتیبات و شادی و اخبار و کیفیت انجام و فرح زهره در این
خانه است و دلیل بر پشت و دل **خانه ششم** دلیل است بر عیوب و امراض
و جوارح و غلامان و خدام و حیوانات خرده و سلامتی از آفات و گم شده و گریخته
و تهمت و فرح مریخ در این خانه است و دلیل بر ناف و شکم **خانه هفتم**
دلیل است بر زنان و تزویج و شرکا و اضداد و دزدان و خصومتها و ظهور
دشمنیت و معرفت مسافران و ارزانی و گرانی و دلیل بر سرین و زیر ناف
خانه هشتم دلیل است بر موت و خوف و میراث و مال زنان
و حصار و اندوه و نکبت و فرو شدن و دلیل بر آلات و مقعد و رحم **خانه**
نهم دلیل است بر علم و دین و عبادت و اعتقاد و وفا و سفر و خواب
و رای و تدبیر و کیفیت احوال غایبان و فرح آفتاب در این خانه است
خانه دهم دلیل است بر عزت و سلطنت و رفعت و مشرف شدن به
مشهور گشتن و مادر و صنعتها و ملازمت و ملوک و اشراف و اعیان

و زوال هر یک و دلیل زانوها **خانه یازدهم** دلیل است بر امید و سعادت
و ثنا و دوستی و عاشقی و دوستان و فلک و بیت الملک سلطان و اعوان
او و فرح مشتری در این خانه است و دلیل بر ساقها **خانه دوازدهم**
دلیل است بر شقاوت و حسد اعدا و حسد و گرفتاری و بند و زندان
و حزن و دین و نکبت و غرامت و بیماریها و محنت و ستوران بزرگ
و فرح زحل در این خانه است و دلیل است بر قدمها و سبب این جمله
در شرح سی فصل خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمة و الرضوان مسطور است
و گفته شده و بعد از این تا بیست کامل تر از این در خواطر است و در این جا نیز
بیان کرده شود ان شاء الله وحده العزیز این مقدمه عجالة الوقتی است و
و باید دانستن که طالع قران اعظم اصل طوالع است و فرع او طالع قران
اکبر و فرع او طالع قران اوسط و فرع او قران طالع اصغر و فرع او طالع
و فرع او طالع فصول و فرع او طالع اجتماع و استقبال و فرع این طالع و
و هم چنین طالع سقوط نطفه هر کسی اصل باشد و طالع ولادت فرع آن
و طالع تحویل فرع طالع ولادت و طالع اختیار فرع طالع تحویل است
از این تقریر معلوم میشود که طالع ولادت مردم فرع باشد نسبت با طالعهای
قرانات و سالها زیرا که اگر در طالع قران یا سال دلیل بود بر خسف مرض

یا قتل عام

یا قتل عام یا غرق سفاین یا حرق مواضع یا تلف خلایق بامراض گوناگون
چون طاعون و وبا و تلف اموال مردم بنهب و غارت بسیاری
از مردم فوت شوند در یک چنان وقت بیک دفعه با وجود تفاوت طالعهای ایشان
بحسب اقتضای ادله طوالع ایشان یعنی طوالع اصل اقتضای امری کند و طالع
فرع او را مانع و دافع نتواند بود پس دانستن این اصل از واجبات است
و هرگاه که خانه از خانهای طالع ضعیف و منحوس گشته باشد در اصل یا در وقت
تحویل مدلولات آن خانه را در وقت آن طالع حکم از روی شکستگی و رنج
و آفت رسد از جهت آنکه اصل و فرع موافقت کنند اگر قوی و مسعود باشند
دلیل سعادت و راحت باشد از جهت آن سعد خصوصا که دلیل اصل و فرع
اتفاق کنند بر سعادت و از این قانون که ذکر رفت معلوم میشود **اول** ملوک
و سلاطین و حکام را از مشتری درجه عاشر باید دانست و احوال اعوان
و انصار و اموال ایشان را از مشتری و بیت حادی عشر و احوال وزرا
و کتاب و اشراف و صدور و معتبران و خزاین و اموال سلطان از مشتری درجه
یازدهم و احوال زهاد و عباد و متصوفه از مشتری و درجه نهم احوال تجار و کبار
و اغنیا تا محل از مشتری و درجه دوم و احوال قضاة و علما و ائمه از مشتری درجه سیم
و احوال امرا از مشتری و درجه چهارم و احوال امرای لشکریان از مریخ درجه پنجم

از احوال خیاطین تیغ‌زنان و جوانان از زهره در درجه دهم احوال نواب و حجاب
و محارم ملوک و اصحاب دیوان و محاسبان و عمال و خازنان از عطارد
و درجه یازدهم و احوال زنان از زهره و در درجه هفتم و احوال اهل ملاهی و مطرب
و ساده زنگیان از زهره و در درجه پنجم و احوال صیارفه و جهابذه و اهل معادن
از مشتری و در درجه دوم و احوال رعیت و عوام الناس از قمر و طالع و احوال
فیوج و رسل و جواسیس و محبوسان از قمر و در درجه پنجم احوال کوتوالان و اهل صحرا
و اطراف بعیده و صیادان و دهاقین و پیران از زحل و در درجه هفتم و احوال
تجار و اهل بازار و بیاعان از عطارد و در درجه دوم و احوال غلامان و خادمان
از زحل و در درجه ششم و احوال کذابان و منافقان و شب‌دزدان از زحل
و در درجه دوم و احوال مردم اوباش و مفسدان و راه‌زنان از مریخ و در درجه
نهم و احوال مسافران از قمر و در درجه نهم و احوال کودکان از عطارد و در درجه
پنجم و احوال رای و تدبیر و اعتقاد و عدل و انصاف از مشتری و سهم الغیب
و عطارد دیگر نه و احوال ارتفاعات و نبات و عمارت و زراعت از زحل
و در درجه چهارم و احوال دواب بارکش و عدد و شمار و قرض از زحل
و دوازدهم و احوال کسب و معاش و دخل و خرج خلایق از مشتری و سهم و اکثر
السعادة و خانه دوم و باقی بر این قیاس **والله اعلم** در تقدیم احکام صاحب

دستور

دستور اهر خانه را باید تحقیق کردن و آن کوکب که در آن خانه باشد
و منجّم سهم هر غرضی را از زایچه یافتن و قوت و ضعف سهام تابع
صاحب آن خانه باشد که سهم در وی باشد و در حال هر یک از این
دلائل نیکو باید تأمل کردن و بعد از قوت و ضعف هر یک را از تحقیق
و با هم امتزاج دادن تا کدام یک از ایشان قوی‌تر است فعل او ظاهر
باشد **بیان حدود کواکب** و احوال هر یک حسب احوال ایشان اتفاق افتد
و از اعظم جرم آن کوکب خوانند مثلاً علویین را نه درجه و مریخ را هشت
درجه و آفتاب را پانزده درجه و سفلیین را هفت درجه و قمر را
دوازده درجه باشد غرض از حد آنست که هرگاه دو کوکب را شعاع جرم
بر اجزاء صحیح فلک بهم خواهد پیوست چنانکه میان ایشان بمقدار
نصف جرم برود باشد در قران یازده برین مقدار بر اجزاء صحیح
یا کم از آن در اتصال دلالت گویند آن دو کوکب متصل اند و حد اتصال
بحقیقت آنست که بمقدار نصف جرم کمتر باشد یا نور جرم هر یک بهم از
یکدیگر پیوسته باشد و این آغاز قوت اتصال باشد تا آن گاه که در درجه یکی
مت وی گردد و آن کمال اتصال باشد بعد از بعد از انصراف تا آن گاه
که بعد بمقدار مذکور رسد مثلاً قوس تثلیث **قک** درجه است و مجموع جرم

زهره و مشتری یو درجه نصفش ح درجه پس حد تثلیث سیر قلح
درجه باشد و قوتش در مکب درجه و حد تثلیث ایمن قیح درجه و قوتش در
قیح درجه و چون میان زهره و قک درجه بعد شود حکمی تثلیث شود و کر
حد تثلیث سیر قب درجه فرود تا حد تثلیث ایمن قلح از یکدیگر تباعد
شده باشند و حد قران ح درجه و قوتش در د درجه و حد انصراف ان
ممای مقدار و حد احتراق کوکب و درجه است از هر طرف و اگر
زیاده ازین باشد تحت الشعاع خوانند نه محترق تا الکه ه ظاهر شوند و باز
این اتصالات بر انواع مختلف اتفاق افتد بحسب قوة و ضعف کوکب
و غیر این و ما بعد ازین بیان قوت و ضعف علی التفصیل یاد کنیم انشاء اللّٰه
تعالی و دانستنی است که هر کوکب سبک رو بگران رو بپیوندد و از راه
اتصال سبک رو را دفع تدبیر خوانند و گران رو را قبول تدبیر و نیز دانستنی
است که حظوظ پنج است ۱ خانه ۲ شرف ۳ مثلثه ۴ حد ۵ وجه و در
کتب حظها خانه است و از روی قیاس گفته اند که خداوند خانه پنج قوت
است و خداوند شرف را چهار و از آن مثلثه سه و از آن حدود دو و از آن
وجه یکی و قوت پنج شهادت نیز خوانند و مستولی را از آن هم دو زیادت و از آن
انواع مختلفه یکی دفع تدبیر است یعنی هرگاه کوکبی بکوکبی متصل گردد و بقوت

دفع تدبیر است

دفع تدبیر او کرده باشد و بدین معنی نشنوانند بعد از آن دفع دیگر را دهد و دفع
قوت است و آن چنان باشد که کوکبی در حظ خود باشد و متصل گردد بکوکبی
دیگر قوت خود او را دهد و اگر هر دو در حظ خود باشند هر یکی قوت خود
دیگر را دهند چون زهره در میزان و مشتری در قوس که تسدیس کنند فیما بینهما
دفع قوتین خوانند دیگر دفع طبیعت یعنی کوکبی از حظ کوکبی دیگر بود و متصل
گردد و طبیعت خود او را دهد و این را قبول نیز خوانند و اگر هر یکی در حظ
دیگری باشند هر یک طبیعت خود بیکدیگر دهند چون زهره از حدی
و زحل از ثور تثلیث کنند و این را دفع طبیعتین خوانند یا آنکه کوکبی از
حظ کوکب دیگر بود و متصل شود و آن کوکب را در آن مکان نیز حظی باشد چون
پیوستن زهره از حوت بمشتری یا آنکه دو کوکب نهاری روز بالای زمین
و شب زیر زمین و دفع طبیعت قوی تر است از دفع قوت زیرا که قوت فرع
و طبیعت است و این جمله دلیل موافقت و بر آمدن حاجت و تمام شدن
کارها است دیگر انکار است یعنی کوکبی از وبال یا هبوط کوکبی دیگر بود و متصل
شود یا آنکه هر یک از وبال و هبوط بیکدیگر پیوندد و در این صورت انکار
از هر دو جانب باشد دیگر رد است یعنی در حالت رجعت یا احتراق
یا در وبال و هبوط باشد و کوکبی دیگر متصل شده متصل بود باز رد کند

دیگر

از عجز و ضعف خویش و شاید که این ضعفها یکبار کوکبی را درست دهد مانند عکس
در بازده و هم درجه حوت در میانه رجعت باشد و این دلیل تعویق و فسخ
کار و اگر هر یک در روتندی یا مایل او باشند و اتصال نوعی از دفع قوت
یا طبیعت باشند عاقبت آن کار به صلاح انجامد و اگر دافع در زایل بود و هم
فوع در روتند یا مایل او یا هر دو در زایل مطلق دلیل فسخ کارها است خاصه
که اتصال بر وجه انکار رود باشد دیگر جمع نور است یعنی ستاره چند کوکبی
متصل کردند از شان گران روتر باشد آن گران رو نورشان را جمع کند
بمثابت آن باشد که آن کواکب مجموع متصل بیکدیگر اند دیگر منع است
و این بر دو نوع باشد یکی اگر سه ستاره در برجی باشند سبک رو در اول
برج و میانه رو در میان برج و گران رو در آخر برج چون سبک رو
نور بر گران رو افکند میانه رو منع کند تا اول با و اتصال کند دوم آنکه گران
رو و سبک رو هر دو متصل در یک برج باشند و سبک روی دیگر در برج دیگر
ناظر بدو بود و چون آن سبک ناظر خواهد که بگران رو پیوندد سبک رو
مقارن او منع کند تا نخست خود قران کند بتضعیف مقارنت و این
نوع قوت مانع باشد و ضعف ممنوع دیگر قوت است یعنی سبک
رو و گران روی در آخر برجی خواهند که متصل شوند گران رو از آن برج

بیرون رود

بیرون رود و سبک رو به دیگری پیوندد و پیوستن گران رو صدد فوت
شود و این دلیل فوت شدن کارها باشد دیگر اعتراض است یعنی کوکبی سبک
رو در آخر برجی باشد و گران روی در میانه آن برج و میانه روی
در اول همان برج میانه رو خواهد که بگران رو متصل شود پیش از او سبک
رو راجع گردد و بگران رو متصل شود و درگذرد و بدان میانه رو نیز
متصل شود و باطل کند اتصال کوکب میانه رو را از گران رو و این
دلیل باطل شدن کارها باشد دیگر قطع نور است و این دو نوع باشد
یکی آنکه سبک رو ما در اول برجی باشد و میانه روی در میانه آن
و گران روی در آخر آن برج سبک رو خواهد که بمیانه رو رسد میانه رو
بگران رو پیوندد و درگذرد گران رو قطع کند نور سبک رو را از
میانه رو نوع دیگر آنکه سبک روی در میانه برجی باشد و گران
روی در آخر برج و میانه روی در اول برجی دیگر راجع چون سبک
رو خواهد که بگران رو پیوندد میانه روی راجع باز گردد و بگران رو
پیوندد و قطع نور سبک رو کند از گران رو و این دلیل نا امیدی است
دیگر انتقالات است یعنی که کوکبی خواهد که بکوکبی متصل شود پیش از آنکه
اتصال به تمام کرده اگر راجع باشد مستقیم گردد و اگر مستقیم باشد راجع

شود و اگر سریع تر از متصل به باشد ازو بطی تر گردد و اگر ازو بطی تر بعضی باشد
رجعت گردد و آن اتصال باطل شود و این دلیل بود بر ناتمامی کارها
دیگر نقل نور است یعنی کوکبی متصل شود بدیگری و هنوز انصراف
تمام نشده باشد یکی از آن دو کوکب متلاشی بپیوندد و دوم نور اول را
بدین کوکب نقل کند آن چنان باشد که آن دو کوکب نیز با هم اتصال
کنند اگرچه بظاهر متصل نبوده باشد دیگر رد الضوء است یعنی دو کوکب
بر اثر یکدیگر راجع شوند و هم متصل گردند و آن دلیل تراجع امور بود خاصه
که نظر بوجه قبول باشد و اگر هر دو بر اثر یکدیگر مستقیم گردند بوقتی
که راجع بعض باشند و اتصال کنند دلیل استقامت کارها بود خاصه
که یکدیگر را قبول کنند دیگر نعمت و مکافات است یعنی کوکبی در وبال
یا هبوط یا درجه بئر باشد و متصل گردد بکوکبی محفوظ و قوی حال و میان
آن دو کوکب دوستی بود آن کوکب قوی حال ضعیف را مدد کند
همچنان باشد که با و انعامی کرده باشد تا دام که حق این نعمت بر آن کوکب
باشد تا آن وقت که کوکب قوی همچنان ضعیف شود و آن کوکب
ضعیف و قوی باسم متصل و این کوکب در این وقت مکافات
آن نعمت کند پس این انواع نظر از وجه انعام بسته و از وجه مکافات

واین

واین دلیل کجالت است از مهالک و دوستی و دشمنی کواکب که در اول
باز نمائیم دیگر مثلیت و آن چنان بود که کوکبی فوق الارض در وتد
یا در مایل وتد متصل شود بکوکبی تحت الارض که بنید آن کوکب مستعلی است
بر آن دیگر یا آنکه کوکبی در عاشر کوکبی یا آنکه عرض یکی صاعد باشد در شمال
یا جنوب و آن دیگری هابط یا آنکه در وقت قران کوکبی بذروه نزدیک
تر دیگری باشد یا بذروه اوج و این نوع از همه قوی تر است دیگر حصار است
یعنی کوکبی منحصر شود میان دو کوکب سعد یا نحس یا یکی سعد و دیگری نحس بجرم
یا شعاع دیگر فاله ابیر است یعنی کوکبی منصرف شود از کوکبی در اول برج
و هیچ کوکب دیگر متصل نشود ما دام که در آن برج باشد دیگر وحشی السیر است
یعنی کوکبی در برجی که آید و بیرون شود و هیچ کوکب نه پیوندد و این خاصه
با قمر بود و این دلیل وحشت و نفرت است دیگر فتح یعنی دو ستاره بهم
پیوندند که فلکهای ایشان برابر یکدیگر باشد و این دلیل تغییر هوا باشد
مناسب وقت جدول موعود اینست جدول دوستی و دشمنی کواکب
بقول اهل قیاس

میانه سعد و نحس یا میان این دو کوکب که مزاج ایشان متضاد باشد چون شمس و زهره
و یا میان دو کوکب که خانهای ایشان یا شرفهای ایشان با هم نظر نباشد
ل و س و خ و ے با خلق یکدیگر مخالف دیگر چنانکه خلق مشتری عفت
و دها یا نیست و خلق زهره فسق و فجور یا خانه یکی دوازدهم خانه دیگری
باشد و حال دوستی بر عکس اینست اما نوع عارضی آنست که خانه یکی در
خانه دیگری یا در یازدهم و دوازدهم و دوم و سیم و چهارم وی اگر دوست
باشد محقق گردد و اگر میانه حال بود دوست گردد و اگر دشمن بود میانه حال
گردد و اگر بر خلاف این خانها باشد عکس این باید تصور کردن بیان قوت
و ضعف کواکب آنچه اکابر این فن از قوت و ضعف کواکب حصر فرموده اند
صد و پنجاه و هفت عدد است نود و سه عدد قوتها و شصت و چهار عدد ضعفها
و بعضی از اینها ذاتی باشد و بعضی عرضی و دلیل آن بود که بتغییر طالع اوقات
متغیر نگردد و چون خانه و شرف و حد و مثلثه و غیره و مانند اینها و عرضی
آنکه بحسب طالع و ازمان مختلف حکمش باطل گردد چون اعتبار اوتاد
و مایل و زایل و فرح و ترح و بیت اقبال و ادبار و ربع مذکر و مثلثات
و قس علیها و این قوت و ضعف کوکب را بحسب تاثیر سه قسم کرده اند
عظیم و متوسطه و حقیر اثر و باز هر یک ازین اقسام را در سه مرتبه نهاده اند

اعلی

اعلی و اوسط و ادنی پس سه در سه نه باشد لاجرم بدره هر ضعفی از قوت
و ضعف بحسب مرتبه او باشد و آن آنکه یکی باشد تا نه یعنی آنچه حقیر از ادنی
مراتب باشد او را یک بدره بود و همچنین بر ترتیب یک بدره میرود تا
منتهی شود بآنچه عظیم از اعلی مراتب باشد و او را نه بدره بود از
قوت و ضعف پس برین تقدیر عدد بدرهای قوت و ضعف به صد
و پنجاه و شش باشد چنانچه معلوم خواهد شد و منجم باید که برین ادله مطلع
و مستحضر باشد و بهنگام احکام در ضبط آورد و بطریق مقابله و محاسبه
احکام انگیزد تا حکمش استوار بود نه همچنانکه منجمان حشوی به تقلید کتاب
کنند هرگز مطابق و موافق واقع نیفتد و از صواب یک دو دور
می باشد تا بدین سبب این طایفه شریف را مطعون سازند و کواکب
خوانند و این صنعت لطیف را مردود سازند و ندانند که تقصیر از کیست
حضرت عزت عز اسمه همه را جاده مستقیم هدایت فرماید و حجاب غفلت
از پیش ابصار ایشان بردارد تا ادراک حق کنند و بر باطل اصرار
ننمایند تا اهل از نااهل و صدق از کذب ممتاز گردد اما اصناف
قوتها و قسم اول سی و چهار است پنج عظیم از اعلی مراتب اول
خانه ۲ درجه ۳ اینست یعنی بودن کوکب در خانه خود از بیوت

و طالع چون طالع و عاشر و حادی عشر و سابع عشر و تاسع عشر و رابع و خامس
خاصه در نظر بیشتر از کواکب بد و کمال اثر از الکاه بود و با وجود
این حال در خطی از حظوظ خود باشد دور از رجعت و احتراق و بعضی
با وجود ضعف و وبال و هبوط بیشتر گیرند هرچند که این ضعیف مینماید زیرا
صحیح عرض با ذات برابر نباشد اما بهتر از آن باشد که در دیگر بیوت چه
۴ انها دلیل حزل و سقوط اند ۲ تصمیم یعنی دوری کواکب از آفتاب مقدار
شانزده دقیقه بود و تصمیم عطارد از همه قوی تر بود زیرا که کسب جوهر
آفتاب کند و او صمیمی بود او را آفتاب دوم خوانند و تصمیم دلیل عز
۵ و جاه و عظمت باشد ۵ جرم ثانیه سعدی یعنی درجه مجوبی با ممر کواکب سیار
فق درجه مجوبی و ممر کوکب سعدی باشد از ثوابت نه درجه تقویمی چنانکه
حشویان پندارند و مرتبه هر یک ازین اصناف در بیع مرتبه نه باشد از
قوت و منفعت عظیم از او گرفته اول برج شرف ۲ استقامت ۳ سیر
الحسابی اعتدال یعنی فلک آن کوکب بالای فلک آفتاب بود ۴
دستوریت و این چهار نوع بود دیگر آنکه کواکب علوی در خانه و شرف
خود باشند و آفتاب نیز مجتمعی و متصل بهم باتصال میمنه گویند فلان کوکب
در دستوریه آفتاب است و قوی نیز آنکه نظر تربیع باشند زیرا که هر یک

در وتدی باشند از طالع یا از یکدیگر و اوسطش آنکه از تسدیس باشند و اضعف آنکه
از تثلیث باشد و دستوریه کواکب از قمر مجتمعی باشند اما باتصال سیر و دیگر آنکه
کوکبی در دستوریه دیگری نیز باشد چنانکه هر یک در حظ خویش باشند
و بهم متصل و آن کوکب در غایت قوت و سعادت باشد از نیرین دیگر
ماه با آفتاب متصل شود از میمنه او یعنی از پیش و هم آفتاب در دستوریه
آفتاب باشد بشرط جز سفلیین مرکز با این نوع در دستوریه آفتاب باشند
یا آنکه دو کوکب اتصال کنند و هر یک در خانه و شرف خود باشند آنگاه
گویند که کوکب ضعیف در دستوریه کوکب ثقیل است و بهتر این
بود که هر یک در وتدی باشند و نظر تربیع باشند یا مقابله ۲ گرگتنی ۴
در یکی از زوجها خود بود و دوری از یکی نیز چون دوری خانه او باشد
از خانه آن نیز مثلا مشتری در قوس و آفتاب در اسد یا در حمل باشند
۳ ۳ ۱ کمال ترقی و تقریب نشیده است و آن بعد کواکب علوی باشد
از آفتاب بمقدار سی درجه و سفلی را آخر رجعت سیر باشد ۲ آنکه ۴
صاحب طالع در عاشر باشد و صاحب عاشر در طالع و بهم ناظر
و دستوریه دلیل سلامت و فخر عظیم است ۵ استیلا است و آن ۵
نظر کوکبی است به برجی که از او در آن برج حظی باشد از حظوظ

ممه مذکوره باتصال به برجیت باز است واگر بدرجه باشند
ابتر واتصال مجمل را از انقاظر خوانند جز بدرجه شش بید قسناظر
از اجزای باشند هر سه درشان از اول نقطه بروج منقلبه مت وی
باشند وکوکب ناظر را اعظم خوانند باش بدو در سابق معلوم شده
است هر صاحب هر حظی را چند قوت از خداوند حظ در برج حظ
یا در حظ باشند قوت او مضاعف گردد پس هر کوکب را که بهره
قوت بیشتر باشد او متوسط باشند و دیگران شریک بر ترتیب قوت
ازان روی که بر درجه تا پنج منزل جمع آیند از آنکه اجزای قوت
بیشتر ورا باشند بیشتر دارند و دیگران را شریک سازند مثلاً دانستیم
هبت و پنج درجه حوت را متوسط بدانیم مشتری که رب بیت
است دریازدهم درجه حوت وزهره بر درجه مذکور ودرین وضع
مشتری متوسط باشند وزهره شریک او وزیرا که قوت مشتری زاده
جزو است وقوت زهره هشت جزو اما اگر هردو درین برج بودندی
لیکن نظر داشتندی قوت مشتری پنج جزو وازان زهره
چهار جزو بودی چون دربیت وجزو وحظ مثلث قوتهای ایشان
مضاعف گشت واگر زهره درین درجه باشد و مشتری از برجی دیگر

ناظر

ناظر متوسط زهره باشد و مشتری شریک برای آنکه قوت زهره هشت
جزو باشد وازان مشتری پنج جزو باشد درین نسق قیاس باید کرد واگر
چند کوکب در قوت برابر باشند از انها که اتصال قوی تر باشد
بگو ومطلوب متوسط او باشد و دیگران شریک ٦ مطلب است
یعنی بودن کواکب نهاری چون زحل و مشتری وشمس وعطارد وقتی
که دلیل کند بر ذکوریت بروز بالای زمین وشب زیر زمین ودر
برج مذکر وبودن کواکب لیلی چون مریخ وزهره وقمر وعطارد
وقتی که دلیل کند بر انوثت بروز زیر زمین وشب بالای زمین
در برج مؤنث وتذکیر وتانیث عطارد بحسب برج باشد یا ب
مناسب کواکب و نیز در تشریق مذکور است و در تغریب مؤنث
٧ طریقه نیره است یعنی درجات که ما بین شرف نیرین باشد و آن
ده درجه است از نوزده درجه حمل باشد تا سیم درجه ثور و هر
یکی ازین اصناف درین مرتبه هشت باشد از قوت و بیت و دو
عظیم از اعلا مراتب است اول تشریق علوی را وتغریب سفلی را
٢ بیت اقبال یعنی وتد ٣ درجه طالع ٤ درجه عاشر ٥ منطقه بروج
ذروه اوج ٦ ذروه تدویر وسطی ٧ جز یعنی بودن کوکب نهاری

در نیمهٔ روزی در نیمهٔ شبی ٩ دفع قوت ١٠ دفع طبیعت ١١ قبول اتصال
یعنی بودن کوکب در حظوظ خویش قوی حال ١٢ دو الیمینی یعنی
بودن کوکب در عاشر و مطرح شعاع مرد و در ربع او بالای زمین
هر چند که انوار کوکب جمیع جهات فلک را شامل است اما
اعلای که مواقع تاثیر بحسب ان اعلی تواند بود در صناعت احکام
از مطارح شعاع یا مطارح انوار خوانند ١٣ ممتزج در قران یعنی اگر متصل
باشد در قران گویند ممتزج او راست ١٤ ممازجت سعود ١٥ حد ١٦
مکان سهم السعادة ١٦ مسعود ١٧ ظهور کوکب یعنی تحت الشعاع نباشد
١٨ حج نور ١٩ نقل نور یعنی میان دو کوکب که اتصال بعد تمام نقل نور را
اتصال تازه کرده ٢٠ نقل نور ٢١ استیلا بر جزو مقدم ٢٢ دفع تدبیر و بهره
هریک ازین اصناف درین مرتبه سعت باشد از قوت ١ اما اقسام
قسم‌ها قسم دوم چهل و چهار است ده میانه از اعلی مراتب آن ١ اقامت را
استقامت ٢ رجعت سریعنی کردش زیادت از سیر وسطش باشد ٣ جد سعد
٤ مثلثهٔ اولی ٥ صعود در فلک اوج ٦ صعود در فلک تدویر یعنی
در نطاق سیم و چهارم باشد ازین دو فلک ٧ صعود در شمال ٨

بودن

بودن کوکب بالای زمین ٩ بودن کوکب مذکر در ربع مذکر و مؤنث
در ربع مؤنث ١٠ بری از نحوس و بهره هر یکی ازین اصناف درین
مرتبه شش باشد در قوة وسیعه میانه از اوساط اوّل استقلال یعنی بودن کوکب
در دهم یا یازدهم دیگری ٢ ربع مستقبل یعنی میان عاشر و طالع و نظیر او
٣ عرض شمالی ٤ زیادت نور ٥ زیادت قدر و این هر دو وقتی
باشد که کوکب در نطاق دوم و سیم باشد اما زیادة نور نور را وقتی
بود که از ربع اوّل در گذشته باشد و تربیع دوم نرسیده باشد ٦
زیادت سیر یعنی سیر وی فزاینده بود زیادت عدد یعنی خاصه معدّله
کمتر از قف درجه باشد ٨ زیادت حساب یعنی تعدیل محکم زاید بود نقص
بر وسط ٩ درجه سعادت ١٠ درجه نیّرة ١١ درجه مظلمه زحل را فقط
بحسب مناسبت ١٢ مثلثهٔ اولی سعد ١٣ ربع مذکر مذکر را یعنی آن ربع
که میان عاشر و طالع است و نظیر او ١٤ وجه ١٥ نیمبهرة ١٦ مثلثهٔ ثانیه
١٧ دوازده بهر و بهره هریک ازین اصناف درین مرتبه پنج است
وسیعه یا از اوساط مراتب اوّل هیبت حائل ٢ هیبت فرح ٣ هیبت
قوت یعنی قوت شمس در عاشر است و قوت ماه در رابع و قوت
زحل در ثامن و قوت مشتری در ثانی و قوت مریخ در ثالث و قوت

زهره در رابع وقوت عطارد در رابع ۴ بیت مذکر مذکر را وبیت

مؤنث مؤنث را یعنی هر خانه که عدد آن فرد باشد مذکر است واگر

زوج باشد مؤنث ۵ بیت سعد ۶ مثلثه ثانیه سعد ۷ حظوت

یعنی قوت صاحب بیت چه خداوندان خانه ها در آن کوکب باشد

که در خانه او بود ودلیل عاقبت او ۸ اعانت ۹ استعانت

یعنی مشتری زهره را اعانت کند واز قمر استعانت خواهد وزهره

ماه وزحل را معونت کند ومریخ آفتاب را معونت کند واز زحل

استعانت خواهد وعطارد نه معونت کند ونه استعانت خواهد

واین نسبت باعتبار از اعنت یعنی رتبت بیت کوکب

آن کوکب باشد که زوش در خانه اوست ۱۰ نعمت ۱۱ ملکات

نعمت ۱۲ حصار میان دو سعد ۱۳ بودن کوکب ... روز تحت

الشعاع وکوکب ... شب این قوت خاص آفتابست ۱۴ نیابس

کوکب از افق نب یعنی در نصف لیلی باشد از فلک ۱۵ دریجان

۱۶ اردجان ۱۷ سعفت بر وبهره هریکی ازین اصناف درین

قسم دویم مرتبه چهار رتبت از قوت اما اصناف قوتها یازده است سه حقر

اثر اعلی مراتب ۱ وجه سعد ۲ ... سعد ۳ اثنی عشریه سعد

وبهره

وبهره هریکی اصناف در مرتبه سه باشد از قوت ومتب حقیر از اوسط

مراتب ۱ وریجان سعد ۲ اردجان سعد ۳ ... سعد

۴ درجه مذکر مذکر را ومؤنث مؤنث را ۵ نصف صاعد از طالع

۶ برج موافق مزاج ۷ برج موافق طبع وبهره هریک ازین اصناف

اول درین مرتبه دو باشد از قوت وسط حقیر از ادنی مراتب ۱ نیمهار

واین خاص است بآفتاب وماه ودر دیگر کواکب چنان باید که روز

در نیمهار آفتاب باشند وشب در نیمهار ماه ۲ برج شمالی ۳ برج ...

۴ برج مستقیم الطلوع ۵ ولایت آفتاب وماه را خاص وبهره هریک

ازین اصناف درین مرتبه یکی باشد اما اصناف ضعفها قسم اول

سی وپنج است ... عظیم از اعلی مراتب اول وبال ۲ درجه هبوط

۳ احتراق ۴ کسوف آفتاب را ۵ خسوف ماه را ۶ کسوف کواکب را

۷ جرم تا به نحس وبهره هریک ازین اصناف در مرتبه نه باشد

از ضعف ... عظیم از اوسط مراتب اول برج هبوط ۲ رجعت

۳ تحت الشعاع ۴ طریقه محترقه ... ۵ انحطاط فلک

یعنی فلکش زیر فلک شمس باشد ۶ مقدم بودن ... وبهره هریک از

این اصناف درین مرتبه هشت باشد از ضعف ... عظیم از اوائل

مراتب اول تغریب علوی را و تشریق سفلی را ۲ دوری از منطقه ۳
استقبال فلک یعنی درجه هفتم ۴ درجه رابع ۵ بیت تاسع ۶ نقطه حضیض
اوج ۷ نقطه حضیض تدویر ۸ زوال الیمین یعنی بودن کوکب در ربع
و مطرح شعاع مریخ و زحل یعنی تثلیث و تسدیس ۹ الکار ۱۰ بیت ادبار
یعنی بیت زایل و ساقط ۱۱ گذشتن از تربیع قمر نحسی ۱۲ مجاورت نحوسی نظر
عداوت ۱۳ قطع نور ۱۴ منع نور ۱۵ انتقالات ۱۶ اعراض ۱۷ عقده
جوزهر یعنی ترتیب راس و ذنب ۱۸ نحوست آفتاب بطلوع نحسین یعنی ازار
نحوست ماه بطلوع نحسین بود از او ۱۹ صد نحس ۲۰ ضرر یعنی ضرر زحل مشتری
است و ضرر مشتری عطارد را و ضرر آفتاب عطارد زهره و زهره
را ضرر مریخ و ضرر قمر و مریخ بیکدیگر ۲۱ درجه ثابته نحس ۲۲ درجه
سهم قاطع و هر یک ازین اصناف در مرتبه هشت باشد از ضعف
اصناف ضعفها قسم دویم سی و دو بیت نه میانه از اعلی مراتب اول
اقامت رای رجعت ۲ بطو سیر ۳ هبوط در فلک اوج ۴ هبوط
در فلک تدویر ۵ هبوط در جنوب ۶ بودن کوکب نسبت زمینی
۷ برج مذکر و مؤنث را و برج مؤنث مذکر را ۸ مثلثه او نحس
۹ غریب بودن یعنی در ان برج او را هیچ حظی نباشد از قوت

وضعف

وضعف چون آفتاب در سنبله و هر یک ازین اصناف در این
مرتبه شش باشد از ضعف و سیزده میانه از اوسط مراتب اول ربع
هبوط و آن از طالع است تا رابع و نظیر او ۲ عرض جنوبی ۳ نقصان نور
۴ نقصان قدر و این مریخ وقتی باشد که کوکب در نطاق اول رجعت
باشد اما نقصان نور ماه وقتی بود که میان تربیع دوم و اول شمس باشد
۵ نقصان عدد یعنی فاصله معدله بیشتر باشد از قف درجه باشد ۶ ‎(نقص)
نقصان سیر یعنی سیر از تقاطع باشد ۷ نقصان حساب یعنی تعدیل محکم
از وسط ناقص بود هشت درجه ۸ درجه بئر باشد ۹ مثلثه ثانیه
نحس ۱۰ ربع مذکر مؤنث را و ربع مؤنث مذکر را ۱۱ خلاف محل یعنی
بودن کوکب نهاری در روز و لیلی در شب نسبت زمینی و عکس ۱۲
رفتن سیر ۱۳ خلاء سیر و هر یک ازین اصناف در ربع نیز
شمست از ضعف وده میانه از ادنی مراتب اول بیت زایل غیر
ساقط ۲ بیت ترح ۳ بیت ضعف یعنی نظیر بیت قوت
۴ بیت مذکر مؤنث را و بیت مؤنث مذکر را ۵ بیت نحس ۶ ضعف
جدار خانه ۷ مشارکت یعنی بودن کوکب نهاری در خانه کوکب لیلی
و عکس ۸ حصار میان دو نحس ۹ عقده جوزهر یعنی سنجره را ۱۰

متمایز بودن از آفتاب یعنی در بقیه دوری از فلک و بدیده هر یک ۱۰۵
ازین اصناف درین مرتبه چهار است از ضعف اما اصناف
مفیده است پنج حیز از اعلی مراتب اول وجه نحس ۲ نهار نحس ۳
اثنی عشریه نحس ۴ درجه مظلمه ۵ درجه تیره زحل را فاصله و بدیده هر یک
ازین اصناف درین مرتبه سه است از ضعف و ثلثه از هبوط
حیز از اوسط مراتب اول وربجان نحس ۲ ازدهان نحس ۳ میت
بد نحس ۴ درجه فرقیه ۵ درجه مؤنث مذکر را و درجه مذکر مؤنث را ۶
بودن نیر آن در درجات واله علی العلامة ۷ بودن کوکب در ضعف
ساقط از طالع ۸ برج مخالف مزاج ۹ برج مخالف خوی و بدیده هر یک
ازین اصناف درین مرتبه دو باشند از ضعف و سه حیز از ادنی
مراتب اول برج هبوط ۲ برج زحل ۳ برج مستقیم الطلوع و بدیده هر یک
ازین اصناف درین مرتبه یک باشد از ضعف و همچنین تکوین برج شخصی
بند در برج وقتی که قوت و ضعف او با هم آمیخته نباشد همچنان برج کوکبی
نباشد در برج موضعی که قوت او ممتزج نشود بضعفی و ضعفش بقوت
نشود لازم ازین بحث آنست که هرگاه باحکام مشغول شوند قوت و ضعف
کواکب را تمامی ضبط کنند خاصه آن دلیلی را که مدار حکم بر وی باشد

انگاه

انگاه آن قوی و ضعیف را با یکدیگر مقابله و ملاحظه کنند تا از آن میان
مزاج خاصی پدید آید که حکم بر آن مزاج مخصوص باشد و بیک قوت و ضعف
حکم نکرده است ایچ چنانچه منجمان حشوی کنند از آنست که اکثر خطاها
افتد و ما در اغراض منتهی نتایج برادر اکثر ایشان تر باشد بیان رباطات
ومراکز کواکب از آفتاب کواکب علوی را از وقت خروج ایشان از
تحت الشعاع مشرقه و متیامن خوانند و لا یزال بدین حال باشند تا انگاه
که بعد ایشان از آفتاب سی درجه شود بعد از آن مشرقه ضعیف خوانند
تا انگاه که بحد رجوع رسند درین وقت دلیل کنند بر تذکیر و یبوست
از وقت رجوع تا مقابله آفتاب که میان رجعت شان باشد شرقی
راجع خوانند درین وقت دلیل کند بر تذکیر و حرارت و از زمان مقابله
تا هنگام استقامت غربی راجع خوانند و متیاسر دلیل کند بر تانیث
و رطوبت و از وقت استقامت تا انگاه که بعد ایشان از آفتاب
سی درجه شود غربی ضعیف باشند بعد از آن غربی قوی تا انگاه که مختفی
شوند در شعاع آفتاب و از زمان استقامت تا اختفا دلیل کنند
بر تانیث و برودت و چون در زیر شعاع چند ناپدید گردند محترق خوانند
و مادام همچنین باشند تا انگاه که بعد شان از آفتاب شش درجه شود

کویند محترقند تا آنوقت که بعد ایشان شانزده دقیقه گردد صمیمی خوانند ۱۰۶
چنانکه در پیش ذکر رفت و لا یزال درین حال باشند تا بعد ایشان مقدار
شش درجه شود بعد از آن منفرد و تحت الشعاع باشند تا بهنگام ظهور
و منزله خوانند معاودت نمایند بر آنچه در اول بودند اما
علویی از وقت بیرون آمدن ایشان از تحت الشعاع در ناحیه
مغرب دلیل کنند بر تانیث و رطوبت و غلبه و متباعد خوانند
و مادام برین حال باشند تا وقتی که رابع شوند لیکن آفتاب از وقت
رجعت تا مقارن شدن شمس دلیل کنند بر حرارت و از آنگاه
که منصرف شوند از وی بر جهت و ظاهر شوند در ناحیه مشرق
متباعد و منزله خوانند و دلیل کنند بر تذکیر و یبوست بعد از آن
چون نوبت بعد رسند و مستقیم شوند و در ربع آخر و تا در شعاع
آفتاب مختفی گردند بر طبیعت ایشان برودت غالب باشد
و لا یزال برین منوال باشند تا آنگاه که با آفتاب ملحق شوند و بعضی
گفته اند که حد احتراق شش درجه است پیش از آفتاب و پس از
از آفتاب و چون از ین مقدار زیادت گردد محترق نخوانند
بلکه تحت الشعاع باشند و حد شعاع تا پانزده درجه گفته اند و چون
کوکب

و چون کوکب از شعاع آفتاب بیرون آید و هیچ کوکب متصل نشود
گویند کوکب در ضوء نفس خویش است اما قمر چون از زیر شعاع
بیرون آید تری کند تا تربیع اول آنگاه گرمی کند تا مقابله و بعد از
آن خشکی کند تا تربیع دوم پس سردی کند تا آنگاه که بار دیگر مختفی شود
در شعاع آفتاب و این جمله را مراکز اربعه خوانند بیان مراکز اربعه
فصل دلیل حرارت و بسیار معتبر گردانند مبحث گرمی
هرگاه شعاع شمس و مریخ و مشتری و عطارد و هرگاه که متصل باشند با این
کواکب یا در برج حاره باشند و این جمله را الکواکب حاره گویند و دلالت
را رس بلای کواکب و بروج ناری و مراد او تشریق مریخ خاصه
در وقت حلول آفتاب بسرطان و کثرت نکث عطارد
در برج ناری و بودن کواکب حاره در وتد عاشر از طالع سال
و فصول و اجتماع و استقبال مقدم بر سال و فصل و ما این رابطه
طوالع گفته تمام کردیم خاصه که متصل باشند بیکدیگر و قوی تر آنکه
صاحب این طالع ها باشند و مجارحه صواحب طوالع گفته مریخ
با کواکب حاره مطلق خاصه از برج ناریه و حلول کواکب حاره
در بروج حاره خاصه مثلثه ناریه و انصراف مریخ از مقابله زحل

ومریخ در برج آتشی و بودن قمر در ربع مرکز دوم حلول عطارد 107
با کواکب حاره در بروج و صور و منازل حاره و اتصال شان
ازین مواضع و رجعت سیر زیچه کواکب و صعود در فلک و در
شمال و ترقی در ربع بلند و آنزال این دلایل وقتی راست آید که
در طبع در برج آتشی باشند و مکان و زمان نیز مقتضی حرارت
باشند و مکان چون مواضع گرم سیر و زمان موسم گرما چون صیف
بهار و تابستان و بعضی از خزان و اگر در زمستان اتفاق افتد یا در
مواضع سردسیر اثرها کم کنند و حکم را اعتدال باید کرد چون زمان و مکان
قابل نباشند و مانع معدوم دلیل شده گرما باشند خاصه که دلیل از یکدیگر
زیاده کنند خاصه که جرم شان در موضع بارده باشند چه دلایل
حرارت و برودت مانع یکدیگراند **تفصیل دلایل برودت** اتصال
اثقله کواکب بارده یعنی زحل و زهره و قمر و عطارد اگر بدینها متصل
باشند یا در بروج بارده باشند یعنی مثلثه خاک و آب و تکلیف که
انفصال ازین بروج باشند یا حدود و منازل بارده و مجاورت
ذنب با این کواکب یا صاحب طالع مثلثه کواکب بارده از
مواضع بارده باشند و کثرت مکث عطارد با کواکب بارده در

مبحث سردی

مواضع

مواضع بارده و ترقی زهره در وقت تحویل آفتاب بجدی و اتصالات
صاحب طالع مثلثه بزحل یا کواکب بارده خاصه از مواضع
بارده و حلول کواکب بارده در مواضع بارده خاصه مثلثه تراب
و بودن کواکب بارده در مواضع بارده بوقت تحویل و بودن
قمر در مرکز چهارم و تطویر و هبوط فلک و نزول در ربع مؤنث
و بیت مؤنث و چون عطارد زیرین حال بود که ذکر رفت
فعل او از دیگر کواکب که درین اثر دال اند ظاهر تر و قوی تر و این
حکم آنگاه راست آید که این جمله بر طبیعت خاص خود باشند و اما
اگر اثقله کواکب حاره با شعاع ایشان آمیخته بود یا درین مواضع
بود از برودت کم کنند بقدر رغبت و منزلت هر یک موقع
اثر برد وقتی بیشتر باشد چون فصل خزان و زمستان و اوایل
بهار خاصه که مکان نیز قابل باشد دلیل شدت سرما باشند و سنجر
آنکه مانع نیز موجب وجود نشود و اگر در حقیقت فصل بهار و تابستان
بود از حرارت هوا کم کنند و هوا را باعتدال باز گردانند و تکلیف
که هیچ دلیل جمع بدین صفت و مسلم است که دلیل که می
مانع و دلایل سردی باشند و عکس **تفصیل دلایل رطوبت** از کواکب اثقله

مبحث تری

زهره و قمر و مشتری و عطارد هرگاه که با ایشان بود یا در بروج آبی
و مائی یا در حدود و منازل رطب یا رطوبت بر مزاج اهل آن شهر غالب
بحسب عوارض که اسباب رطوبت اند چون بطلیموس و میسیولا در کتاب
و شمال و ربع مؤنث و جهت مؤنث و این حالات ممزوج جمیع کواکب
را بر رطوبت مایل گردانند از مواضع بروج مذکوره خاصه مثلثه آبی
و حدود زهره و مشتری و منازل رطب و بودن قمر در مرکز اول
و بودن عطارد در مثلثه آبی خاصه که در وی نظر و راجع کرده بود
کواکب مذکوره در مواضع مذکوره خاصه ممازج یکدیگر و اتصال زهره
در برج خاصه که عطارد با ایشان باشد و بودن طالع مثلثه آبی
برجا با صاحب طالع کواکب مذکوره باشند یا صاحب طالع و مجره
متصل باشند بکواکب مذکوره فکیف از مواضع مذکوره و بطلمیوس
و عرض جنوب و جلب شمالی و رجعت و هرگاه که کواکب برین
حالها باشند دال بر رطوبت باشد چون زمستان و بهار و بعضی
از نسبت و یکم درجه عقرب گیرند تا بیست و یکم درجه قوس و مکان نیز
قابل باشد مانند سواحل و مواضع که رطوبت هوای آن مستولی باشد
و مانع نباشد هراینه حکم شاید کردن و قوی تر آنکه دلایل این معنی متوافق

مبحث خشکی

واقع شوند والله اعلم **تفصیل دلایل یبوست کواکب** کواکب که بر طبیعت
ایشان یبوست غالب باشد چون نحسین و آفتاب و عطارد چون متصل باشند
با ایشان یا در مواضع یابسه باشند چون مثلثه آتشی و خاکی و حدود و منازل
یابسه و اتصال این کواکب ازین مواضع خاصه صواحب طالع مثلثه باشند
یا با ناظر نصابهان این طالعها یا طالع مذکوره یکی ازین بروج باشند و کواکب
که دلیل رطوبت اند درین مواضع باشند و کواکب که دال بر یبوست
در مواضعی باشند که دلیل اند بر رطوبت و کثرت مکث عطارد
در بروج یابسه و صعود در فلک و هبوط در شمال و صعود در جنوب
در غرب سیر و طلب روزی و جهت مذکر و ربع مذکر چون کواکب
برین حال باشند در موسم خشکی باشند تا بستان و خزان و مواضعی
که قابلیت خشکی دارند چون بادیها خشک و گرم سیرها و مانعی نباشد
هراینه دلیل خشکی باشند شاید حکم کردن و این جمله دلیل اند بر نوادر
فصل بعد ازین شمه بطریق ترکیب از تغیرات هوا بیان کنیم چون
صاحب یکی از طوالع ثلثه از کواکب باران و در برجهای بارانی
یعنی مثلثه آبی و اسد و دلو و یکی منحوس است و دیگر سعد و متصل بکو
یکی که هم از کواکب باران بود دلیل کند بر بسیاری باران که عام بود

چنانکه اگر مواضع را شامل بود و اگر زهره بود بارندگی بود بسخت نافع
بود و نرم و تاریکی و اگر عطارد بود باران اندک و غیم و بادی و ظلمت
هوا باشد انتقال عطارد را از برجی به برجی در تغییر هوا اثری تمام است بحجب
ظاهر و هرگاه سریع السیر گردد مقدم بارندگی و تاریکی بود در هوا خاصه
در وقت شرق او و در برج آبی و اگر ماه از یکی از زهره یا مریخ منصرف شود
و به یکی پیوندد دلیل نم و باران بود و اگر از مشتری یا عطارد منصرف
شود و به یکی پیوندد دلیل باد بود و اگر از شمس یا زحل منصرف شود
و به یکی متصل گردد دلیل کدورت و سستی و آشفتگی هوا باشد و اگر
تنها بزحل پیوندد دلیل سرما و نم و برف باشد و اهل روم را ابواب باشند
در تغییر و آن نزد اکثر بحران هوا باشد مانند اوقات انذار پیر و تغییر
در هوا بحجب آن ظاهر بود و اول بحران از نقطه اجتماع باشد بعد از
آن به بعد دوازده درجه از وی و نه بعد ظهور ماه بود از زیر شعاع
آفتاب پس مه درجه پس ص پس قله پس متح پس فف پس قصب
پس دکه پس دع پس شیه پس شیح پس جزو اجتماع در مرتبه ثانی
و در وقت تحریر این ابواب را در یک بیت گفته شد بیت مه
مه لح ای جوان مرد مزنید مرگ بهران بود بر جز و اصلش کی مزنید

هرگاه

هرگاه جزو تأسیس در برجی تر واقع شده و قمر متصل بود بکوکب
تر یا قمر در موضع تأسیس باشد و فتح الابواب اتفاق افتد دلیل باران
باشد خاصه موضع تأسیس در برج مذکور باشد اتصال ماه بزهره
از خانه عطارد ابر و باران بود و اگر در تکیف عطارد متصل
بزهره بود تغریب زهره در حالت استقامت در اول زمستان دلیل
بسیاری بارندگی باشد و اگر راجع یا محترق باشد دلیل کمی باران بود
و اگر در اول فصل زمستان مشرقی بود و راجع دلیل قلت بارندگی
است تا آنگاه مستقیم شود و با آفتاب نزدیک آید در اواخر زمستان
بارندگی سخت شود حلول زحل از نیرین در عقدی از طالع ثلثه خاصه
عاشر بعد و در وی محفوظ دلیل تغیر و فساد هوا باشد و تاریکی و اگر
سعدین بدین صفت باشند دلیل اعتدال و خوبی هوا باشند و هلاک
زرع و اشجار بودن مریخ در عقدی خاصه در برج بادی و متصل
بزحل در و سعد از وی ساقط دلیل بود بر کثرت رعد و برق و باران
منقطع الانقطاع و فساد هوا و بسیاری ملخ و اگر بدین صفت در دو
چهارم بود در برج خاکی دلیل کند بر زلازل و احتراق اراضی و خسف
و فساد معادن و اگر برج آتشی بود دلیل بر فتن زرعها و جواهر زمینی باشد

وآفت از برق و صواعق و ظهور آتشها از زمین و اگر برج آبی بود دلیل نقصان
چشمها و ابگیرها و رودها بود و آفت حیوانات و غرق کشتیها و اگر سعود
ناظر باشد نقصان کمتر رسد و سعادت کند حصول عطارد در وتدی از بروج سه گانه
فاصله عاشر و منحوس دلیل کثرت بادهای سوزنده باشد و بد گشتن هوا
بودن زحل در برج بادی فوق الارض فاصله دهم و سعود از وی ساقط و عطارد
متصل بوی دلیل کدورت هوا و بادهای سخت باشد و بارندگی کم و نفع
و اگر برج آبی باشد میان ارض کند با نقطه ربع و یخ بند و برف و اگر تحت
الارض بود فاصله درجه چهارم بر صفت مذکور دلیل زلزله و خسف و خرابی
بقاع و حصارها و ظهور آتشهای سیاه و وفور کیاه و حیوانات کلان و کشتیها
و مزرعها باشد و اگر برج خاکی باشد همچنین اقتضا کند و با نقصان آبها از
چاهها و رودها و اگر برج آتشی باشد وقوع جمیع جواهر در زمین بود و نظر
سعود بارها دار و ضرر مستقیم بود بودن مشتری در برج هوائی دلیل صحت
بیماران و اعتدال هوا و سلامتی کشتیها و درختان و حسن بادهای
نافع در بروج آتشی دلیل بر حصول جواهر نفیسه و رونق معادن و زده
درمهای خالص و عزت نقود در بروج آبی دلیل سلامتی کشتیها و مردم
دریا بار و بسیاری آبها و حیوانات آبی در بروج خاکی دلیل بسیاری حاصلها

و سلامتی مزرعها و نباتات بود محارجت صاحب طالع با مریخ اگر
بروج آتشی باشد زیاده کند در گرما و کم کند در سرما محارجت او بزحل از بروج
آبی بیفزاید در سرما و کم کند از گرما و این فصل در سایر بروج ظاهر نیز
اما در سالها که گفته شد ظاهرتر بود محارجت دلیل باران بزحل دلیل
تاریکی و سرما و رعد بود بمشتری باد و نظم بمریخ برف و نکاه ر
با قتاب خشکی بزهره بسیاری باران بعطارد باران ساکن
بقمر باران قوی و ناگاه و اگر دلیل باران در سرطان باشد
باران بود به کدورت هوا و اگر در سنبله باشد بخار غالب بود و
و اگر در عقرب بود باران سخت باشد و ظلمت هوا و اگر در دلو
باشد باد و غبار انگیزد و پیشی از باران و در حوت سرما پیش
از باران محارجت دلیل باد بزحل بادهای خراب کننده و ردی
و اگر مریخ بود بادهای سخت وزد و گرما با سرخیها و اگر مشتری
بود بادهای معتدل وزد و باران نافع آید و اگر با زهره باشد
بادهای خوش وزد و نرم و معتدل مایل بخنکی و نمناک و قمر را
حکم همین است و اگر با عطارد بود بادهای قوی جهد و اگر مریخ نیز
با ایشان باشد رعد و برق و تندی بادها باشد و جهت باد

حبت ارضی کوکب بود زحل زحل بوقت تحویل در مثلثه آتشی اگره
گرم کند و مریخ بیفزاید و در مثلثه خاکی در درها بیفزاید و مریخ کم کند
و در مثلثه هوائی هوارا تر سازد و مریخ خشک کند و در مثلثه آبی
هوارا سرد کند و مریخ گرم کند حلول زحل در بروج بادی و آبی ابرها
و جلید و بخار و ابرهای عظیم غلیظ مظلم حادث کند واز حلول
مشتری بارهای منفیه معتدل پدید آید واز مریخ مریخ بادهای گرم و سموم
منفیه پدید آید واز حلول زهره بارهای معتدل در ربیع الانقلاب
واز حلول عطارد بادهای سخت و ابر و باران شود و تعاکس حلول در بروج خاکی دلیل
رعد و برق و جلید باشد در سوسس مرتبه تکله صاحب طالع اجتماع
واستقبال کدخداوند ساعت باهم زهبت ایشان بنقل یا تجمیع دلیل
بارندگی است خاصه که زمستان قابل باشد مرکاه وقت تحویل
قمر زاید باشد در سیر و صاعد در اوج نیز در مرکز دوم و چهارم
باشد و یا در میان طالع و عاشر یا ربعی در نظیر او باشد دلیل بسیاری
آبها باشد و دران سال با فضل یا آنکه بر ضد این بود دلیل
نقصان آبها باشد مرکاه مریخ صاحب طالع باشد و او در
سیم یا در میان طالع و عاشر در برج آبی و کواکب علوی کواکب باران

بد و متصل

بد و متصل دلیل بود بر افراط ابها و سخت تر آنکه زحل بدین صفت
باشد و هابط در فلک اوج و اگر یکی از سعدین با قمر بدین صفت
باشند همین اثر پدید آید اما کم ضرر باشند اتصال ماه با زهره و عطارد
از تثلیث خاصه از بروج آبی دلیل است بر باران و رعد و برق
و قوی تر آنکه قمر یا حمله در بروج یا مریخ یا زحل باشند بودن قمر با
عطارد در حدود زحل گرما کند مقابله ماه با آفتاب یا زهره یا زحل
دلیل باران است خاصه بوقت تحویل یا در وقت تحویل آفتاب
ببرج ان یا در رجعت و یکم درجه عقرب و ماه متصل باشند یکی از
سفلیین دلیل کثرت باران باشد در آن سال و اگر مجموع
باهم در بروج باران باشند و از آفتاب مشرقه باران در اول
سال بیشتر باشد و اگر منغرب باشند افزونی در آخر سال بیشتر
باشد و اگر بعضی منغرب باشند و بعضی مشرقه و بر دو در یه جای اگر
در اول سال و هم در آخر سال باران باشد اما کم و ضعیف
خاصه که قمر متصل باشد به دو و یا بیکی از زیر دو دلیل بادها بروج
بادیست مشتری و عطارد و اتصال این دو کوکب خواه بذات
و خواه بنقل از برجهای بادی هر یک یا بیکی در حد خود باشند

درهم شود یا در حد یکدیگر واگر مریخ با ایشان باشد برق و صاعقه و بادها
های تند باشد خاصه در وقت تش واگر زحل باشد بادهای مخرب ورد
ورزد **در اثر هاله و قوس قزح و نیزک** هاله آن دایره باشد که بر گرد ماه
و آفتاب پدید آید وگاه باشد که بر گرد ستارگان بزرگ نیز پدید
آید و از بعضی خرمن ماه خوانند و آن در اکثر اوقات دلیل باران
است اگر خرمن آفتاب زرد رنگ باشد یا لونش بحمرت زند و شعاع
آفتاب رسیده باشد دلیل بادهای سخت باشد و در خرمن ماه ملاحظه کنند
اگر غلیظ و کثیف گردد و هاله باطل شود و از نظر غایب گردد در عقب
آن بزودی باران قوی بارد و اگر یک جانب آن باطل گردد و هم
در آسمان پدید آید بر عقب بادی محکم جهد و اگر بتمامی مضمحل گردد دلیل
صحو بود چند روز **اما قوس قزح** که از اکمان رستم نیز گویند و قزح
نام دیوست که کمان را بدو اضافت کنند و آن عکس شعاع باشد
که بر هوای تر و لطیف افتد و همیشه بر عکس جانب نیر بود اگر بینی از
باران پدید آید دلیل کشایش هوا بود و بیشتر از آن اگر از ربعه بسته روز
نگرند اگر ماه صاف و درفشان دلیل صحو است و اگر سرخ بود و چنان
می نماید که حرکت میکند و آن سبب تموج هوا بود دلیل باران است

واگر سیاه نماید

واگر سیاه نماید یا سبز تیره باران آید واگر کوکبی را از ثوابت
بزرگتر از آن نماید که هستند باد جهد و بوقت فرو شدن آفتاب و بر آمدن
آن اگر در هوا ابرهای سرخ پدید آید علامت سیم باد جهد **اما نیزک از نجوم**
و آن ستارگان باشند که در شب قمر فلک قمر پدید آیند اگرچه آینده و رونده
نا پدید شوند از اثر شهب خوانند و بعضی را که تقاطر بود بر یکی لکچلی پدید
آیند مانند حوضی یا کرسی یا رشی یا چون قرص آفتاب یا چون قندیل
آویخته یا کرسی یا گیسو یا دم و دیگر انواع و نام هریک مناسب شکل
باشد الغرض از این جمله دو نوع بیش نمی‌خوانند و مؤثر اند یکی آنکه شعاع او
بجانب آسمان بود از آن ذو ذوابه خوانند یعنی گیسو دار و دیگر آنکه
شعاع او بجانب بود او را ذو ذنب خوانند یعنی دم دار و این هر دو
دلیل شر و فتنه و قحط و قتل و فتنه اعاظم و اشراف و تاراج و بیماریها
و وباها و خشکی آبها و زلزله و فساد نباتات و احتراق مواضع و انواع
شدائد و محن باشد و آفت در ولایات آن برجی بود که در روی پدید
آید و آن مملکتی که سمت الراس ایشان باشد و بسیاری از ایشان را دیده است
از آنکه بر جمع گفته اند که اینها دلیل شر اند **آنچه بنده دیده است**
در سنه ثلاث و ثمانمائه هجریه ذو ذنب ظاهر شد سمت الراس روم

113

امیر تیمور گورکان انار الله برهانه لشکرها آنجانب برد و اطلاع یافته
طالب خراج گرفت و تاخت کرد و قتل و خرابی و اسیر بسیار شد و قریب
ده سال دران مملکت بعد از آن نیز قتل بود میان امرا و فرزندان
او تا عاقبت به یکی قرار گرفت و چون سبب این علامات مادّه
دخانی است و سبب مادّه دخانی سبب یبوست مواد این سبب
خشکی مزاجها و خشکی مزاجها سبب غلبه خشم بر طبیعتها و استیلا امراض
در بدنها و غلبه آنها و غلبه خشم سبب فتنه و آشوب و استیلای
امراض سبب هلاک و فساد خلایق و نقصان آنها سبب آفت نباتات
و قحط و اگر نقطی دیگر پدید آید و نفوذ نماید گردد و دران ناحیت بدید
باشند البته ملکی فرو رود و فتنه پدید شود بیان دلیل اسعار از غلا و رخص
و احوال بضاعات و چگونگی احوال آن از کواکب منیره و مستولی در صورت
طالعها و قمر و صاحب طالع و صاحب شرف و مواضع این پنج کوکب
و خداوند خانه هر یکی نگرند و هر چه صاحب عطارد بدین جمله اقوی
مراجعات و مواضع ایشان و نظر سعود و نحوس بدیشان نگاه و
این ادله قوی حال باشند خاصه بقوتهای ذاتی دلیل کنند بر عزت
و رواج آن جنس متاعی که به ایشان منسوب بود بود یا دلیلی در افتاد

داورا

و اورا در وی قوت ذاتی نیز باشد چون خانه و شرف و غیرها دلیل فرا
ولایه آن متاع باشد اما عزیز و بر مردم طلب و اگر در وی منقلب ضعیفی
باشد آن متاع خوار و بی اعتبار بود و خلق کمتر بران التفات
کنند و کم حاصل آید و در ... بل بسیار حاصل باشد و در رذایل نایافت
خاصه ساقط و بی قدر و عزت و خواری از قوت و ضعف توان
دانست اما اگر کوکب صاعد باشد در فلک اوج یا تدویر همچنین
در عرض و زاید در سیر نرخ آن متاع روز بروز متزاید گردد و اگر
هابط یا راجع و بطی باشد روز بروز متناقص گردد و هر برجی که مسعود
و قوی حال بود آن جنس متاع که بدو منسوب بود عزت یابد
و بر عکس و در قوانین بروج و کواکب متاعهای که مدلول ایشانست
از معدنیات و نباتات و حیوانات و صنایع و مجموع گفته شده است چون
چند دلیل بر یک جنس متاع دلیل شوند باتفاق آن متاع دلالت
و قوی افتد یا بارزانی یا بگرانی و اگر اختلاف افتد چنانکه بعضی
بگرانی دلالت کنند و بعضی بارزانی مزاج هر کدام که قوی تر باشد
حکم بروی باید کرد و اگر تشکیک نتوان تمیز کردن در توقف باید
داشتن اما اگر که منقبض گشتن دلیل است بر غلا آنست و آنچه از

می‌سازند و نجاریات و چهارپایان مثلثه خاکی بر نباتات و مزاج زمینی روی 114
غالب باشد و حبوبات و معدنیات مثلثه بادی بر حیوانات چون پرنده
و طیور و رستنی و حریر و اجناس صناعی مثلثه آبی بر اجناس گوهر از جواهر
و حیوانات آبی و نباتات و مزاج آن بر وی غالب بود و اگر مشتری در
طالع اجتماع یا استقبال بود و مقدم باشد بر دیگری طالعها و او مستولی
بود بر آن طالع و متصل برب طالع یا بزهره و چهارم و صاحبش بری از
نحوس و دوم و مندا ونیتش سعود و رب طالع ممازج دلیل ارزانی
و فراخی نعمت باشد و اگر این دلایل منحوس و ساقط باشند از یکدیگر
و یا بیشتر دلیل غلا و قحط باشد زیرا که طالع و رب وی دلیل خلایق
است و دوم و رب وی و سهم السعادة دلیل مال و معاش
و چهارم و رب وی دلیل کشت و ارتفاعات و پنجم و رب وی
دلیل غلات و مشتری دلیل خصب و زحل دلیل قحط و قوت هر یک
قوت مدلول آن باشد و برعکس دلیل ضعف و چون در طالع غلات
مشتری مستولی باشد و نیک حال دلیل خصب است و اگر زحل بود
دلیل قحط عظیم است و گویند که حمل و اسد و دلو و جدی دلیل قحط اند
و تباهی سیدها و جوزا میانه است و باقی دلیل خصب و بروج بادی ارضی و نباتات

دلیل غله

دلیل غله و طعام اند چون سعود در آن باشند دلیل فراوانی است و اگر نحوس باشند دلیل
کمی خرج رب طالع و مشتری مستولی و علو بین وقت تحویل در عقده که
باشد دلیل قحط است خاصه در شدّها که مدار برج منسوب بود
و عقده در وی بود زحل در طالع سبب رنج و تعب خلایق است
خاصه که مع ذنب باشد اگر اثنی عشریه زحل و مریخ در یک برج افتند
دلیل رنج و قحط است در ناحیت آن برج دلایل گرانی نرخ
بودن دلیل جنس استقامت بوقت مطلب در طالع یا عاشر یا حادی
عشر خاصه که بر درجه وتد باشد و بودن وی هبوط در شرف خاصه
درجه شرف و صعود وی در فلک اوج یا فلک تدویر در عرض
سیر و زیادت نور و قدر و عدد و صاحب عرض شمالی و بودن
در برج مستقیم الطلوع و خروج وی از تحت الشعاع و دلایل ارزانی بودن
کوکب دلیل است در هبوط و سیم و هبوط خاصه درجه هبوط و نازل در
فلک اوج و تدویر و بطء سیر و نقصان نور و قدر و عدد و صاحب عرض
جنوبی و بودن وی مغمور یعنی در تحت الشعاع و در برج معوج الطلوع آنا
بودن دلیل ارزانی در تم و دوازدهم و ششم و هشتم دلیل تو نرخ است و
دیگر کوکبی موصوف شد به صفات غلا و سهمی برو و تدبیر ... بیست

باشد طرف آن کوکب افتد متاعی که بدان سهم منسوب بود گران گردد

و اگر سهم در زایل یا ساقط بود از طالع در هبوط کوکبی خاصه چو برج

هبوط و صاحب بیت با هبوط وی موصوف بصفات ارزانی بود نرخ

آن جنس متاع ارزان گردد اگر کوکب دلیل در طالع باشد سبب گرانی

نقل خاصه مردم بود اگر در دوم بود سبب جمع آوردن بود جهة گرانی

و در پنجم سبب کثرت خریداران بود و در ششم و هشتم سبب تباه شدن

متاع بود و در سیم و نهم سبب نقل بود بجای دیگر و در چهارم سبب

مانعی بود و در هفتم سبب خریدار بیرونی باشد و در دهم سبب سلطان

بود یا بواسطه او دیگی و در یازدهم سبب حرفت متاع باشد و در دوازدهم

سبب قلت باشد **و چون** شمس بنور دهم درجه میزان رسد در طالع آن وقت

نظر کند اگر ماه یا قابل تدبیر ماه فلکیه که رب طالع بیت قمر باشد

میان رابع و سابع بود دلیل ارزانی بود اگر ماه تحت الارض بود دلیل

کند بر گرانی خاصه متصل باشد بکوکبی که دال بود بر غله و او در

وتد بود خصوصا ماه میان طالع و رابع بود اگر فوق الارض باشد

دلیل کند بر ارزانی خاصه میان عاشر و طالع بود قوی تر اگر متصل

باشد بکوکبی که دال باشد بر رخص **و ابن** زحل در برج منقلب دلیل

اضطراب

اضطراب اسعار بود مایل بگرانی و در برج ثابت گرانی کند خاصه

در دلو و ثور و در ذو جسدین ارزانی کند خاصه در طعام و در حوت

و سنبله بیشتر اگر قابل تدبیر کوکب دلیل قوی حال باشد و نظر دارد با

تدبیر قبول کند و موصوف باشد بصفات غله گران شود متاع منسوب

الیه و اگر ضعیف بود و نظر دارد کند ارزان شود خاصه بصفات رخص

موصوف باشد و اگر صاحب طالع در اوتاد باشد یا مایل او و شرف

در ضوء نقص خویش متدلی طلب طعام کند **و چون** تمام **مرکز** ماه در

بروج طویل المطالع باشد نرخها بالا گیرد و اگر در بروج قصیر المطالع باشد

عکس بود **اوتاد** دلیل زر و نقره اند و دیگر ها دلیل بضاعت اگر اوتاد مسعود

باشند زر عزیز گردد و بضاعت خوار و اگر منحوس باشند بضاعت

عزیز گردد و زر خوار و اگر نحوس در غیر اوتاد باشند زر عزیز گردد

و بضاعت خوار **و چون** مشتری راجع گردد طعام عزیز شود و چون مستقیم شود

طعام بسیار گردد خاصه در ربع ارضی **مرکز** ماه قمر منصرف شود از

اجتماع یا استقبال که پیش از تحویل باشد و متصل که در نشیبی بضایع

گران گردد و اگر بنحسی بپیوندد ارزان شود **و حلول** زحل بمیزان گران شود

هر چیزی که او را بکیل و ترازو فروشند **و حلول** وی در حمل میان شرف و هبوط

بود گرانی کند و در نصف دیگر ارزانی طول زحل در برج آتشی فرخ
چهارپایان زیاده گردد و اگر زایده باشد در سیر ذنب و اگر
ناقص شود بها و ایشان کوکبی ۲ دلیل باشند بر گرانی اگر در طالع
باشند اثر در بهار کند و اگر در دهم باشند در تابستان و اگر در هفتم باشند
در خزان و اگر در چهارم باشند در زمستان حجره دلیل غلا بود صاحب طالع
متصل گردد و درو سعد باشد گیرد و در روز اتصال خاصه مریخ دلیل کنند
بر غلا و اگر بکوکبی متصل شود دلیل کند بر رخص یعنی صاحب طالع
بوکالت شود خاصه مریخ دلیل کند بر رخص برجیس صاحب طالع
با صاحب است او بکوکبی در وسط السما باشد دلیل گرانی است
و اگر زایده باشند در سیر و صاحب و اگر ناقص باشند در سیر و صاحب
زیادت کرده است بعد از اجتماع و استقبال زحل و او
باشد در فلک خاصه در مقام چهارم بعد از و استقامت باشد
دلیل گران شدن آن چیزها است در برج و زحل بود مرکبات
دلیل گرانی بدرجه عاشر رسد یا بدرجه شرف یا مستقیم گردد یا
رو شود یا انتها سیر دوی بدرجه شرف یا بدرجه قابل نه بر استقبال رسد
نرخ چیزها زیاده گردد و اگر دلیل گرانی بدرجه هبوط یا بدرجه زایل بدرجه

ساقط

ساقط یا بدرجه رابع یا سابع رسد یا راجع گردد یا گران رو شود یا انتها
سیر دوی جنوبی در چهار رسد یا بدرجه قابل نرخ چیزها ارزان شود مریخ که دلیل
بر گرانی رسد از دور گرفته احوال نرخ تازه گردد ترتیبی اگر درین وقت
متصل گردد بکوکبی مسعود شود بصفات غلا گرانی کند و اگر
باشد بصفات رخص ارزانی کند و حال قمر نیز همچنین باشد یعنی چون
بر گرانی رسد از دو اگر از اسد و در زنجا تغییر آید عطارد گرانی و ارزانی
ز جا شند با برجی بود دلیل بد دوی بود و اقلیم کواکب
مثلثه آن برج معلوم شده است دلیل اگر رفت
زاید باشد از ربع ایشان عظیم تر و هیئت آن بیشتر بود مانند قحط
مصر زمان یوسف باب دلایل امراض و صحت طالع
و ششم و هفتم و صاحبان ایشان و قمر و عطارد است اگر این جمله نحوس
باشند دلیل بیماری عام باشد خاصه که احتراق یا بسیره در جهت باشند
و اگر سعود باشند دلیل صحت و سلامت خلایق باشند و نحوست طالع و ششم
و هفتم لستاره ثابته و ذنب دلیل بیماری و مرگ خاصه که کواکب
صاحب ششم و هفتم باشند قمر در بیت طالع هم منحوس گردند
و متصل گردند عام بود خاصه که بیت طالع و قمر بر ششم

و ششم منحوس کردند نظر زحل بسهم الغیب و سهم التعلم بعداوت دلیل کرت
سعودت عطارد دلیل علاج پذیرفتن بیمار است مرض شتن از بروج صاحب
ششم و هشتم بود چون منحوس کردند کوکب نحس دراین بروج خانه باشد
اگر زحل باشد از ظلم و تنگی و امراض متنفره وزن و اگر مریخ باشد
قتل و طاعون بود و امراض دموی و اگر ششم و هشتم خانه زحل بود مرض پیران بود
و ستیاهان و بندگان و مستوران و اگر خانه زهره بود موت زنان
و مطربان و امردان باشد و اگر خانه عطارد موت کودکان و مردم
زیرک و طبیعت دیگرها را قیاس چنین باید کرد و اگر ششم برج حمل باشد
امراض در سر و دماغ باشد و در کودکان و اگر ثور باشد امراض در
گردن و حلق و در گاو باشد و اگر جوزا باشد امراض در دستها و بغلها بود
و در نو خواستگان و سایر بروج را قیاس همین است و در این برجها باشد
همین متوقع است و اگر در وقت قرانات حکم کنند بعینه طریق این است
اما وقت بیماری و موت آنگاه بود انتهاء طالع سال یا انتهاء
طالع برج قران ششم و هشتم یا درجه طالع و رسیدن انتهاء بحسنی یا جرم
نحسی بدین دو خانه و رسیدن انتهاء یکی از این دو خانه و بزرگ
تر دلیل بیماری و صحت مزاج مولود است پس مراعات دلایل مولود باید

بود خاصه مراعات عاشره زیرا که عاشره دلیل مولود است پس همچنان دلیل
و صحت نیز باشد بیان دلایل حرب و فتنه و دلیل شرف نحسین و عطارد
و نظرهای عداوت میان این کواکب خاصه مقابله نحسین و در سهم حرب
و موضع فتنه ممالک این دلیل بود اما شمس دلیل سلطان است و زحل
دلیل ملکی که خاندان قدیم بود و مشتری دلیل خارجی که دعوی
حق کند و مریخ دلیل فتنه و حرب و زهره دلیل صلح و امن و قمر دلیل رعایا
و عطارد دلیل ملاقات و مکر و حیل و مقویت مزاج و زهره مزاج مریخ را
ضعیف گرداند اگر متصل باشد وقت حرب و رابطه تناقض مزاج بین
هرگاه که مریخ در زمان قران یا در طالع سال عالم یا فصل یا اجتماع
و استقبال که مقدم باشد بر برج طالع ناظر یکی از علویین را به یکی دهد
و عطارد ناظر بود بمریخ و زهره ساقط از وی در وقت آن طالع حرب
قایم گردد میان ملکی از ارباب بیوتات قدیم و خارجی که دعوی
حق کند اگر مشتری نیک حال بود و الله به باطل باشد خاصه که مریخ
در وتدی باشد و بنظر عداوت زحل را ببیند چون این دلیل واقع شود
نظر کنی اگر مریخ بذات خود نور مشتری را بزحل رساند آغاز حرب
از خارجی باشد بدولت و اگر نور زحل بمشتری رساند آغاز حرب

و ارام و کیفیت ریک

از ملک بود بدانست و اگر این نقل بواسطه کوکب سفلی بود و اگر سفلی بود باشد
و هر دو مریخ را ببینند پس یکی نور زحل بمشتری دهد و دیگری نور مشتری
بزحل اما زحل رفته تر زبیر دو جانب بود لیکن بواسطه از دو کس درز
جنس آن سفلی باشد و اگر اتصال مریخ بزحل اتصال دفع قوت یا طبیعت
باشد ظفر ملک را بود خاصه که زحل قوی حال باشد بقوتهای عظیم
از وقوتهای رفعت و ظهور روان و تد خاصه عاشر و افق شرق
و شرف و سعود در افلاک و کمال از تریق مستعلی بود بر مشتری بنوعی
از انواع استعلا یا در خانه نیری باشد یا مقبول بود از نیر دو نیّر یا
از صاحب عاشر خود یا از صاحب عاشر طالع چه این مجموع
دلیل غلبه و نیروزی اند و اگر اتصال مریخ بزحل کم بود اقبال
الکا ربود ملک مغلوب گردد خاصه که زحل ضعیف بود بضعفهای
عظیم از وضعهای هفت و خمول چون سقوط از طالع و نیز رجع
و هبوط و وبال و زوال از اوتاد و افق مغرب و درجه هفتم
و مانند اینها و در این حال بدتر آن بود که متصل شود بصاحب
ثامن یا رابع خویش یا از آن طالع و اگر در دوازدهم بود گرفتار
گردد و در ششم و نهم بگریزد و در هشتم باطل گردد و اگر مریخ در خانهای
مشتری باشد

مشتری باشد قوت خارجی را بود و در خانهای زحل قوت مقیم را
بود و اگر نظر مریخ بزحل بعداوت باشد کشش و قتل در لشکر ملک
واقع شود و اگر بمودت بود کشش کمتر بود و حرب بر وی آسان تر
گردد و اگر زحل در بروج طویل المطالع باشد یا بسیار فرزند یا قمر در ذنب
بود و پیوندد یا شمس بر وز نصرت و قوت لشکر ملک را بود خاصه
که خداوند برج متصل بود بوی و اگر عکس این باشد حال بخلاف
این بود و اگر زحل در برج ثابت بود یا در وتدی باشد یا بقیم بود
در این مواضع ملک در حرب پایدار بود و اگر ناگریزد و اگر عطارد
ناظر باشد بزحل و نور مریخ آمیخته باشد با شاه ملک با مکر
و حیله باشد و اگر نظر قبول بود از آن مکر و حیله بجا ید رسد و الا در
و اگر زحل در بروج ذو جسدین باشد خاصه در قوس و مریخ از وی
منصرف گردد ملک با تجربه باشد و اگر زحل در مشرق بود یا در ربع
شرقی یعنی میان طالع و عاشر ملک جوان بود و اگر مغرب بود
یا در ربع غربی باشد ملک پیر بود و چون حال ملک از زحل
دانستی حال خصم از مشتری باید دانست بهمین طریقه ببینند و اگر
مریخ در برج ثابت بود یا در وتدی باشد حرب دراز گشته

119

خاصه زحل نیز در برج ثابت باشد و بر دو کران رو باشند و اگر در برج
ذو جسدین باشند حرب بکرّ آید گردد و اگر در برج منقلب باشند زود
سپری شود خاصه که مریخ سبک رو باشد و در عقب سیر مریخ دلالت
کند بر آنکه حرب زود باشد و اگر بطئ السیر بود دیر تر باشد در بیان دت
شدن حرب زیادت شدن مریخ است در قدر و نور و عدد و بودن
او در بروج دراز مطالع و شمالی و دلیل نقصان حرب ضد این صفتهاست
و دلیل شهرت حرب صعود مریخ است در افلاک و افق شرق و بودن
و بودن با راس و دلیل خمول حرب هبوط وی است در افلاک و افق
غرب و مجاسده او با ذنب و دلیل مکر اتصال عطارد است با مریخ
و مجاسده ذنب و دلیل استعداد حرب است با مریخ رابطی و دلیل صلح
اتصال مشتری و زحل است بمودت و نظرات یا بنقل کواکب سعد
و سقوط مریخ از اوتاد و قوی شدن مزاج سعود خاصه مزاج زهره
در اوتاد و اتصال عطارد با ایشان و قوی شدن حرب
و بودن مریخ است در اوتاد خاصه در رابع گردد و اگر در طالع
بود قتل رعیت باشد و اگر در عاشر بود دلیل قتل سران سپاه باشد
و اگر در هفتم بود قتل و غارت و اسیر کند و اگر در چهارم بود سر ان

و هزیمت

و هزیمت مردم بود و اگر در هنگام حرب آفتاب بمریخ پیوندد قتل
بسیار رود و اگر سهمین حرب در اوتاد باشند بنظر عداوت نحسین
دلیل بسیاری قتل است صاحب طالع از طالعهای قران یا طالع
ثلاثه بمثابت ملک مقیم است و مردم شهر و صاحب هفتم دلیل
خصم و خارجی پس حال هر دو را با مریخ بسنجد آنکه کوشش باید انتقل
و حال مریخ با زحل و مشتری و لیکن هر آنچه از این دو یکی سفلی باشد
سفلی را در حرب آن اثر نیست که علوی را بدان سبب که علوی
از امور دولت است هرمس حکیم علیه السلام در کتاب اساس الحکمة فرماید که
ازده درجه ثور تا دو درجه سرطان قلعت و ازده درجه سرطان تا ده درجه
عقرب جنوبیست و ازده درجه عقرب تا ده درجه دلو غربیست
و ازده درجه دلو تا ده درجه ثور شمالیست و چون مریخ در ربعی
ازین ارباع باشد اهل آن ربع در حرب غالب آیند زیرا که مریخ یا آنی
دهم اشارت ناحیتی که در ربعی متواری افتد در قهر باشد و مریخ او غالب بود
ابونصر مظفر مرغزی که یکی از علمای احکام است میفرماید که بسیار تجربه کردم
این حکم راست آمد و بنده در دو حرب که بوده ام همچنین بود و یقین است
که سخن انبیا علیهم السلام خطا نباشد معالجه همینست دلیل فتنه است

فاصله بوقت تحویل و قوی آنکه از بروج منقلب نباشد و اگر مریخ
ساقط نباشد یعنی رتبت طالع سال حمل راجع گردد و بتربیع سعدی
ناظر نبود تهییج فتنه کند نظر عداوت مریخ با سهم السعاده و سهم
الغیب یا باد و سهم حرب فتنه و آشوب و قتلها و خرابیها ظاهر گردد
و اگر زحل باشد بجای مریخ وبا و تنگی و ظلم پدید آید و اگر سه
علوی در یک برج باشند بوقت تحویل در شهرها با ایران برج
حرب و فتنه و آشوب خیزد و بدو ولایت آن برج بار نکبت
رسد و اگر ثابته مزاج زحل دارد یا مزاج مریخ بدرجه طالع افتد
یا بدرجه عاشر یا بدرجه مریخ فتنه و حرب ظاهر شود و در حرب
حال ملوک را از طالع ولادت دیت و طالع جلوس و طالع
مملکت اختیار ایشان نگرند یعنی از این دلایل فتنه اگر در اوتاد
این طالعها باشند یا انتهاء عاشر یا انتهاء طالع جلوس او بتحقیق رسیده
بود خاصه مریخ اضطراب دولت آنکس بود و بودن مریخ تحت
الشعاع بوقت تحویل شبیخون رود و قتل کند در زمان مکان
حرب شهرها برجی بود که مریخ در وی بود یا ناظر بود بنظر عداوت
یا خاصه ربعی که نحسی در وی باشد در ربع شرقی از طالع است

تا عاشر

تا عاشر و جنوبها از عاشر تا سابع و مغربها از سابع تا رابع و شمالها از رابع تا طالع
و آغاز حرب از جهت ربع مریخ باشد و عرض وی یا از ربع قابل تدبیر مریخ
زمان حرب وقت رسیدن انتهاء طالع قران یا برج قران یا طالع
سال باشد بجرم مریخ یا بنحسی خاصه بعداوت و وقت رسیدن مریخ
است به رجعت و تدویر خاصه در طالع و عاشر و رسیدن انتهاء قرآن
یا مقابله نحسین بجرم یا مقابله و تربیع یکی از آن دو نحس بر زحل رود تا
رسد از آن که برج متحرکه راجع باشد یا برود ... از اوتاد طالع و حرکت
سیر انتهاء مثل حرکت وسط آفتاب باشد بر توالی بیان احکام
انتهاء طالع قران و برج قران در پیش گفتیم که طالع قران اصل است
نسبت با طالع تحویل پس دلیل او اصل باشد نسبت با این دلایل
و برای طالع و برج قران را ملک برج حرکت و بنده جهة انتهاء و صاحب
آن برج را سالخداه خوانند و آورده از شی عظیم شد در احکام سال
و بحقیقی صاحب دور را یعنی از آن قران ابتدا کنند صاحب برج
قران و طالع قران سالخداه باشند و هم دور صاحب اصل ابتدا
سال دوم سالخداه کوکبی بود که صاحب برج دوم باشد چه انتها
بدو رسیده باشد و صاحب دور کوکبی باشد که فلکش تحت آن کوکب

بود همچنین تا سالی سیزدهم انتها رسیدن ان برج رسد و سالی خداه همان کوکب
بود و سالی چهاردهم صاحب دور همان کوکب اول باشد تا ان کاه که قران
دیکر واقع رود و فایده دانستن این دلایل انست که نظر کنند در زمان
در کواکب و بروج و بیوت و سهام و دیکر دلایل و سعادت و نحوست
و قوت و ضعف هر یکی را چنانکه بیان کردیم معلوم کنند و باز هر یک
همان دلایل را بازجویند که موافق اصل اند یا مخالف آن اگر
موافق باشند انچه در زمان قران اقتضا کرده باشد در ان سالی
در غایت کمال باشد از نیک و بد و اگر مخالف باشند بقدر مخالفت
آن از ان تفاوت کنند مانند انکه اگر سعد و مسعود بوده باشند و در آن
سال نیز همچنان باشند دلالت کند بر کمال سعادت مدلولات آن
دلیل و اگر نحس و منحوس بوده باشند و در آن سال نیز همچنان باشند
دلالت کند بر کمال نحوست مدلولات آن دلیل و اگر در وقت
قران نیک حال بوده باشند و اکنون بدحال باشند و بقدر ضعف
و بدحالی منسوبات آن دلایل رنج داده و کاسته و نقصان رسند و اگر
در اصل بدحال بوده باشند و درین سال نیک حال باشند بقدر
قوت و نیک حالی راحت و فایده بینند و بصلاح باز آیند زیرا

و انکه

و انکه در اصل اقتضا کرده باشد چون فرع نیز با آن اتفاق کند
معنی ظاهرتر و استوارتر باشد و اگر مخالفت کند فرع با اصل در آن
چیز نقصان پدید آید یا در قوت کاسته شود و بفعل نیاید و ظاهرتر زمانی
برای این معنی انکاه بود که انتهاء برج قران یا طالع سال قران
بان برج یا بان دلیل رسد یا آن کوکب که دلیل بود سالخداه کردد
یا صاحب دور و چون معلوم کنیم که انتهاء آن دلیل که مطلوب باشد برج
قران یا باوتاد طالع مذکوره رسد ظهور تازه شدن آن چیز باشد
که اقتضا کرده باشد و وقت موجود شدن آن مواعید بود که در
اصل وعده کرده و بعد از تقدیم این تقدیم هرگاه که کوکب مستعلی یا مستولی بر جزو
قران یا طالع قران سالخداه کردد یا صاحب دور بود دلیل
قوت ملوک و اکابر باشد که در آن قران ظهور کرده باشد خاصه
بوقت تحویل نیز قوی حال باشند و سعود نظر کنند اگر زحل مستولی بوده باشد
و در اصل قوی حال دلالت کند بر عظمت و شوکت ملوک و اهل
آن دولت خاصه که درین وقت نیز قوی حال باشد و فراخی نعمت
و آسایش مردم بود خاصه که سعود بدو ناظر باشند و اگر درین وقت
ضعیف باشند و نظر عداوت مریخ ناظر دلیل اند و سلاطین آن دولت

باشد و رنج اکابر و حیرت خلایق و دلتنگی و تنگی و فتنه و قتل و حرب
و انواع محنتها و شفقتها باشد فاما چه در اصل نیز ضعیف بعضه باشد و اگر
مشتری مستعلی بعضه باشد در اصل و فرع نیک حال باشد دلیل ازدیاد دولت
و جاه صاحب دولتان باشد و رفاهیت و ایمنی خلایق و سهولت
معیشت مردم و سلامت جمیع اشیا رو اگر در اصل بد حال بعضه باشد دلیل
نقصان دولتها باشد و حیرتها مردم فاما چه در این وقت نیز ضعیف
گشته باشد و اگر در یکی قوی بود و در یکی ضعیف حکم بر توسط کنند و قوی
تر آنکه انتها باز با اصل رسیده باشد اگر جزو قران به برجی رسیده باشد
که کوکبی بوقت تحویل آنجا باشد از منسوبات آن کوکب یکی از
معارف اهل آن دولت را آسیب رسد چنانکه اگر مریخ بود از امرای لشکریان
و اگر زهره باشد از خواتین و زنان و اگر مشتری باشد از وزرا و اعیان
و اگر آفتاب باشد از ملوک و یا حکام و اگر عطارد باشد از اهل کتاب
و دیوان و اگر قمر باشد از فرزندان یا رسولان و یا عوام و اهل اشغال
و اگر کوکب مستعلی باشد بصاحب دولت آسیب رسد و در جمیع احکام
بهمین ضابطه باید کرد لیکن هر قران که بزرگتر باشد حکمش نیز
قوی تر باشد و چون انتها به دوم رسد و برج دوم مسعود باشد در اصل

و فرع

و فرع و ساکنان قوی حال و صاحب دور سعد و نیک حال خاصه
که موافق دوم طالع فرع باشد دلیل بسیاری دخل و کسب مردم و فراخی
عیش و وقوع معاملات خیر و رواج بازارها و معاودت مردم با ملک خویش
و سلامتی احوال خلایق و رسیدن غایبان و اگر مریخ دلیل بد حال
حال بر ضد این بود و چون انتها به سیم رسد و او مسعود باشد و با
کدخداه و صاحب دور نیک حال دلیل سازگاری برادران و خویشان
بود و کثرت نقل و تحویل بر وفق خاطر و حسن اعتقاد خلایق و کارها
را با نفع و میل مردم بخیرات و طاعات و مایل شدن بتحصیل علوم
و رونق ارباب علم و اگر بد حال باشد حکم بر عکس بود میان
خویشان بسبب حرمت افتد و اتفاق تلاقی بی اختیار و کارها
بی نفع خاصه که در اصل نیز بد حال بعضه باشد و چون انتها بچهارم رسد و دلیل
مذکوره سعد و مسعود باشد در اصل یا فرع بسیاری عمارت و زراعت
باشد و سلامتی نباتات و کثرت ارتفاعات و آنکه دیگر مردم در
اماکن و مساکن و آبادانیها و اگر بد حال باشند در اصل یا فرع دلیل
خرابی مواضع بود و فساد ارتفاعات و مردم بسیار جلا در وطن
نمانند و آفتها رسد از جهت بخس و نحس کنند و چون انتها به پنجم رسد

ودلیل قوی حال باشند دلیل بسیاری تولد و تناسل بود و آمدن فرزندان ۱۲۳
مقبل و رسیدن اخبار نیک و زیره و سرور دلیل جنگ و مصالحه و پیدایی
غله و کثرت سرور و نشاط دنیا و اگر بد حال بعد بعکس این بود
وچون انتها بششم رسد و دلیل نیک و حال باشند دلیل صحت خلایق
بود و صلاح بدن و رفتن بیماران و بسیار زنی ربع و تراورده و چهارپایان
و بیرون آمدن خلایق از غم و اگر بد حال باشند بعکس این بود
وچون انتها بهفتم رسد و دلیل نیک حال باشند دلیل بسیاری تزویج
بود و صلح و رغبت و موافقت میانه ازواج و شرکا و صلح میان
خصمان و رسیدن خلایق بمرام و مقصود خویش و اگر دلیل ضعیف
باشند حال بر خلاف این باشد و دیگر خانها را برین قیاس باید کرد
و در هر جا که انتها در رسد باید دید که از کدام مثلثه است بر حسب
طبیعت آن مثلثه احکام باید کرد مثلا اگر بادی بود در حالت
سعادت بادهای خوش وزد و شکوفه و میوه های بسیار بود و بیماران صحت
یابند و مردم مشغول فن اکل و فارغ البال گذرانند و اگر بد حال بود
حکم بر نقیض این باشد و دیگرها را برین منوال قیاس باید کرد و هرگاه
در جزو قران یا طالع سنه قران خسوف کلی یا کسوف واقع شود

بابها

بابها ازان دو طالع خسوف و کسوف افتد باید دانست که این قران
تحقیق شود با یکی از دو نحس بطرف رسد ملوک و سلاطین را مکروهات
رسد و ارباب آن دولت رنجور و خوار گردند و مردم را از جهات
رسد از هر نوع وچون و چون در وقت قران در برج و ...
چون انتها بدانجا رسد دلیل ازدیاد دولت و رفعت ملوک آن
دولت بود و ارکان اکابر و قواد کرام و حکم سهم السعادة نیز همین است
و اگر سهم الغیب بود و او مسعود بود دلیل اصابت تدابیر و آرا
کننده بود و وقوع عدل و انصاف بود در حکام و اگر منحوس بود
اظهار ظلم و ستم بود و در تدبیر خطا کنند و در آرا خلاف واقع شود
بیان دلیل احکام کسوف و خسوف بعضی را نند که خسوف و کسوف تحت
الارض را اثری نیست و نه تحت اثر آن اکنه از نور آن بواسطه انقطاع
نور اثر آن رسد آنرا زمینی تیغ مرکز که انبساط نکنند ازین نکنند و این
مذهب ... است که میگویند که شعاع کوکب تابع جرم اوست
و خطا ازینجا کرده اند و این طریق طریق فاسد است و خطا صریح
چه شعاع ... و تثلیثات نیز ترتیب مرکز قطع کنند حکم نزدیکتر
در عطارد که خطا است هرگاه هر آن باین اشکال متشاکل باشند

و جرم ایشان باتفاق جمهور قاطع و قاطع است پس هرگونه نوع
کوکب تابع جرم او باشد و از این جهت معلوم شده ایشان بدلالت
معرفت اند چنانکه اگر کوکب در طالع شخصی واقع شود یا در خانه طالع
شخص آنکس یا مولول آن خانه میباید بمضرت رسد و هم چنین در برجی
واقع شود منسوبات آن برج را آفت رسد خواه این تیغ شب
رفیع باشد و خواه بالای رفیع اما آنکه فوق الارض بود تاثیرش
ظاهرتر و حکمش عامتر خاصه که آن در وسط السماء باشد یا نزدیک
افق هم نزدیکتر بود از او در آن جانب بیشتر بود بعد از تو زایه
مقدمه در معرفت احکام محتاج شده ام شناختن فاعل و کیفیت
و کیفیت و مکان و زمان و مقطع زمان تاثیر فاعل آن کوکب بود
هر در طالع وسط کسوف و خسوف بیشتر بود یا منزله طالع یا برج
کسوف که خسوف بیشتر بوده هر جزو که در درجه طلوع او از افق
افتد یا آن درجه منتصف النهار رسد و از ثوابت زنهاره از
از علوی بود و از علوی زنهاره از سفلی است و فاعل مستقیم
قوی تر از فاعل رجع و فاعل را مدبر خوانند و اگر مدبر بیش از یکی
باشد آنکه قوی تر بود از آن مقدم دارند و دیگران را از شرکت

اوسازند

او سازند چنانکه در معرفت عزم گفته آمده شد و کیفیت فعل از مزاج
مدبر دانند آنکه اگر مدبر زحل باشد خلایق با مضرت رسد از گرسنگی
ظلم و تنگی و خوف و زحلیان استیلا یابند و الم رسانند و فی نفقات حبوب
آید و سرد گشتن هوا و تاریکی و بیم امراض رطوبی و فتنه در کوه یا بیابان
دور از نزع و اهل صحاری و ظاهر شدن افعال زحلی خاصه در فصل پر حاصل
باشد و اگر مشتری مدبر باشد مضرت کمتر رسد و خلایق طلب کنند
و بسیاری از معروف و نهی از منکر و وقوع دعا در عبادت و
مردم بوار الفت و تیز بکار احتساب و بسیاری عدل میان علما
و ائمه و منافقه در مذهب و توبه فساق و حبشی با دعا و انواع
و مصادف در ابواب و اگر مریخ باشد فتنها و خصومتها افتد
و دزدان و مفسدان غلبه کنند و لشکرها انگیزند و حرب قائم گردد و
و مرگ پدید آید و تبهای محرق و ظاهر شدن آتشها در هوا و خشکی
و اسقاط حمل و حیض و وقوع و محل او و آفت حیوانات
رتبی و اهلی و متاذی شدن خلایق از آنکه ان و اگر زهره مدبر باشد
فتنه کم بود و زنان فریب و حیله کنند
و طلب کنند و ناسازگاری از ازدواج و بیع

و طبیبان واگر عطارد مدبر بود مزاج متغیر گردد و اراجیف و دروغ بسیار
گویند و کتابها و نامهای مزوّر نویسند و بادها مضطرب جهد و زرق و حیله
بسیار کنند و شعبده و فن ظهور کنند و تهمت و خیانتها واقع شود
و بسیاری کذب و نمیمه و ناانصافی خلایق و هر کوکب که مدبر باشد که طغیه
و ببو و بنو بند استیلا نیابند و اما سعدین مدبر باشند که نیست شر و آفت کنند و کارها
بصلاح باز آید و اگر نحسین مدبر باشند آشوب و تشویش بالا گیرد و انواع
شر و خرابی و حرب و گرانی و ظلم و سبب تنگی و شدت پدید آید و اگر
یکی سعد و دیگری نحس ظلم و عدل و امن و آشوب و تنگی و فراخی و فرح
درش با هم آمیخته باشد و در امور روزگار اضطراب پدید آید و اگر یکی
سعد و دیگری نحس ظلم و عدل و امن و آشوب و تنگی و فراخی و فرح و غم
با هم آمیخته باشد و در امور روزگار اضطراب پدید آید و حالهای مردم
دیگرگون شود چون ماه از خسوف و آفتاب از کسوف بیرون آیند
هر کوکب که متصل گردند بمدلولات آن کوکب آفت و مضرت
رسد اما کسوف بذات مضرت رساند بملوک و سلاطین و فرمان
دهان و اعاظم و اماجد و آنچه منسوب با فتاب باشد و خسوف مضرت
مضرت رساند بحبلی و نواب و خواتین و زنان حامله و اطفال و اغنیا

و در نجزه ماه دلیل او بود خاصه که مدبر نباشد از نتیجه هر آینه مضرت
رز فرزان نیز ظاهر شود و علی‌الخصوص که تمام باشد خاصه در بروج آتشی و مریخ
و عطارد ناظر از قرانات نحوم یکی ظاهر شود آن دلیل شری عظیم و بلائی
جسیم باشد وقتی که روزگار مستعد فتنه شده باشد چون وقت قران
علویین یا نحسین یا مقابله ایشان یا نوبت تغیر دولتی یا قتلهای
عظیم افتد و پادشاهان را آفت و نکبت رسد و مملکتها خراب شود
و غارتها و تاخت و تاراج و بیماریها و حربها قائم گردد و قحط و ظلم
فوت گردد و آبها کم شود و خلایق آشفته حالی و پراکنده شوند نعوذ
بالله من ذالک اما فایل این مضرت مدلولات برج کسوف و برج
هر بر و طالع و سطر بریکی بود خاصه که از مثلثه باشند و آن صورتها از
صورتها تیغها یا حیوانها که یکی از ثوابت مدبر شده باشد از جانب گویند
درجه کسوف یا خسوف موافق درجه طلوع یا درجه ممر او باشد مثلاً
اگر در حمل واقع شود خسوف در حیوانات سم شکافته باشد و آنچه از مردم
و بدن و نبات و غیرها بدو منسوب بود و بیماریها در سر و روی بود
چون زکام و حصبه و تشویش دماغها و درد چشم و نقصان روشنائی
چشم و بابقیه بروج را برین قیاس کنند و میگویند که صورتها را خاصیتی که

بست علیحده چنانکه اگر ان کوکب ثابته مدبر باشد از کواکب صوری بود برج ۱۲۶
غیر آنچه برشمارد خرابی بقاع و فساد نباتات و آفت جانوران زمینی و زلزله
وخسف باشد و اگر از جانوران بحری بود و جنوبی باشد سیلهای خراب کننده آید
و بارانهای بی وقت و آفت حیوانات آبی بود و غرق شدن کشتیها
و رنج مردم دریا بار و کنار سواحل و همچنین بروج منقلبه نیز جداگانه
اثری هست چه ایشان اوایل فصول اربعه اند و هر فصلی را مزاجی
مختص هست اگر کسوف در حمل بود دلیل بر تشنگی باشد آفت
شکوفه و محصولات بهاری بود و تشویش از رعد و برق و بارانهای
نافع بود و اگر در سرطان بود فساد میوه ها و دخل تابستانی بود
و اگر در میزان بود آنچه در خزان حاصل آید بزیان آید و اگر در جدی بود
هر چه در زمستان آید تلف شود چون برف و باران سرطان و جدی خرابی عمارت حمل و میزان
خانها و بی رونقی ابواب آن باشد سرطان و جدی عمارتها و تمامی عالم و شهرها
خراب گردد و باز هر مثلثه را حکمی دیگر است در مثلثه آتشی فساد معدنها بود و جواهر
و فلزات و اندوه صیارفه و اهل معادن و شدت گرما و اندک باران
و ریگها در وقتی و رنج در چهارپایان چون گوسفند و شتر و بز و اسب و سباع
در مثلثه خاکی آفت [illegible] و درزراعتها و زیان عمارتها و قلت

ما کولات

ما کولات و ماهی و نزول خسف و زلزله و [illegible] در مثلثه بادی رحمت
خلق [illegible] و به کشتی ها و آفت حیوانات و طیور و شکار و جستن بادهای
زیان کار و انواع بیماریها در مثلثه آبی فساد آبها بود و رنج مسافران
دریا و آب داران و جانوران و جواهری که از آب خیزد و بارانها که
خراب کننده باشد و غرق کشتیها و آفت هوام و کیفیت مضرت بقدر
کمیت خسوف و کسوف بود یعنی اگر تمام گرفته باشد مضرتش عظیم تر بود
و اگر نیمی بود میانه باشد و اگر اندک گرفته شود ضررش نیز اندک تر بود
و ربع الزوال اما مکان تاثیر در ربعی بود که منطقه برج خسوف و کسوف
تعلق داشته باشد شهرها که به برج طالع وسط هر یک منسوب بود و مقدار
زمان تاثیر از ساعات ابتدا و انتها هر یک دانند چنانکه اگر در
کسوف باشد ساعتی را یکسالی و هر دقیقه را اثنی عشر روز شمارند و اگر در
خسوف باشد هر یک ساعت را یک ماه و هر دو دقیقه را یک روز گیرند
و معظم تاثیرات و زمان آن یعنی آنچه معظم تاثیر باشد در آن وقت ظاهر تر باشد
یا قوی تر مانند تغیرات هوا و بخارات این نقطه [illegible] است
بلکه آنچه حقیر مرتبه باشد زود در گذرد و آنچه بزرگ تر [illegible] است
در آن [illegible] از معظم زمان هر یک خوانند ظاهر گردد و سرعت

استخراج آن چنان است که نصف قوس النهار یا قوس اللیل را بر شش
قسمت کنند تا اجزاء ساعات مستوی آن روز یا آن شب بیرون آید
آنگاه ساعات هر یک را زمانه سازند چنانکه فضل میان مطالع و طالع
هر یک و مطالع جزو هر یک بگیرند دایر بود از ابتدای روز یا شب تا هر یکی
وقوع هر یک از آن اجزاء ساعات زمانه این روز یا آن شب قسمت
کنند تا ساعات مستوی بیرون آید از ابتداء آن روز یا آن شب تا زمانه
وسط هر یک از آن به دوازده نسبت دهند آنچه باشد از نسبت نصف منطقه
تا غیر مجاری مقدار باشد بعینه و اگر ساعات وسط هر یک را دایر کنند
و بطریق مذکور قسمت کنند و نسبت دهند شاید نوع دیگر بعد میان جزو
هر یک و طالع هر یک بگیرند و از آن قوس بعد نام نهند و صد و شصت درجه را
قوس کل بر نسبت که قوس بعد با قوس کل باشد نصف منطقه تا غیر زمانه
هر یک میان برد و اگر بطریق عمل خواهند که بدانند بحسب عمل رجوع
باید کرد به بیان الاحکام الصادقه اتصالات کواکب بر انواع است چون
قرانات و تسدیسات و تربیعات و تثلیثات و مقابلات اما قران
اگر میان زحل و مشتری بود از قرانات علویین خوانند و اگر میان زحل
و مریخ بود قران نحسین خوانند و اگر میان زهره و مشتری بود قران سعدین
خوانند

خوانند و اگر میان متحیره بود و آفتاب احتراق آن کوکب خوانند و اگر
میان نیرین بود اجتماع خوانند و اگر میان کواکب یکی از عقدتین بود
مجاسده خوانند اما قران علویین بحسب مراتب و شقاوت بر اقسام
است و ما صغری را که به هر بیست سال واقع میشود تقریبا الحال خواهیم
کرد و دیگرها را اگر عهده وفا کنند در کتابی که موعود است شروع بیان کنیم
ان شاء الله وحده العزیز اثر قران اصغر است که تازه گردانند دولتی را
بحسب بدلیل قران اوسط پدید آمده باشد یعنی شخصی از اهل آن دولت
والی گردد یا قوی گرداند حال انکسی را که والی باشد و این بحسب موافقت
و مخالفت ادله قران سابق را با دولت و ادله طالع آن صاحب
دولت و اگر موافق باشند دلیل ازدیاد جاه و دولت همان شخص باشد
و هر چه بود است و اگر مخالف باشند او را رد کنند و دیگری پدید آید
و طالعش موافق ادله قران باشد امکان دارد که در بعضی مواضع
ملکان ظاهر شوند و دعوی سلطنت و امارت کنند اما قوت و ضعف
و مدت و عدالت و صورت و سیرت هر یک مناسب کوکب مستولی
و متبرز و مستولی باشد اگر مستولی زحل را باشد و او بد حال بود صاحب
آن دولت ناتاب و مکذب و بنفس و ظالم و نفس و غادر و غافل باشد.

واگر مریخ با او بود یا ناظر خاصه بعداوت صاحب قتال و بی‌رحم و منتقم
و بدخواه و بداندیش بود و در مدت دولت او مردم در رنج و محنت
گذرانند و بر خلایق نامبارک باشد و آسایش از آن مملکت برود و دزدی
بود بر خلاف دیگر کوکب که در خانهٔ او باشد تا تدبیر خود او را دهد یا نظر آن کوکب
بوی متصل گردد ناحیه یا اقلیمی که بدان کوکب منسوب بود در تحت تصرف
آنکس درآید و ملوک آن ممالک را مسخر و منقاد امر خود سازد و بدعهدی
بد نهند و بد اعتقاد و بد آزرم باشد و پیوسته بفسق و خونریزی اشتغال نماید
و اشراف در زمان او خوار بود و بیمقدار گردند و ارذال و اوباش مرتبه
و معتبر گردند و انواع بلاها بظهور آید مناسب دیگر دلایل از اصل یا فروع
مانند بیماریها و تنگی و اگر زحل تنگ حال باشد و هم سعود بوی متصل بر جملهٔ
این صفات در وی موجود بود اما اکثر بفعل نیاید و کار بهتر باشد و از شر
باز ایستد اما اگر مشتری در قران مستقل گردد و نیک حال بود در مدت
آن قران هر که ظهور کند عادل و عاقل باشد و ممیز متمیز و منصف و نیک
خواه و رحیم و سلیم و عفیف و حنیف و مصلح و پاک اعتقاد و خلایق
در ظل دولت او آسوده و مرفه باشند و فراخی و ارزانی بود و انواع
راحتها بمردم رسد و اشرار را قلع و قمع کنند و ابرار غلبه کنند و غالب گردند

و با عزت

و با عزت و حرمت باشند و از همه باب ارباب فضل پدید آیند و ابواب
علم را رونق دهند و مردم بخیرات و طاعات راغب باشند و بیاعی
و شفقت و رافت در خلایق پدید آید و اگر ضعیف بود این حالها بر توسط
بود و آن دولت زود سپری گردد و باید که دلیل قران اوسط را با دلیل
قران اصغر تطبیق دهند بموجب آن احکام کردن و اگرچه در این روش
کار این طریقه نزدیک و مندرس است از زمانست نسبت ربط اما
قرا **تحسین** دلیل شر و فساد است خاصه آنکه در سرطان بود و دلیل بود
بر ضعف حال اهل ارا و لشکرها و اهل قلاع و جبال و گرفتاری این طایفه
و خروج مدعیان و تغلب ناکسان و مضرت رسانیدن بکار بردن و اشراف
و فتنه بزرگ پدید آید و حرکت سپاه و غارت و قتل و تلف اموال
خلایق و اضطراب حال سلاطین و بزرگان باشد و خون ناحق بسیار
در ره و خراب افتد خاصه در شهرهای که ببرج سرطان و مثلثات آن
منسوب بود و آفت نباتات و غلات از سوس و ملخ و در آخر مدت جماعتی
و سفلگان که خروج کرده باشند گرفتار و منکوب گردند و این قران
در خانهٔ هر کوکبی که واقع شود سبب فتنه آن کسان باشند که بدان
صاحب خانه منسوب باشند و این طایفه را نیز آسیب رسد و اگر این

تران که از قران علویین باشد یا وقت انتقال دولتی از شخص عظیم تر و ظاهر
تر باشد **واما قران اصغر** وان دلیل امن و آسایش خلایق است خاصه هرگاه که در برج
حوت واقع شود وآن دلالت کند بر سعادت و سلامت خلایق و ارزانی و فراخی
نعمت و صلح پادشاهان و رونق ارباب الرور آمدن حاجات مردم و صحت
بیماران و بسیاری آبها و خوشی هوا و سلامت کشتها و مردم دریابار و زیاد مال
جاه و حرمت اشراف و علما و اصلاح ذات البین و تولد و تناسل فرزندان
مقبل و کثرت بر ریاست دنیا و غلبه اهل حق و بسیاری ارتفاعات و نباتات
و رغبت خلایق بخیرات و مبرات و همچنین اگر در وقت تزلزل یا بنیاد یکی
ظهور دولتی اتفاق افتد در مدت آن قران وان دولت خلایق برفاهیة
الحال و فراغ البال گذرانند و عدل و انصاف بغایت باشد **بعد از آن قران**
دیگر کواکب است در بروج اثنا عشریه **قران کواکب در برج حمل** قران زحل
و مشتری در حمل دلالت بر زوال حال دونان و فرومایگان و قوت
اشراف و صدور و ظهور پادشاهان بزرگ و کینه در دین و آیین
نو تازه کنند و حادثهای نو پدید آید و نقصان جور و ستم و رونق
صوامع و مسجدها و بنیاد نهادن عمارتهای عالی دولتی و نوشدن ملکی و حرب
و ضرر در جانب شرق و اقلیم دوم **قران مریخ و زحل در حمل** دلیل کند بر فتنه

وحرب

و حرب در حدود شرق و اقلیم ششم و اجتماع لشکرها و خشکی دران ولایت
و تنگی طعام و فرو رفتن قومی و دست زدن الت حرب و بیماریهای
ردی و قتلها و لغزیدن سپاه و احراق مواضع و آفت کوفتن
و دور بند شدن راهها و خوف در مردم و ظلم و ستم بر رعیت و تاریکی
هوا و جستن رعد و برق **خسوف در حمل** دلیل کند بر رنج و بارندگی اگر
وقتش بود و رنج مطربان و زنان و مخالفت ازدواج و دشواری و صلح اهل
و طرب دبیران و تیرگی و کسادی لباس و عطریات **خسوف در ثور**
دلالت کند بر ضعف حال اهل دیوان و تجار و زرگران و نوشتن خطوط با رنج
و زر و بر و ضیافت در خلایق و کسادی بازارها و اراجیف و بیماری
و خنید و درخت بر ده و کوفتن آفت کشتها و رعد و برق و رها
و تفاوت در فضا و فساد در نعمت بر خلایق و نمیمه **خسوف در جوزا**
دلالت کند بر تباهی احوال عامه و رسولان و زنان حامله و اطفال و هلاکت
خاطرها و اخبار دروغ و بیم ارجه در توقف ماندن مهمات و ابر
و باران بی منفعت **خسوف در سرطان** دلالت کند بر استیلاء موت و دوا
رت خراج و وزرا و حجاب و اعیان و قوت حال اهل صلاح و جدال میان
خلایق بسبب دین و مذهب و فتنه میان امرا و اشراف و قصه

بزرگان وگرمی هوا ورونقش وعزت الت حرب وقتلها بروجه قتال
وبیماریها از حرارت واکثر تاثیرش در مشرق وعراق واقلیم سیم باشد
قمر ح درما دلالت کند بر کثرت نکاح وسازگاری ازواج وعفت
در زنان واهل طرب ومیل علما وانزواف لهو ولعب وطرب رای
براهل وراعتدال هوا وفراخی نعمت وتندرستی بیماران وکثرت
خیرات ورونق عبادت خانها قمر ح دل دلالت بر قوت تجار
واهل بازار واصحاب دیوان وظهور موحدان وارباب توحید
وتحقیق ودرستی در خلایق ورغبت مردم بعلم ورسیدن مسافران واخبار
خوش ووقوع معاملات بانفع وعلاج پذیرفتن بیماران واطهارضی
ودرست آمدن تدبیرها ورواج کتب وحساب وکتابت ودرره دیگر
بر صفا هوا قمر ح دل دلالت کند بر رونق حال عوام وسلامتی مسافران
ورسولان وامن راهها وخبرهای خوب وگشادگی هوا وآسایش وضع
حمل وابرهای معتدل وباران اگر وقتش بود قمر ح درما دلالت کند
بر بیماری نخست میان ازواج ووقوع طلاق وفراق وکثرت فسق
وزنان ورسولان زانیان وزانیات وبیماریها در زنان وسطربان
وابر وباران کم وطرب در اوباش قمر ح درما دلالت کند بر ساختی

الت حرب ورغبت مردم بفتنه وخصومت تجار واهل بازار وفوایتی
در زراعت وبر خواستن آواز دهل وغیره وغلا در تخمها وظهور کذابان
وسفها ورفعت عمال وکتاب واراجیف وخیانتها در مردم وغیبه
دزدان وطراران وقطع طریق وفتنه در مشرق ووزن درمهای قلب
ورعد وبرق قمر ح درما دلالت کند بر خصومت عوام وبیم زنان حامله
وگرفتاری رسل وقیام آلها ومخالفت ازواج ورنج اطفال وبیماری ارز
حصبه ودرجه وگرمی هوا قمر ح درما دلالت کند بر نیکی بازارهای مردان
وصنایع وتجار ورغبت خلایق بلهو وطرب وکثرت بیع وشری بزده
واقمشه وتجار وتاریکی هوا ورعد وبرق ورواج بازارها وجنگ وجدل
میان بازاریان ومخالفت میان زنان ومردان وبسیاری لواطه
قمر ح درما دلالت کند بر شادی عوام ورسولان وزنان حامله
وکثرت توالد وتناسل وباران ابتدای نافع واخبار نیک خاصه در حدود مشرق
قمر ح درما دلالت کند بر تیزی بازار قصابان وبیع وشری ودرره
وسلاح ونیک گشتن هوا وزیرکی در خلایق وبسیاری خنده وشنیده وطراری
قران کواکب در بروج قران مشتری وزحل در ثور دلالت کند بر بزرگی دهقانان
ودهقانان وارباب بیوتات قدیم وبسیاری زراع وآبادی عمارتها در جا

روی بکرلا نهد و بیم زلزله و فراخی نعمت و کساری برده و بیماری در گوسفند
و گاو و امن و صلح در جنوب ح رمل در آ دلالت کند بر ضعف حال
اهل سپاه و امرا و تشویش و قوت سلطان و آفت بدکاران و قتل
و قطع اعضا و تباهی غلات و نباتات و بسیاری کرم و ملخ و زلزله
و هراس مردم و رعد و برق و گرما در وقتش خاصه در اقلیم سیم ح ل
در آ دلالت کند بر عداوت میان بازاریان و رنج تجار و اهل
دیوان و اراجیف و تهمت و غم میان مردم و شکسته حال مسافران
و فساد مزرعها و بیماری دماغی و تفاوت زخفا و گرد و غبار و تاریکی
هوا و رعد و برق و گرما در وقتش ح ل در آ دلالت کند بر بسیاری
ابر و باران و سلامتی نباتات و گاو و گوسفند و اندوه زنان حامله و خنکی
هوا ح ل در آ دلالت بر بسیاری نعمت و سلامتی کشتیها و فرح و عشرت
در زنان و مطربان و طرب در وزرا و عمال دولت و ساختن زینتها
و کثرت سورها و نکاحها و صحت بیماران و خوشی هوا و امن و راحت
طریق و رونق ارباب آز ح م ط در آ دلالت بر سلامت
فضلا و اهل دیوان و تجار و رونق بازارها و دیانت در مردم و آمدن
قافلها و تجار از خوش و انواع کسب در علوم و حبتی بادها ح ل

دلالت کند

در آ دلالت کند بر فراخی نعمت و راحت دهاقین و آمدن
اخبار و رسل و بسیاری چهارپایان و قوت بزرگ زادگان و زنان
حامله و آسانی وضع حمل ح ع در آ دلالت کند بر بسیاری فسق و فجور
زنان و پدید آمدن دزدان و آفت انسان و بیماری مطربان و زنان
و کثرت بارندگی و تاریکی هوا و تفاوت زخفا ح مح در آ
دلالت کند بر اندوه تجار و اهل بازار و زیان در معاملات و ظهور گدا
یان و طراران و سرفتن جابجا و خبرهای هولناک و فساد مزرعها
و دواب و رنج عمال و متصرفان و بسیاری دروغ و تهمت و بدی
حال هوا ح رح در آ دلالت کند بر اراجیف و خبرهای دروغ
و رنج عامه و زنان حامله و آفت حیوانات و خصومت عوام با اهل
سپاه و تغییر هوا ح ه در آ دلالت کند بر رونق تجار و اهل بازارها
و فرح در معاملها و آمدن اخبار نیک و سلامتی زرعها و ارزانی و رسیدن
مسافران و فرح فضلا و ارباب دواوین و خشکی هوا و بادان نافع ح ه
ح م در آ دلالت کند بر سلامتی عوام و بزرگ زادگان و جمع آمدن
زنان و بسیاری دواب و رنج و شادی مطربان و شاطرگان ح م در آ
دلالت کند بر سلامتی مسافران و رواج بازارها و بسیاری عمارت و زراعت

۱۳۲ وخشکی هوا و تاریکی قران کواکب در برج جوزا قران مشتری و زحل در جوزا
دلالت کند بر ظهور علما و حکما و ساختن کتابها و نهادن اینها و مجتهدان در
این مذاهب و سعی مردم در طلب فضل و رواج علم طب و نجوم و پدید
آمدن مردم فصیح و جستن بادهای سخت و ضرر در کشتها و عرض رشتها و عجایب
و خروج خوارج و تحیر و غارت و مضرت خلایق و [illegible] امراض مهلک
خاصه در مغرب صح ل درجه دلالت کند بر تبه شدن هوا و بیماری
دموی و سودای و بر خواستن حرب و ظلم و جور و ستم و قتل مشاهیر و خشکی
هوا و بادهای مخرب و ظلمت هوا و آفت اشجار و غارت و خرابی
و دست بر آوردن بدکاران خاصه در اقلیم سیم صه ل درجه دلالت
کند بر ناسازگاری ازواج و محنت خواتین و خدام و دشواری وضع حمل
و اسقاط اجنه و اندوه ارباب طرب و باران و ژاله و منع صه ل
درجه دلالت کند بر کثرت اراجیف و تهمت و خیانتها و رنج عمال
و متصرفان و بیماری جوانان و کسادی بازارها و اندوه محرقه و بیم
از مرگ مفاجات و خصومت میان خلایق و گرانی طعام و فساد
و خشکی اشجار و جستن بادها و صعب و رعد و برق و کسب علوم ریاضی
و بدی حال اهل قلم و کردن سحرها و نیرنجها صه ل درجه دلالت کند بر تیرگی

هوا و ابرهای

هوا و ابرهای بی نفع و تشویش عامه و خشکی و بادها و بارانهای مخالف
و ضعف بازاریان صح سه درجه دلالت کند بر تنگی
امرا و وزرا و خصومت میان بزرگان و بیماری خاصه در اطراف و بطلان
رونق عبادتگاهها و بادهای گرم و تند و اراجیف و پدید آمدن
آتشها در هوا و [illegible] قتلهای ناحق و خیانت کتاب و مصادره
اغنیا و [illegible] صه ه ز درجه دلالت کند بر قوت اهل اسلام
و بسیاری خیرات و اجابت دعوات و راستی در خلایق و نکاح
های خیر و زادن فرزندان مبارک بها و طرب در وزرا و عظما
و جستن بادهای خوش و صحت بیماران و کثرت طعام و بارندگی نافع
و سعادت زنان صه یه درجه دلالت کند بر رونق تجار و اهل بازار
و میل مردم بخط و بلاغت و علاج [illegible] امراض و سلامت مسافران
و جستن بادهای خوش و فرح ارباب دواوین و اهل فضل و اظهار
حق و نوشتن فتنهای راست و خوبی اشجار و اطعمه و باران نافع مفید
صه یط درجه دلالت کند بر آمدن خبرهای خوش و طرب و صلح ملکی
حال زنان حامله و بارندگی و بسیاری نعمت و گشایش هوا صه ح
درجه دلالت کند بر رنج مطربان و فسق و فجور در خلایق و غلبه زنان

و آفت اشجار و بستن لقاحهای بار رغبت و اسقاط اجنه و مخالفت
ازدواج و دشواری بدکاران و بیماری زهره دیان و بارندگی ه یح درج
دلالت کند بر تنگی خلایق خاصه در دبیران و متصرفان و تاجران
و اهل فضل و بیماری جوانان از صرع و سرخ باد و حصبه و فساد درختها و غلات
محترقه و نا ایمنی راهها و جستن بادهای زیان و کثرت لواطه ه رح درج
دلالت کند بر بدی حال حرام و کثرت فتنه و دروغ اراجیف
و خبرهای ناموافق و دلالت کتاب دار ه مه درج دلالت کند
بر رونق اهل دیوان و تجار و محترفه و امانت و دیانت در خلایق
و تملق و نشق میان زنان و امردان و سلامتی اشجار و اثمار و رفتن
بادهای خوش و رسیدن اخبار درست ه ره درج دلالت کند
بر کثرت لقاحها و توالد و تناسل و تشاوی در زنان و جستن بادهای
خوش و فرستادن نامهها و فرح اولاد ه ر مه درج دلالت کند بر
زد و در سو لدان و سبب قران و شادی عالی و متصرفان و جستن بادها
و مکر زنان و افزونی و نیز نجات قران کواکب در برج سرطان قران
مشتری و زحل در سرطان دلالت کند بر مخالفت ملوک و سلاطین و فرو
رفتن قومی و غلبه اشراف بر اراذل و علامت دما قتل و بیران

واف

و آفت کشتها و بزرگ شدن ناک ان و شدت گرما در وقت
و خرابی جاییها از آب خاصه در سواحل شمالی ه ح لـ درج دلالت کند
بر فتنه عظیم و غلبه کردن مردم سفله و زحمت بزرگان از دونان
و آفت بدکاران و فساد سفینها و خرابی و غارت در فارس و ارمینیه
صغری و بابل و آفت نباتات از ملخ و در دریا و بلدی گران سیاه
و جمع آمدن لشکرها در آن مواضع و انواع تلخی ه ه ل درج دلالت کند
بر اندوه خاتونان و فرزندان و اهل طرب و غلبه کردن آبها و قوت
راه زدن حال مردم دریا بار و رنج ارباب دیوان و تاریکی هوا
و شکستن کره و بسیاری آبها ه قمر ل درج دلالت کند بر اندوه زنان
و مال داران و کدورت هوا و سرما اگر وقت بود و دلالت عوام
و خیانت دلالان ه ح ی درج دلالت کند بر خصومت میان
امرا و وزرا و زحمت مسافران دریا و ترحم ملوک و اکابر بر محبوسان
و حرکت نمودن اشرار بر ابرار و مغلوب و مخذول گشتن ایشان و نقصان
آبها ه ه ل درج دلالت کند بر سعادت بزرگان و اهل لشکر و فرح در
خلایق و فراخی نعمت و بسیاری طرب در زنان و شادی وزرا و قضات
و علما و صحت بیماران و ارزانی و سلامت مسافران دریا و خلاصی محبوسان

ه م ل درج
دلالت کند بر اراجیف
و ضعف دزدان و نرمی

وطلوع سرطان ومیغ کویان وبادهای خشک هر رب درجه دلالت کند
بر بسیاری آبها وبارانهای مفید ورسیدن مسافران دریا وفرح زنان
وبزرگ کردن بر مردان ولشکرهای خروج وگرانی جواهر ابا هر ج
در ج دلالت کند بر بازی زنان ومشغول شدن بعمل بد وسقوط
اجنه وبیماری زنان مطربه وبارانهای سخت وابتلا رگها وتاریکی هوا
هر ج درجه دلالت کند بر بسیاری اراجیف ودروغ وفتنه خذلان
راهها ودست بر آوردن دزدان وفسای سفینها وسستی عصاب
وطلوع عقرب وزرافان وبرگشتن آبها ودنج رها وسختی تجار واهل
بازار هر ع درجه دلالت کند بر دشواری وضع حمل وفساد آبها وتیرگی
هوا وول مشغول عوام الناس بهراس دردم هر ه درجه دلالت کند
بر رسیدن مسافران فاسقه از دیار ورونق غواصان وملاحان
وبارندگی وخنکی هوا وطرب در خلایق هر ه درجه برفرح زنان
ومطربان وجمع آمدن ایشان در سورها وحجت خلایق ودر اهل
کارها با سلاح واضطراب رنگ وبارندگی هر ه درجه دلالت کند بر ازدیاد
عوام وتیزی بازارها وخواندن نظم ونثر وحکایات وحرکت رسولان
وکشتیها قران کواکب در برج اسد قران مشتری وزحل در اسد دلالت کند

وطلوع

بر ظهور پادشاهان از حد مشرق واقلیم رابع وانتقال ملک وبنیاد رسمهای
غریب وبسیاری رفتن وتاختن وغلبه کردن سباع ومیل خلایق بصید
ودوستی وحش وتفاوت نرخها وعدالت بزرگان هر ج ل درجه
دلالت کند بر فتنه وآشوب در مشرق ورفتن جابجا ومخالفت
بزرگان ونهب وغارت وظلم وستم وحرکت لشکریان وشدت
گرما وبسختی رسانیدن موذیان انسی ووحشی واستیلا حدت وحرارت
برمزاجها هر ه ل درجه بر بیماری زنان ومغنیان وآتش حرارت
وبیم زنان حامله ومیل خلایق بفسق وفجور وکسادی زینت هر ه د
درجه بر بسیاری اراجیف وفتنه میان خلایق ومیل نمودن بجار راستی وعکس
ومکر اندیشیدن در حق یکدیگر واندوه تجار ومحترفه وازرده شدن
از بزرگان ودردها وظلمت هوا هر ل درجه بر اندوه عوام وبیماران
ودشواری وضع حمل وتاریکی هوا در توقف ماندن کارها هر ح درجه
بر مخالفت میان اکابر وران سپاه وقوت اهل صلاح وقصد ارباب
عمایم وبیماریها از حرارت وخون فاسد هر ه درجه برامن وصحت
خلایق وبسیاری درم ودینار وطرب در اکابر واعیان وعزت
اهل طرب وبسیاری سورها ورونق دار العقضاء واعتدال هوا هر ا درجه

بر رونق احوال محترفه و قوت دبیران و تجار و ما ظهر آمدن اهل فضل در ١٣٥
مجلس اکابر و جستن بادهای گرم و شدت گرما و صفای هوا حمل ید درجه
بر تجار و تمتع میراورندن میل بزرگان و بزرگ زادگان و سلامتی قوابل
و درستی فندین حمل و درجه تاریکی هوا و طرب در اهل سپاه و مخالفت
ازدواج و حرارت در زنان و کودکان و میل نمودن باشغال ناپسندیده
و بدنامی خدام و محارم و اهل غنا و ادبار حمل ط درجه بر گرما و خشکی
هوا و بسیاری تعب و اخبار و سموم و اراجیف و حیرت در خلایق و فساد
معادن و عرضت الات حرب و شور و بیماریها حمل ی درجه
بر ابر و نم و بیماری زنان و حامله و بدی هوا و آفت رسولان و [illegible]
بر غضب زن میان زنان و امردان و اعتدال هوا و میل خلایق بفسق و فجور
و تبرز بر بازارها حمل یا درجه دلالت کند بر تجار و باران و رجوع آمدن زنان
و مطربان و رفتن عوام تفرج صحرا و حرکت رسل و رسولان و زیادتی
آبها حمل یب درجه آمدن کاروانها و بسیاری معاملت و رواج بازارها
و فقر عامه قران کوکب در برج سنبله قران [illegible] در حمل در سنبله دلالت
کند بر آفت زرعها و خرابه جایها و بیم زلزله و حرب و آشوب و تازه
شدن دولتی و تغییر در امور ممالک و [illegible] در قحط و خشکی و بیماری

حمل ل درجه
دلالت کند بر فساد و نباتات و زلزله و خرابه قلاع و خشکی هوا حمل لا
درجه بر اندوه زنان و مطربان و مخالفت ازدواج و شدت گرما و خواری
لباس و حریر حمل لب درجه بر غضب اهل دیوان بر دهاقین و فروشندگی
بازارها و اندوه تجار و عاملان و اراجیف و غم و شدت میان خلایق
و گرما و تفاوت نرخها حمل لج درجه بر خشکی هوا و زنان و اهل
و [illegible] مسافران و درشتی عوام و اراجیف حمل لد درجه
بر اندوه و آزار و اعیان و ناسپاسان از اشرار و اهل سپاه و استیلای
حرارت بر مزاج ایشان و فساد اطعمه حمل له درجه دلالت بر تنگی
غلات و نباتات و عمارتها و صلح میان مردم و میل علما و قضاة
بطرب و نشاط و اعتدال هوا حمل لو درجه دلالت کند بر قوت
حال اصحاب دیوان و عاملان و تجار و اهل بازار و آمدن خبرهای
نیک و جستن بادهای مفید و سلامتی کشتیها و رونق ابواب [illegible]
بازارها و در آشتی در مردم و حق پرستی حمل لز درجه بر رنج عوام و امی
رئیسها و بسیاری عمارتها و شهوت زنان و اطفال و تلف شدن اغذیه
و اندوه زنان و مطربان و بیماری در این طبقه و تاریکی هوا حمل لح
درجه بر استیلاء حرارت بر مزاج و نخوت اصحاب دیوان

باارباب سلاح وغلبه کردن عوام واراجیف ودزدیها ومکر وحیله در خلایق
وبدگشتن هوا هـ یح درجه بر فسق زنان ومطربان وبسیاری رنج اسهال ورنج
مستوران وخصومت عوام هـ یه درجه بر تعلق وتعشق میان
زنان وامردان وساختن نیرنجات وبکار داشتن عطرها وبخورها
وبسیاری ضحک ومزاح در خلایق وظهور مسخرگان وتغیر هوا
هـ ک درجه بر عروسیها وجمع آمدن زنان ومطربان وبسیاری نغمات
ولذات وشادی عوام هـ کا درجه بر رواج بازارها وکثرت معاملات
وآمدن کاروانها ورسولان ومیل مردم بحکایات واخبار ونرم درهوا
قران کواکب سبعه در برج میزان قران مشتری وزحل در میزان دلالت کند بر
قوت احوال دهاقین وگرانی غلات ورونق خاندانهای قدیم
وتجدید دولتی با ملتی وتغییر اوضاع واخلاق خلایق وظهور مردم فصیح
ودانندهٔ الحان واصوات وبسیاری بادها وباران هـ ل درجه بر فتنه
در جانب مغرب وبیماریهای خطرناک وآفت لشکریان وبدکاران
وظلم وستم وفسادها ودرفتنها وقتل ودزدی ورسمها اگر وقتش بوده
هـ ل درجه بر طرب وشادی در اهل رستاق ودبیران وبالا گرفتن زنها
وموافقت ازواج ورونق مطربان وکثرت استعمال اوتار ومزامیر

وشدت رها

وشدت رها هـ ما درجه بر اراجیف ومنافرت زنها وخصومت
میان عوام وبیماری مردم ضعیف واظهار باطل وفسادی که بنجار روانده وعطار
یان وتغیر هوا درها هـ لب درجه بر ملامت عوام وزنان حامله وبسته شدن
راهها وتیرگی هوا واراجیف وغربت خلایق هـ لج درجه دلالت کند بر ضعف
حال اهل سلاح وقوت وزرا واسراف وتغیر هوا وبیماریها لنگی وتحلیل
هـ لد درجه بر کثرت جمعیت وزرا وامرا بنعمتها وعدل در طعام ومعاملات
در خلایق ووقوع نکاحهای خیر وصحت خلایق وسلامت خوانین وورود نعمتی
اهل طرب وبازارهای مغنیه هـ مه درجه بر آمدن خبرهای درست ودرستی
ودوستی وزرا با اهل دیوان ووصلت بارهای سخت وعلاج بیمار رفتن بجا
ران واعتدال هوا هـ مو درجه بر کثرت فسق وفجور ومیل مردم وزنان
بافعال ناپسندیده وخصومت ازواج واظهار راجیه وبیماری مطربان
وامطار وباران وتاریکی هوا هـ یح درجه بر اندوه عمال ومتصرفان
وارباب دیوان واراجیف ورنج تجار واهل بازار ورعد وبرق
وبادهای تند واظهار سخنان بیهوده وبدی هوا وبیماری وخیانت
وحیلت در مردم هـ یح درجه بر رنج زنان حامله وکیسه داران ودرماندن
مستوران ورسولان وآفت طرق هـ مه درجه بر قوت حال دبیران

و فاصلدان ونشاط در این طایفه و دوستی میان زنان و امردان و رواج
بازارها و فرح تجار و مسافران و تغییر در هوا هـ ره درقـ بر طرب
در زنان و آراستن مجالس و وقوع سورها و رسیدن مسافران هـ ره
درقـ بر رغبت زنان به فتنه و فسوق و حرکت مسافران و اجتماع
عوام و گفتن محالات و باریدن تگرگ و سرما قران کوکب در ربیع قران مشتری
و زحل در حوت دلالت کند بر پدید گشتن کار رفتن و ملکان و توفیق
حبشی بر بزرگان و انتقال دولت از خاندانها به خاندانها و پدید آمدن
ملکی بزرگ و دیگرگون شدن رسمها و فرو رفتن بسیاری از نامداران
و برخاستن فتنه و حرب در اطراف عالم و خرابی جاها به آب و غرق شدن
کشتیها و خروج لشکرها و نهب و غارت خاصه در شمال و وسط اقلیم رابع
هـ د درقـ بر بیماری و مقاتله و فرو رفتن ملکی ذوالقدر و برخاستن
آشوب بزرگ و انتقام بر خادیم خویش و زیان خلایق و ریب نابا
کان و غلبه کردن دزدان و غرق شدن کشتیها و دشت براوردن دزدان
و فساد آتشکدان و خرابی از سیلها هـ ده درقـ بر آفت زنان زانیه
و گرفتار شدن دزدان و [illegible] از باب رود و رود و شدت سرما و خرابی
سواحل و تلف زرعها و ابرهای غلیظ هـ یط درقـ بر تشویش اهل بازار

و دواوین و دیگر وزیران خراسان و کسرها و یخ بستن و برف و اراجیف
و بسته شدن راهها و گرانی از جمله هـ ره درقـ بر گرفتاری سلف و محبس
در توقف ماندن مهمات عوام و وبا بنای طاعون و تاریکی هوا هـ ح
درقـ بر غلبه کردن امرا و اهل سلاح بر وزرا و اشراف و قوت گرفتن
و باریدن تگرگ و تلف اموال خلایق هـ ط درقـ بر بسیاری باریدن و حرب
در وزرا و بزرگان و اهل علم و سلامتی مردم در بهار و توبه فساق
و اختیار هـ ی درقـ بر افراط بادهای خشک و باریدن و خلاص محبوسان
و سلامتی قران در بهار و رونق بازارها و اخبار راست هـ
یا درقـ بر استوار شدن وضع حال و از غم خلاص شدن زنان و عوام و ظلم
ظلم و ستم و باریدن هـ یج درقـ بر کثرت باران و برفها و فاش گشتن فسق
و فجور خاصه در لشکریان و مردم ناپاک و سقوط اجنه و علت در اطفال
تناسل و ناله مفلسان هـ یج درقـ بر خوف خلایق و ظلم بر اهل حرب
و فساد کشتیها و ابرها و کثرت لواطه و مکر و عذر و گفتن دروغ و تهمت
و خیانتها از همه نوع و بد گشتن هوا هـ ید درقـ بر اندوه زنان و بیماری
و خصومت از ازواج و محبوس عوام و ناله ایشان از بدکاران و ستمکاران
ران هـ یه درقـ بر کثرت فواحش و چرکین زنان و [illegible]

اردان و رونق خماران و مقمران و رسیدن مسافران دریا و بارندگی
سخت ه ره درج بر بدی حال اهل خمر و زمر و آفت فالتغان
و زیادت شدن آبها و کره و بلاغت زنان حامله ه ره درج بر گفتگوی خلایق
و درماندن مسافران و رسولان و تیزی بازارها و اراجیف و بارندگی و رعد
سخت قران کواکب در برج قوس قران مشتری و زحل در قوس دلالت
کند بر ظهور شخصی که سخن از اعجاز و نبوت کند و شریعت نهد و مردم را
بحق دعوت کند و از علم تعبیر آگاه باشد و مردم جوان بد و رغبت نمایند
و طایفه مفقود کردند تا طایفه موجود شوند و تغیرات عظیم پیدا آید در
امور دین و ملل و تبدیل در صفات و تفرق مردم و وقوع حادثها
بوالعجب و امر غریب ه حا درج بر قائم گشتن حربها و فتنه و لشکارها و
انواع ملحمه و اندوه معارف و نهب و غارت و قتل و آفت
اهل و اهل سپاه و تعذر آبها و وقوع امراض حادثه ه یا درج
بر تشویش خاطر زنان و مطربان و تلف شدن اجنبه و تغیر و کدورت
هوا و منازعت ازواج و کسادی لباس و شدت سرما ه یب درج
بر نکبت دیوانیان و تجار و حرفا و اراجیف و کم شدن نقد و دوستی
بازارها و نوشتن خط مزوره و گفتن محالات و ظهور مردم منافق

وکذا آب

وکذا آب و شعبده و مهره و به گشتن هوا و خنکی و بازار ولایه کارها و بیماری
جوانان و اندوه خلایق ه ید درج بر ضعف حال عوام الناس و زنان
حامله و اندوه و بیم داران و مسافران و سرما اگر وقت بود ه یه درج
بر بسیاری مجادله در علم و خدمت اعیان و اشراف با اهل حرب
و غالب شدن بزرگان بر مالکان و کردن و قتش ه یط درج بر گزشت
تزویج و تزویج و رغبت علما طب و صلح میان خلایق و صحت
بیماران و بر آمدن مهمات و توبه بدکاران و بارندگی نافع ه ک درج
بر رغبت مردم بعلم و ادب و شادی اهل حرفه و تقرب اهل دیوان بوزرا
و گفتن سخنان حق و گشتن نرخها و اعتدال هوا ه کا درج بر بسیار و وضع
حمل و مصالحه میان مردم و سلامت مسافران و خلاص محبوسان ه کب
درج بر پریشانی ازواج و طرب اهل سلاح و رعد و برف و تلف شدن
جنین و رغبت زنان بکارهای ناپسندیده ه کج درج بر علامت بیماری
و بی‌سامان و ارباب فضل و کسادی بازارها و ستم بر رعیت و رغبت
مردم بمواظبت و تزویر باراستی در خلایق و اراجیف مردم و تغیر درجها
و بیماری از بلغم ه کد درج بر رنج خاطر عوام از اهل سپاه و محبوسی اهل
حرب و مس و شغلی کارداران ه که درج بر فراغت خاطرها و رونق

گاه تر و حرف وحمت وعشق بازی میان زنان و امردان در ه درج ١٣٩
بهلاهتی سافران وفرش دل رسولان وصلح عامه وفتح عاشق امردان
وبارندگی وسرما در یه درج بر برودت هوا وبارندگی وترقی ودر رسولان
وسازان وآمدن اخبار نیک شدن دران کوکب قران زحل ومشتری
در ط دلالت کند بر تغییر دولتها واحوال عالم وزرگ شدن
[illegible] ده [illegible] ودوستی مردم [illegible] بر ا
در بناهای محکم وحصارهای استوار در خرابه وحشت واراجیف
وزیادت شدن خرابات [illegible] مغفلت بارندگی در ح درجه
بر قوت امرا واهل حرب [illegible] رعیت در رفتن اهل [illegible]
بصحت فقرا ورغبت [illegible] جرئت نمودن ارباب بیوتات
قدیمه [illegible] بعضی [illegible] هوا وآفت [illegible] می
در کا درجه بر نشاط اهل لهو وطرب وبدی احوال خواتین و[illegible]
وضع حمل [illegible] از رواج [illegible] ابرهای سیاه
وشدت سرما وبرف [illegible] در کب درجه
بر شدت سرما وبرف [illegible] اراجیف [illegible] در قلایق
[illegible] بازارها وتنگی طعام ودل مشغولی اهل حرف ودیوان وتجار

برگرفتاری

در کد درجه
بر گرفتاری رسولان وجاسوسان وتوقف سافران وبدشدن راهها
وقوت سرما در وقتی وضعیت عوام وظلمت هوا در کو درجه
بر ضعف حال وزرا وعلما واختلاف وبیماری وعلت در این طبقه
در بخیلان از امرا واهل سپاه وقوت [illegible] ومردم قلاشی وفجور
[illegible] در کز درجه بر اصلاح پذیرفتن کارها [illegible]
وبیرون آمدن از اندوه وصلح میان ازواج وبازایستادن آنان
از بدیها وتوبه بدکاران وتنگ شدن کارها واعتدال هوا وایمنی
راهها در کح درجه بر [illegible] ورواج بازارها وغلبه [illegible]
[illegible] وقوت حال امیران ومتصرفان [illegible] در کط
درجه بر مخالفت عوام با حاکمان [illegible] در میان
ایشان [illegible] وحرکت سافران در ل درجه بر فتح
در اهل صلاح [illegible]
[illegible] در لا درجه [illegible]
[illegible]
[illegible] ضعف [illegible]
در لب درجه [illegible]

مسافران و دشواری مرض حمل قمر به درجه بر رونق تجار و اهل بازار و خرمی
راحت و نشاط در خلایق و میل نمودن با اعلام و کردن سجها و عشقبازی
میان زنان و امردان و گرما و برف قمر به درجه بر قوت حال
عامه و مسافران و صلح میان خلایق و گرما و باران و کمی شدن گرانی
قمر به درجه بر تیزی بازارها و بسیاری بیع و شری و شدت گرما و باران
و منفعت تجار قران کواکب در برج دلو قران مشتری و زحل در دلو دلالت کند
بر حرب و فتنه و قصد کردن بزرگان یکدیگر را و فرورفتن قومی
در آمدن طایفه و بزرگ شدن دونان و سبب گمانیدن به بزرگان
و ملوک پادشاهان و تغییر در سیرتهای مردم و رسم قران در برج
شک و دلیری نمودن اکراد و خشم و خرابی بیابان و آفت پیران و دیبا
ها و بیماریهای خونی و برای در مردم و فرورفتن ملک نامی از
خاندان قدیم قمر در بر جنبیدن نشاط پیران و کشتن دزدان و سورها در
اهل رستاق و کوه با بیابان و بیرون رفتن میان ازواج و ملکهای بدرغبت
و شدت گرما و جلبید قمر در بر کثرت اراجیف و بدی هوا و کم
و کساد بازارها و ملامت تجار و محرقه و خیانتها و پریشانی مردم از
انواع قمر در دلالت کند بر خوف خلایق و بیم زنان حامله و زحمت

مسافران و ظلمت هوا و برگشتن آبها قمر در بر مخالفت امرا و وزرا
و بیماری قضاة و ائمه و آفت یکی از مشاهیر و بد شدن هوا و بادهای بی منفعت
و خراب کننده و همت بزرگان قمر در بر صفای هوا و فرح در علما
و اشراف و دولت زنان و رونق مطربان و جستن بادهای خوش و صحت
خلایق و بر آمدن حاجات و فراوانی طعام قمر در بر کثرت
بادها و شدت گرما و اجتماع اکابر و فضلا و مباحثه در علوم و امانت
در مردم بازارها و فرح تجار قمر در بر فرح عامه و عفت در زنان
و کثرت خیرات و ساعات و سلامتی مسافران و صفای هوا قمر
در بر بسیاری باران و گرما و بیماری زنان و فتنه و مخبر اوباش
و سقوط اولاد از ارحام قمر در بر جنگ و بانگ میان مردم و خرابی
از رعیت و ستم بر خوف و اطلاق عجز و همت بر یکدیگر و ظهور مردم
خاین و تمام و اندوه عمال و تجار و برگشتن هوا و گرما قمر در بر زحمت
مسافران و بسته شدن راهها و گرفتاری جاسوسان و اندوه زنان و
و بیماری عامه مردم قمر در بر رونق تجار و اهل بازار و طرب
در عمال و درستی میان زنان و امردان و سختی گرما قمر در
بر سلامتی مسافران و زنان و شادی عوام و باد و دمه و گرما قمر در

حه د درآب بر بادهای تند و سرمای گوناگون و کردن نیرنجات و افسونها و حرکت
تجار قران کوکب در برج حوت و ان مشتری و زحل در حوت دلالت کند بر بسیاری
آبها و آفت حیوانات آبی و تغییر در ادیان و دول و خروج سلاطین و خرابی
جابجا باب و شقوق صحبتی سلطان و خطر سلطان و فتنه و خلاف میان
ملوک حه د درآب بر حرب در طرف شمال و جوشیدن دریا و غرق
کشتیها و سیلهای بی قدر و بارانهای مخرب و آفت حیوانات آبی و تنگی
و خشکی کنند به یکدیگر شوامه حه ل در آب بر ریخ خواتین و فن دهان و اهل طرب
و شدت رماه و دشواری وضع حمل و کشتی و قاش و در دل مشغول ملدیق حه
ل درآب بر بسیاری اراجیف و نقصان آبها و اندوه و علاق و تجار و مردم
بازار و اهل فضل و کسادی متاعها و تنگی رمانها و وقوع رماها حه ل دریا
بر اندوه عامه و مسافران و زنان در برگشتن آبها و تاریکی دریا اگر وقت
بود و تشویش حالداران حه ح د درآب بر استیلای حدت و حرارت بر مزاج
ائمه و اشراف و مخالفت اهل صلاح با معارف و اعیان و غالب شدن
اراذل بر اشراف و توبه فجار و امر و معروف و رونق احتساب حه
د درآب بر این دفع اعنت خاطرها و وقوع جنگها فاتحه میان کحال
داخلا و فراخی نعمت و کثرت خیرات و بارانهای نافع و سلامتی کشتیها

دو نشستی

دو نشستی نیرنگ و رونق ابواب البر و نگاهبانی خیر و نیکی علما
و قضاة و رغبت مردم بعلم حه ح د درآب بر ترحم و زنها و نکاح بر عقال
و اهل بازار و فضلا و خلاص این طایفه از اندوه و بادهای نمناک
و بارندگی و سلامتی مسافران دریا و میل مردم بتوبه و صلاح و ایمنی و فرا
و ارزانی نعمت بر زیاده آبها و سلامتی کشتیها و دیانت عوام و رغبت ایشان
و توبه بدکاران حه د د درآب بر مرگ زنان بر مردان و وقوع نکاحها
و بسیاری بارندگی و ریخ مسافران دریا و نعمت بر خواتین و مکی ریم و بجای
این طایفه حه ح د درآب بر بدی حال متصرفان و تجار و اهل بازار و سلطان
چرتها و بسیاری خیانت و تهمت میان خلایق و اراجیف و بادهای
سخت تند و آفت حیوانات آبی و غرق کشتیها و تغییر هوا حه ح د درآب بر ریخ
مسافران و آفت کشتیها و بسیاری تجار بتیره و در میان زنان و مکروه
عوام حه مه د درآب بر موافقت میان زنان و محبان و اهردان و رونق بهلوانها
و رغبت مردم بلهو و لعب و آمدن خبرهای نیک و بارانهای منفعه
حه ره دریا بر جمعیت میان زنان و محبان و رونق عوام و مسافران
دریا و باران نافع و تهنیتها حه ه دریا بر وقوع قضایای شرعی و اصلاح
ذات البین و بارانهای در وقت و زیاد شدن آبها و حریت تجار

واهل بازار **بیان احکام احتراقات کواکب در مثلثات** در وقت احتراق هر کوکبی که
بکوکب محترق متصل باشد مضرتی که از آن کوکب عاید شود مانند آنکه اگر
عطارد مشتری که سرایت کند در ابدان صحیح بواسطه قرب **احتراق**
زحل در مثلثه آتشی دلالت کند بر آفت ملوک قدیم و دهاقین و اهل صحرا
و اندوه اکابر و بیماری بیماریها از ... و خشکی هوا و نقصان معادن و شکوفه و فتنه در
مشرق و اقلیم رابع و فقد یکی از معارف و اگر مشتری بوی متصل بود مردم
ضعیف را نکبت رسد و سلامتی ... نقصان و ... و اگر مریخ بود حرکت
لشکریان و بیماری اهل سپاه و فساد نقود و ارباب معادن و آفت حیوانات
وحشی و بدی هوا و اگر زهره بود زنان را ملالت رسد و هوا سرد گردد و اگر وقت
باشد و کسادی زینت اگر عطارد بود اهل دیوان و تجار و محترفه را
مخاطره بود و انواع خیانتها و تهمتها بظهور آید اگر قمر بود قلت طعام و اندوه
عامه و زنان حامله و لغت شکوفه و رسولان و مسافران باشد **احتراق**
زحل در مثلثه خاکی دلالت کند بر سمت بزرگ و تنگی طعام و آفت حیوانات
نباتات و مخاطره زنان و دهاقین و فساد نباتات و کرما در وقت ...
اگر مشتری بود متصل بود فراخی طعام باشد خاصه که زحل در سنبله
باشد و مکروه قضاة و ائمه اگر مریخ بود تنگی و فساد نباتات و حیوانات

بود

بود و زلزله و ضعف سلطان و غلبه عیاران اگر زهره بود زنان و مطربان
ملالت رسد و کرما در وقتش و ارزانی اگر عطارد بود برف در زرعها بیفتد
و رفتن و اره دریاها و بلخ و اراجیف و زلزله اگر قمر بود سرما و تاریکی
هوا و ملالت عوام و رنج مسافران باشد **احتراق زحل در مثلثه بادی**
دلالت کند بر بیماری و موت و تنگی طعام و آفت طیور و اشجار
و فقد بزرگان و فتنه در مغرب و بادهای مهلک مضر اگر مشتری
متصل بود از اشراف القاب ... را نکبت رسد و ناچیز گردد و دیگر اشرار را
ضرر کند بود و اگر مریخ بود ملوک و امرا را مخاطره باشد و دزدان
غلبه کنند و فتنه قائم گردد و بعضی از سپاه گرفتار گردند و ظهور بدعتها
باشد و اگر زهره بود زیان زنان و مطربان بود و کرما باشد و اگر عطارد
بود اراجیف و بادهای ناخوش و مکر و تزویر میان مردم و زحمت کتاب
و فضلا و مضرت محترفه و هلاک یکی از این طایفه اگر قمر بود محنت
زنان و عوام باشد و محنت رسولان و مسافران بود **احتراق زحل**
در مثلثه آبی دلالت کند بر فتنه در شمال و عراق و کرما و آفت بلخ و غرق
سفینها و نقصان و زوال کرم اگر مشتری متصل بوی گردد فراخی باشد
و اهل صلاح غلبه کنند بر مفسدان و ملوک خراسان را آفت رسد

واگر مریخ بود حرب وقتل خیزد وخروج مردم مفسد وسختی ومنکوب
شدن این طایفه ونقصان آنجا واگر زهره بود ملالت زنان ومطربان
باشد وابرهای تیره وبارنده که دریا در وقتش واگر عطارد بود تشویش
در بابل وفارس ومحنت تجار واعمال وکساد بازارها واگر قمر بود از
سیلها آفت کشتیها ورنج مسافران وعزت طعام **احتراق مشتری**
در مثلثهٔ آتشی دلالت کند بر نکبت اعیان واشراف ومصادره
توانگران وکیسه داران وخصومت ملوک وتلف یکی ازین طایفه
اگر متصل بود بزحل در زمین عرب فتنه افتد وآفت حیوانات
وبرده اگر مریخ متصل بوی بود در مشرق حرب وقتل خیزد وفنای
معادن وعزت آلت حرب ونکبت بزرگان اگر زهره بود آب
رسد بزنان واهل طرب واعتدال هوا وفراخی بود اگر عطارد بود
ملالت رسد بدبیران واهل دیوان وجنگ در بازارها وبسیاری
دعاوی اگر قمر بود تنگی کند بمسافران وبیم زانکه بت رسد وخوف
از نیمار رهها باشد **احتراق مشتری در مثلثهٔ خاکی** دلالت کند بر ملالت وزراء وسا
دات وقضاة وتالیف ارضغدان وهراس در حکام ووزراء اگر
متصل باشد بزحل در خراسان فتنه خیزد وگرانی ورنج گاو وگوسفند

وتنگی

وتنگی هوا اگر مریخ بود آشوب وحرب بود وظلم وحرکت سپاه وآفت
حیوانات وقلت طعام واگر زهره باشد فراخی نعمت بود وارزانی واندوه
زنان ومطربان واگر عطارد بود تشنیع اهل بازار وکساد وظلم وبره اگر
قمر بود عوام را ملالت رسد وبدی حال مسافران وزنان ودر بندها آن
راهها **احتراق مشتری در مثلثهٔ بادی** دلالت کند بر فتنه در مغرب وشام
وآفت ملکی عادل وپریشانی وزرا وعلما وبادهای سخت اگر زحل
متصل بود آفت درختها وبیماری خلایق وگرانی بود وبادهای مضر اگر مریخ
بود حرب باشد وقتل اشراف ونفاق میان اکابر وستم وتباهی سرمای
اگر زهره بود بد حال زنان ومطربان باشد ووقوع تلف چهارپایان خرد وا
فی وصحت بیماران اگر عطارد بود بادهای سخت جهد ورونق بازار قضا
وتلف بلی خلایق وخصومت مردم اگر قمر بود غوغای عامه بود وبا
رندگی وهلاک میان ارزان **احتراق مشتری در مثلثهٔ آبی** دلالت کند
بر اندوه علما واعیان وتوانگران ودریا وهلاک حیوانات آبی وسلامتی
مسافران دریا اگر متصل بود بزحل آشوب خیزد در شمال وگرانی ووحشت
بزرگان اگر مریخ بود حرب وخونریزی وغرق کشتیها وحرکت لشکرها
بود بعزم غارت اگر زهره بود بیماری زنان وکودکان وبارنده که

سخت وسرما در وقتش اگر عطارد بود تیزی بازارها بود ورونق عمّال وکثرت
خراجات وفراخی وارزانی. اگر قمر بود بارانها بود وآمدن مسافران خاصه
از دریا وصحت عامه **احتراق مریخ در مثلثه خاکی** دلالت کند بر آفت چهار
پایان خاصه گوسفندان وبز وآب واستیلای قلت وحرارت
بر مزاج ملوک واکابر وفتنهای بسیار. در جانب مشرق واقلیم رابع
وحرکت سپاه وشبیخون اگر زحل متصل بود مرگ تمام بود از معارف
وجور سلطان اگر مشتری بود آفت بزرگان بود اگر زهره بود باران
وفراخی واسقاط اجنّه وبیماری زنان اگر عطارد بود رعد وبرق
وصاعقه وفتنه قوی گردد واحتراق مواضع بود ودر هوا آتشها پدید آید
ورواج بازارهای سلاح وستور وبرده بود اگر قمر بود دلالت عامه بود
وتشویش مسافران وقطع طریق وغرق سفاین واندوه زنان حامله
احتراق مریخ در مثلثه هوائی دلالت کند بر پریشان حال امرا واهل سلاح ونابود
شدن قومی وحرب وفتنه در جنوب وشبیخون وخونهای بسیار. اگر
زحل متصل بود آفت گاو وشتر باشد وقحط غلّات اگر مشتری
بود گرانی زخمها باشد ومکروه حال اشراف اگر زهره بود بیماری زنان
وسطحیان باشد وسلامتی کشتیها وشدت سرما اگر عطارد بود سرمای

خشک

خشک کند وبیماری کودکان وحمّال وتجار ودبایهای حمل واراجیف وهموم
اگر قمر بود رنج مسافران وسرما بوقتش واندوه زنان وبیماری ونعمت
احتراق مریخ در مثلثه آبی دلالت کند بر خلل زرع وبیماری وتشویش
واراجیف در جانب شمال وخشکی هوا ومخالفت امرا وآفت بدکاران
واگر زحل بود ملکی فرو رود وبیماریهای وبالها پدید آید واحتراق جا
بیهای اگر مشتری بود آسیب رسد بمعارف وفساد درختها اگر زهره بود
بارانها آید بمبالغه ومرگ وزشتی وارزانی. فراخی وپریشانی. زنان وامردان
اگر عطارد بود بادهای تند وصاعقه وزلزله واراجیف واحتیاج
خلایق بمعالجات واگر قمر بود شبیخون رود ودریا ببندد مسافران ورنج
ورنج زنان حامله واندوه عوام **احتراق مریخ در مثلثه آتشی** دلالت کند بر جای
وحرب در بابل وفارس وارمینیه صغری وخلاف لشکرها وآفت
ملوک شمال وغرق کشتیها ونقصان آبها اگر زحل متصل بود شبیخون کنند
وخروج خوارج در فارس وخراسان اگر مشتری بود ابلها بسیار گردد
وایمنی واندوه علما وقضات اگر زهره بود بارند گیاهای بی اندازه بود
وسرما اگر دفعتی باشد وزیان زنان اگر عطارد بود بادهای تند خیزد
وخشک در بازارها واراجیف اگر قمر بود غلبه عامه بود وخرابیها از باران

ودرنحس قران افراق زهره در تثلیث دلالت کند بر بیماری زنان وفنان
وسلطانان ومردم ظریف وشریف در اقلیم پنجم اگر بزحل متصل بود موت
زهره وباران باشد وتنگی هوا وپلیدی شخصی نالکی واندوه عل ودمشم
اگر بمشتری بود نعمت بسیار شود وبارهای معتدل بسیار جهد وسلامتی
حیوانات بود اگر بمریخ بود آشوب باشد وبیماری بسوی وفتور زنش
وفتور اهل صلاح اگر بعطارد بود امورها شروع کنند ونعمت بهند
وتغییر سکه ودرها درد فتنش اگر بقمر بود باران ورعد وبرق اگر بسهم
بود واندوه عامه افراق زهره در مثلثه گی دلالت کند بر رنج
زنان وخواجه سرایان واصحاب طرب وزینت وفساد نباتات
وحیوانات وباران قوی وارزانی لباس وقماش اگر بزحل متصل
بود غلها تباه گردد وحیوانات را آفت رسد ودریاها خشک کند
واگر بمشتری بود اندوه مسافران وبزرگان واعتدال هوا اگر بمریخ بود
مخالفت ازدواج بود وآفت زنان وکودکان اگر بعطارد بود
سرها واراجیف منتشر اگر بقمر بود اندوه مسافران باشد وفساد نبا
تات وعصرت عامه ودرها افراق زهره در مثلثه بادی دلالت کند بر
وقوع امراض وکثرت بادها وتنگی هوا وبیع وشری ربه اگر بزحل

متصل بود

متصل بود بیماری سخت شود وآفت در غلها واندوه بزرگان اگر بمشتری
بود نعمت بسیار شود ونعمت برآید وقضاة اگر بمریخ بود خونها جایها
بود واختلاط اولاد از ارحام وآفت میوه‌ها اگر بعطارد بیماران علاج
پذیرند وبادهای خوش وزد ورونق بازارها باشد اگر بقمر باشد باران
آید وحرکت مسافران وسلامت عامه افراق زهره در مثلثه آبی دلالت کند
بر کثرت بارانها وآبها وطغیان آب وفساد حال زنان وحیوانات
زانیه وکثرت نکاحها اگر بزحل متصل بود غرق کشتیها وخرابی از
آبها وتیرگی هوا اگر بمشتری بود بارانهای مفید آید ونعمت بسیار گردد
وسلامتی کشتیها بود ونکاحهای بزرگان اگر بمریخ بود بارانهای بی‌نفع
آید ودرها وعجائب اهل دریا اگر بعطارد بود بارانهای سخت آید وحرکت
مسافران بود وخصومت خلایق اگر بقمر بود خرابی از سیلها ورنج مسا
فران دریا وتغییر هوا افراق عطارد در مثلثه آتشی دلالت کند بر ضعف
حال ضعفا وفضلا واهل دیوان وکتّاب واهل بازار وملاک معارف
ورنج عمّال ومتصرفان اگر بزحل متصل بود بادهای صعب جهد وسختی
واندوه خلایق اگر بمشتری بود بادهای خوش وزد وسلامتی جهانیان
ومردان وبیماری بزرگان اگر بمریخ بود خوف وخطر وآشوب فتنه

وقتل ناحق اگر زهره بود بیماری زنان و مطربان باشد و کسادی قماش
و قحط اگر قمر بود کدورت هوا بود و رنج تجار و اهل اسفار و اندوه
عوام باشد اقتران عطارد در مثلثه خاکی دلالت کند بر فساد دواب و نباتات
و زحمت تجار و عمال و خشکی هوا و بادهای خشک اگر با زحل متصل بود
خرابی بقاع و تلف حیوانات باشد و زلزله و اگر مشتری بود علمای ربانی
عالم را آفت رسد و بطور رونق اصحاب آبرو و جاه علما و فضلا اگر
مریخ بود بیماری چهارپایان و افتراق جانوران ارضی [illegible] اگر زهره
بود آفت زنان و امردان باشد با بچه و تلف کودکان نارسیده
اگر قمر بود سرما و ظلمت هوا و رنج دل عوام و زنان بود اقتران
عطارد در مثلثه بادی دلالت کند بر رونق دیوانها و قوت فضلا
و متصرفان و تجار و اهل بازار اگر با زحل متصل بود بیماری خلایق
و بادهای مضر و کدورت هوا و آفت درختها و عمارتها باشد اگر
مشتری بود بارهای سالم جید و صحت مردم و آمدن خبرهای خوش
و رونق تجار اگر مریخ بود بیماری خونی و قتل و شبیخون باشد اگر زهره
بود رنج زنان حامله و فساد حال مغنیان و خماران باشند اگر قمر بود پدید
شود و غم آید و اندوه عامه بود اقتران عطارد در مثلثه آبی دلالت کند

بر آفت

بر آفت کشتیها و زیادت شدن آبها اگر با زحل متصل بود خرابیها پیدا شد
از آب و آفت نباتات اگر مشتری بود سلامت ملاحان و غواصان دریا
بود و بارانهای نافع آید اگر مریخ بود غرق کشتیها و فساد حیوانات آبی
اگر زهره بود رنج زنان حامله بود و فساد شراب داران و بسیاری بواسطه
و خیانت در مردم اگر قمر بود غلبه آبها و بیم از سیلها و عمارت
کاریزها و رونق عامه بیان احکام [illegible] زحل و راس دلالت کند
بر رونق احوال ملوک قدیمه و دهقانان و پیران و سپهداران و بنده
گان و بسیاری عمارت و زراعت و آبادانی جایها و حوزهها
و ظهور زهاد و علما از رستاق و معزولان و فرود آمدن از مغنیان
و قوت ارباب قلاع و جبل و کوه‌نشینان و اهالی صحاری و فلاحین
مجربان و سلامت زرع و ستوران سیر ذنب دلالت کند
بر خلاف آنچه گفته شد و بیماریهای دراز کش از مادهٔ سودا و وقوع
حزن و قولنج و استسقا و یرقان سیاه و جذام و سرایت در مردم و بسیاری
نقض وزارت و ظهور مکر و ظلم و تخریب و فساد حیوانات و غلات
و گرفتاری مردم کوه پایه‌ها و قلعه‌داران سیر راس دلالت کند بر نیکویی
حال وزرا و ائمه و علما و اشراف و اعیان و رونق مساجد و مدارس

بابس ذنب

وکثرت نفقه و تصدق و امانت و دیانت و صلح میان مردم و امر معروف
و نواهی و ایمنی و بسیاری نقود سده ط و ب دلالت کند بر ضد آنچه گفته شد
و مصادره توانگران و بسیاری اراجیف و اعیان و وزرا و دبیران و قضاة
و وقوع امور نامشروع و ضعف دین داران و نفاق میان بزرگان و بیما
ریهای سخت چون ذبحه و تشنج و درد دل و بد گشتن سپاه و گرانی و آفت
حیوانات آبی سده حس و ربع دلالت کند بر قوت حال امرا و لشکریان
و قضاة و بانان و شبانان و توبه بدکاران و فرو نشستن فتنه و ظهور مردم
خردمند و زراق و بزرگ جستن شغلها و اجتماع اهل سپاه سده مریخ و دب دلالت کند
بر ضعف حال سران سپاه و اهل صلاح و آفت دزدان و بدکاران و رنج
این طایفه و جنگ میان بدان و زدن راهها و بسیاری فسق و فجور و نکار
ناشایست و برخاستن حرب و قتل و تشویش سده شمس و لک بر قوت حال
ملوک و سلاطین و اکابر و ازدیاد جاه این طایفه و عدل و انصاف و حکم
و کثرت زر و سیم سده شمس و نس بر بیماری و خوف اکابر و مهتران بر قومی
و کثرت درد چشم و دل و شکستن اعضا و فساد نقود و افتادن از بلندیها
و از ستور سده زهره و لک بر سلامتی حال زنان و امردان و ارباب طرب
و لهو و جاهای خیر و سورها و نواخی بعث و رونق بازار عطرفروشان و زینت

سازان

سازان و جوهریان بر آمدن حاجات سده زهره و نب بر طلاق و فراق
میان ازواج و زنان و مطربان و بسیاری زهره و یان و کثرت فسق
و فجور و سحرها و بی شرمی ساده رخان و علت آلت آلات تناسل
و لهو و جاهای طرب و رغبت سده عطارد و لحس بر نیکی حال فضلا و اهل دیوان و تجار
و مردم بازار و بیع و شری و امانت در مردم و گفتن سخنان حق و بیع علم
و راستی در عمل و آمدن اخبار صحیح و صحت بیماران و رواج کتب و برده
سده عطارد و نس بر ضد آنچه گفته شد و ضعف بیاضها و خطا در تدبیرات
و ملالت عمال و متصرفان و تجار و اهل بازار و آفت طیور و ظهور زنان
نفاق و کثرت تهمت و نمیمه و بیچارگی ریا و گفتن سخنان بیهوده و نوشتن
خطوط مزوره سده قمر و لک بر اسانی وضع حمل و رواج مهمات مردم
و سلامتی مسافران و بارانهای نافع و سازگاری ازواج سده قمر و نس بر ضعف
حال زنان و سقط اجنه و صرع در کودکان و تعویق در کارها بیان اجتماعات
و استقبالات معلوم شده است که اجتماع قران نیرین و استقبال متعلق به
ایشان و استدلال خوانند این هر دو نظر را در امور عالم ترکیب اثر
تمام است پس واجب است که طالع وقت وقوع هر یک معلوم کنند و تعیین
سیرت و دلایل آن حکم کنند چنانکه در این نسخه باز نماییم و نشان آن را یادم

ان شاء الله تعالی وحده العزیز برگاه در صورت طالع یکی ازین دو فتح الباب
اتفاق افتد یا دلیلی در دال باشند بر تغیرات هوا مناسب آن حکم کنند
و هم چنین در دلیل حرب و آشوب و ارزانی و گرانی تامل کنند خاصه
آنچه اجتماع و استقبال در مقدم باشد بر طالع سال و فصل آنچه در خاطر آید
بعد از امتزاج دلیل از فراغت خاطر و فکر درست کنند و آنگاه حکم
کنند فرعی از اجتماع و استقبال باز گردد بهر کوکب که متصل گردد حال
و طبیعت آن کوکب گیرد و حکم از مزاج آن کوکب باید کردن و از
سعود و نحوس اما اگر در صورت طالع یکی ازان دو فتح الباب بود خاصه
در میان رب طالع و رابع باشند دلیل باد و باران و تغیر هوا بود و اگر
نحسی در عاشر بود دلیل بیماری و بد گشتن هوا بود و اگر در رابع بود دلیل زلزله
و آفت مزرعها و خرابی جایها بود و اگر نحوس در مثلثه آبی باشند نقصان
آبها و غرق گشتنها بود در دریاها خاصه در وقت و اگر در مثلثه آتشی باشند
احتراق مواضع و فساد هوا و مردم دل بود و اگر در مثلثه هوایی باشند
بیماری و رنج انسانها و آفت اشجار و طیور باشند و اگر در مثلثه خاکی
باشند آفت حیوانات و غلات باشند و بیم زلزله و خسف و اگر سعود
باشند بجای نحوس دلیل صحت و سلامت مثوبات برکت باشند چنانکه
گفتیم

گفتیم اگر قمر بعد از انصراف از نحوس متصل گردد اراجیف افتد و مکر و حیلت
و خیانت کنند و خصومت و غوغای دونان و گرانی نرخها باشد و اگر
بسعد متصل شود امن و رفاهیت مردم باشد و عزت اعیان و اشراف
و نشاط دنیا از رفع و ارزانی و فراخی نعمت اگر طالع برج باران باشد
شود باران‌های سخت بارد و آبها زیادت گردد و اگر قمر از اجتماع یا
استقبال منصرف شود و بعطارد متصل گردد دلیل اراجیف و سخنان
دروغ و خصومت در بازارها و گرانی نرخها بود خاصه در طالع
و دهم باشد قوی تر آنکه عطارد منحوس باشد هذا و هر طالع یکی ازین
دو کوکب موصوف باشد بصفات مذکور نرخها گران شود خاصه که
در طالع و دهم باشد و اگر موصوف بود بصفات ارزانی نرخها ارزان
شود و اگر رب طالع یکی از زحل باشد و او دال بر غلا بود
گرانی کند خاصه آن طالع در مقدم بود بر طالع سال و اگر بجای زحل
مشتری بود و او دال بر رخص بود ارزانی و فراخی نعمت و طعمه
انصراف قمر از یکی ازین دو منصرف شود بمشتری و او دال بود بر ارزانی نرخها
ارزان شود و اگر اتصال بزحل باشد و او دال بر غلا بود گرانی شود و اگر
در طالع ازین دو نحوس با هم در نظر باشند عداوت با هم افتد

باشند دلیل فتنه است و حرکت لشکرها و ظلم مصادره نحوس با بهایم بزرگ
یا با بهایم اگر بین دلیل حرب و غارت بود و قطاع اقرآن مریخ با بودن
او تحت الشعاع با تحسین در طالع یکی از این دو دلیل بیماری و شبیخون زدن
و درد و دریا باشند و شوب هر چند ذکر بعضی از این دلایل یک زمینی بدا
صیدا فی ره مستبدی با شکست اما اجتماع در حمل دلیل کند بر قوت حال
ملوک و سلاطین و آفت کشفدان و اندوه عوام و صناع زر و سیم و تا
ریکی هوا و برف در ثور بر نباتات و شکوفه‌ها و باران و حرکت مسافران
و کثرت عمارت و زراعت و تغییر هوا در جوزا بر حرارت در حیوانات و زنان
و جستن بادها و آفت اشجار و کمی هوا و اگر نحسی ناظر باشد اندوه کتاب
و عمال و خصومت در بازارها و کثرت معاملات در سرطان بر بسیاری
ابها و رسیدن مسافران دریا بزرگ جستن دونان و زحمت زنان حامله
و تیرگی هوا در اسد بر رونق احوال ملوک و التفات کردن با یکدیگر و
و فرستادن برید و فتوح و رسل ... و فراسیم آمدن اکابر و کشتن ابرار
و شدت حرارت هوا در سنبله بر تغییر هوا و میل مردم بعمارت و جمع
آوردن حیوانات و قوت جستن عوام پیش بزرگان و وقوع تحویل
و شغل در میزان بر تفاوت نرخها خاصه آنچه بترازو فروشند و تردد خاطر

ملوک

ملوک و اکابر و محبوس عامه و کثرت باد و باران و وقوع نکاح‌ها در عقرب
بر قوت مسافران و گرفتاری جاسوسان و ملالت خلایق و آفت کشتها
و بارندگی و تاریکی هوا و دریا در قوس بر اندوه قضاة و اشراف و اهل علم و فقه
و ستور و رغبت مردم بکارهای آتشی و تغییر هوا در جدی بر شدت سرما و برف
و درماندن اهل سفر و سرگردان و بسته شدن راهها و درد سنجی افتادن ...
و ناسازگاری ازواج و فنای حیوانات در دلو بر کدورت خاطر ملوک
و اکابر و جستن بادها و ظلمت هوا و اندوه پیران و کشورزنان و اهل صحرا
و درماندن رسل و فیوج در سفر در حوت بر حرکت مسافران دریا و مخاطره کشتیها
و آفت حیوانات آبی و کثرت بارندگی و نحوست عوام و بسیاری عمارت
حوبها و شباتها بیان احکام اتصالات کواکب سبعه چون زحل مشتری ... زحل دلیل کند بر مودت
میان ملوک و اکابر و تولد رسل با فتنه و زراعت و رغبت حکام بعدل
و بسیاری خیرات و راحت مشایخ و دهاقین و صحت بیماران کهن
و خصومت اکابر و ستم بر دهاقین و آفت اهل قلاع و جبال
و اندوه ملوک و وزرا و ملالت اشراف از نایبان و ...
کران و رونق دار القضاة و رفتن ... ع ح ل بر صلح میان سلاطین و اکابر
و امن و آسایش رعیت و فراخی نعمت و ارزانی و بسیاری خیرات

ورونق دهاقین واهل صحرا وتوبه مکاران لـ لـ در حضرت ملوک
واکابر وبیماری بزرگان وگرانی نرخها سـ ح لـ برالفت میان مهتبان اندران
ودهاقین وترحم اکابر بر رعیت ونوازش یافتن کوتوالان وصحرا
نشینان از پادشاه وبنا دن قصرها ورونق دار الملک سـ ح ح
لـ به غلبه کردن دزدان وعیاران وقتل ایشان وحرب وفتنه وانداز و
در رعیت واکراد وبیماریها وصعب وردن راهها وفساد ستور وقیمت
آنها وآفت زرعها از موش وملخ وتحرکی لشکریان سـ ح لـ به دوستی ملوک
وبزرگان وآسایش خلایق واتفاق دهاقین با اهل سپاه ومیلان شدن
کینه داران وجمع آمدن اهل سپاه در مشرق لـ ح لـ به هرب بزرگ
وملکی یکی از معارف ملوک وحرکت لشکرها ومخالفت سلاطین وانه
نشیدن عذر ومکر در حق یکدیگر وانتقال ملک ودولت وحیرت
عوام وبلاد گرفتن ظلم وظهور مردم شریر وگرانی نرخها وگرفتاری ملکان
وامرا سـ مـ لـ به نوازش یافتن دهاقین وقلعه داران وبزرگان
از پادشاه وترحم کردن بر رعیت وابادانی مزرعها وفضرها وفراخی
الطعم وتغییر هوا ع سـ لـ به فوات از رعیت وظلم ملوک بر بزرگان
رستاق وبدی حال بزرگان ومردم کوه پایه وصحرانشینان ووقوع

عداوتها

عداوتها میان اکابر وخرابی ضیاع وعقار ونقصان ارتفاعات وبیم
در زلزله ودره اگر وقت بود سـ ر لـ به عنایت ملوک وسلاطین
با بزرگان ودهقانان ووقوع صلح میان اکابر وکم شدن ظلم وستم
وابادانی جایها وبسیاری زراعتها وبزرگ شدن دونان وتغییر هوا
مناسب وقت لـ م لـ به حضرت میان ملوک واکابر وحرب وستم
وخروج سپاه وآفت پیران وکشت وزنان واندوه اهل قلاع وجبال
وفساد حیوانات وگرانی نرخها وغارت وگره با بیابان ونقصان غلات
وعمارات وبارندگی ورها واگر وقت بود وآفت با سموم در گرما سـ ع
لـ به نیکویی زنان واهل طرب ووقوع سورها در رستاق ونکاحها
وموافقت ازواج وغضب شاه وپیران ودهاقین واز زنان قباحت وتزویر
وشدت سرما در وقتی وسلامتی کشتیها ع ه لـ به بیماری زنان وامردان
ومطربان ودشواری وضع حمل واندوه خلایق وزیان رفتن کارها وبنا
سازکاری ازواج ودلمشغولی اهل جبال وصحرا وکم قدرت وتنگی هوا
ورها بوقتش سـ ح لـ به شما بزرگان ومردم صحرانشین وارباب ضیاع
وجبال وبسیاری فضلها وازدیاد اصلاح بنا رفتن کارها ورونق
پیشه کاران ورواج بازارها وارامش جور وظلم واعتدال تابستان

وبرف وجلید در زمستان له ه لـ بر اندوه رعیت وفرو بستگی کارها
وناله مردم از جور وستم وظلم وسقوط اجنه ورسوا شدن زانیان وخصومت
اهل بازار وده‌قین وکوه‌نشینان وعوامل از ازواج وتهمت بر پیران
وفتنی طعام واندوه بطربان وابرهای تیره وبرها در روتنش سه لـ
بر حرکت رسولان وبستن عهدها ونحس شدن کارها وبسیاری عمارت
وزراعت وبیع برده واملاک سلاطین بزرگان وکوه‌نشینان وبرها
در روتنش وتیرگی هوا واراجیف ع لـ بر ظهور خیانتها وتهمتها بر خلایق
دعویهای ناحق واندوه اهل دیوان وتجار واهل بازار وبر رونق رها
قبین واهل صحرا وبدکنش هوا واراجیف وبیماری جوانان وفنای
نباتات وبرها در روتنش سه لـ بر الفت میان بزرگان وپیران
ودهاقین وحبس بارهای خفیف سویتش صلی وارسال نامها وفتح
عاملان وعدل واصحاب اقلام وجوب وشدت برها در روتنش ورواج
بازار کتاب وبرده ورسیدن اخبار از هر نوع له ه لـ
بر خصومت میان خلایق وگرفتاری رسولان وجاسوسان وانتقال
مردم از اوطان بد اختیار وظلم وستم بر اهل حرف وکار دشتن فتنها
رسمها وتهمت بر خلایق وظهور کذابان ومردم منافق واهل زندقه
دکوه

وکوه‌نشینان وتیرگی هوا وبارهای خوش سه ر لـ بر اتفاق ازواج وپدر
وفرزندان ورونق بزرگان وصیادان ورسیدن مسافران وتغیر
هوا ع ر لـ بر خبث وبانگ عوام واندوه رسولان ومیان ورنج
اهل صحرا ا ر لـ بر رونق شیخ ودهاقین وصلح مردم وسازگاری ازواج
وسلامت وزنان وصیادان وآبکاران له ر لـ بر رنج
مسافران وآفت کشتیها وخصومت میان پدر وفرزندان وبرها
وبارندگی در روتنش وبیماری اطفال وزنان سه ح لـ بر دوستی علما وقضات
با امرا واهل صلاح وبازایستادن بدکاران از شر وشور وکراهت ستور
وعزت آلت حرب وتحریم وبیل بردن سلاح وتیر انداختن وعمارت
ابواب البروج دزدان وراه‌زنان ع ح لـ بر فتنه میان سادات
وقضات واهل صلاح وغضب بزرگان بر رنود واوباش وآفت
افزار وبیماری اهل سلاح از حرارت واستیلای حدت بر مزاج اکابر
وقتل در ناحیت برجی که مشتری در وی باشد سه ح لـ بر مودت میان
امرا ووزرا وقضات اهل صلاح ونوازش این طایفه از بزرگان وسیاست
امر معروف ورونق دار القضا وتوبه بدکاران وکم شدن نرخ
وشدت گرما در روتنش لـ ح لـ بر قصد بزرگان وخصومت میان

ورزا و امرا و بیماری ملوک و بعد دره توانگران و تشویش خلایق و مرگ
در مردم و سوختن و تافتن جابجا و بیم سیر و طوفان ریش و بعد بازرگان و بیماری
حاره و فساد خوردنها. سمه سمه ٢ بر قوت حال ملوک و حکام و الفت این
طایفه با علما و معارف و انصاف بر خلایق و بسیاری خیرات اکابر
و زیادت شدن مالها ع سمه ٢ بر خصومت قضاة و ائمه و غضب بزرگان
بر این طایفه و تهمت بر علما و هجو و لهو و عیب و ذکرهای بد در وقتش
سمه ٢ بر صلح میان پادشاهان و از دیر جاه و وزرا و اشراف و رسیدن
توانگران و قضاة و ائمه و آبادانی مساجد و مدارس و عدل و انصاف ملوک
و نقصان جور و ستم و بسیاری زر و سیم و بیع جواهر و طرایات بزرگان و فرج
و ارزانیها و ذکرهای بد در وقتش ل سمه ٢ بر اندوه وزرا و علما و اعیان و فوات
از توانگران و حیرت این طایفه و خوف بودن از ملوک و تنگی طعام
و تفاوت نرخها و فساد نقدها و ذکرهای بد در وقتش سمه ٥ ٢ بر شادی
علما و اشراف و ارزانیها و ایمنی و رونق قضاة و سادات و تندرستی
خلایق و عزت لباس و دیبا و صلح میان مردم ع ٥ ٢ بر تنگی کارها
و ناکاری ازدواج و امر معروف و تهمت بر قضاة و علما و طلب حقوق
شرعیه و ارزانی حریر و ذکرهای بد ـ ٥ ٢ بر قوت کار بزرگان و سلاطین

ورزا

وزرا و اشراف و صحت بیماران و اصلاح آمدن کارها و وقوع گنجها
و ساختن زمینها و آرام گرفتن فتنهها و خوشی حواتین و اهل طرب و آمدن
خبرهای خیر و کثرت تصدق و رونق علما و فقها و ارزانیها ل ٥ ٢
بر خصومت ازواج و بسیاری فسق و بدنامی اهل صلاح و طلب
علم و اندوه مردم از کثرت امر معروف و بطر رونق مطربان
و شراب داران و رسوایی زانیان و ظهور رضیتها و ناله اهل
تقوی و علم از فسق و آمدن نم سمه ـه ٢ بر رونق دبیران
و متصرفان و بزه فروشان و تجار و اهل بازار و نوازش یافتن
این طایفه از وزرا و انکار و میل مردم بعلوم و آمدن خبرهای نیک
و بارانهای معتدل ع ـه ٢ بر صلح علما و وزرا و خصومت اهل بازار
و اظهار حسد در مردم و جستن بادها و نزول درد عدول ـ ـه ٢
بر قوت حال دبیران و مستوفیان و رونق علما و فضلا و جمعیت میان
این طایفه و راستی و دیانت در خلایق و سعادت پیشه‌کاران و گناه
و تجار و صحت کودکان و عزت بزرگان ل ـه ٢ بر کثرت
خصومت و جدال در میان علما و فقها و نزاع جهت دین و مذهب
و دادن فتوها با حق و ناراستی در مردم و حیلها میان تجار و اهل بازار

واندوه پیشه وران وبادهای مخالف وبیماری اطفال س د ح برسلامتی
مردم عامه وعفت زنان وتجار وخصومت ازواج ع ر ح دلیل کند
برحدت بزرگان برفرو ماکیان ودلمشغولی عوام وتجار وزنان وخصومت
ازواج سه ر ح بر اظهار امانت ودیانت در عوام وبسیاری حرکت
وطاعات وسلامتی مسافران وکشتیها وارزانی ورست آمدن کارها
وصحت بیماران وباریدن که له ر ح بر نفاق میان علما وقضاة وائمه وعوام
الناس ومردم شغله وافتادن دعوتهای شرع واندوه مال داران ودبرکنان
مسافران ورسولان وکدورت هوا سه سه ح بر قوت امرا واهل صلاح ووزرا
دولة جاه این طایفه وغلبه حرارت بر مزاج ملوک واکاه بر اختلاط وحرب
ستور والت حرب ع سه ح بر خصومت امرا با اکابر وآفت قطعه بان
وصیادان وحرمت معدنان وگرفتاری ایشان وبسیاری فقد وعجز
سه سه ح بر نوازش سپهسالاران از ملوک ورونق اهل سلاح وساز
دادن الت حرب ورواج بازار اسلحه وزدن درمها وحرارت هوا
ودروقتش له سه ح بر ظهور حرب وقتل وآشوب میان ملوک وامرا
وبیرون آمدن خوارج وخرابی وغارت جایها وناله خلایق از ظلم وستم
وملوک بزرگان وبیماری اکابر وزدن درمهای قلب وغلبه کردن

دزدان

دزدان در راه زنان وآفت ایشان سه ه ح بر موافقت ازواج وآشتی
وضع وحمل وعزت گوشت وکثرت لقاحها وتیرگی هوا وبارندگی ورواج
ستور ع ه ح بر شوخی وسلیطی زنان وکسادی بازارها ووقوع طلاقها
ورزق وصحبت میان ازواج وبیماری زنان واندوه مطربان ودشواری
زادن زنان وافتادن کودکان مرده از شکم وبسیاری زنا وفسق
وگرفتاری ورسوائی زانیان ولقاحها بی رغبت وخواری لباس
وقماش وبادهای مضر وجستن رعد وبرق وظلمت هوا وافراط بارندگی
وحکم متقابل شان شبیه ایشان بود سه ه ح بر موافقت ازواج
وبسیاری سورها وعزت برده وستور والت حرب وخلاصی محبوسان
وایمنی راهها وکم شدن آشوب وفتنه وظلم وارزانی نرخها ودست
کوتاه کردن اهل شر وباریدنگ سه مه ح بر حرکت دزدان ومخالفان
ورواج الت حرب وقوت راه داران ع مه ح بر گرفتاری
دزدان وبیماری کودکان ونکبت تجار واهل بازار وتمرد غلامان وبا سبب
رنود واوباش وتباهی حال کتاب ومتصرفان وارجیف سه
مه ح بر محبت اهل دیوان وامرا واهل سلاح ورونق صنایع
ومحرقه ورواج بازارها وسلامتی تجار وآمدن کاروانها ورونق

دار الضرب ونقش کاران وفتح قفل ودر به ودواب وبادهای
تند له م ح بر جنگ وجدل میان امرا واهل دیوان وستم اهل سلاح بر محترفه
وحرمت تجار وزیان در معاملها وکثرت خیانتها وعذر وقصد بزرگان
وظهور قطاع الطریق واندوه خلایق وبادهای مخالف وکمی هوا وبید وبرق
بر یکدیگر مناسب وقتش سه م ح بر دوستی عوام با اهل سپاه وفزونی واستقلال
مردم می خوردن وتیر انداختن واسب تاختن ع ح بر خصومت
مردم وحدت وحرارت در مزاجها ووقوع قربانی(?) ودزدی
وخیانت ودروغ گفتن س ح بر حرکت سپاه ودشمنی زندان وعیا
ران ومیل مردم بسلاح وصید وکدورت هوا وتازه کردن عوام
عهدهای کهن را ل د ح بر جنگ وجدل میان عوام واهل سلاح
وحرکت لشکرها وقصد میان این طایفه وبیماری اطفال وزنان وظلم
وبدی ربیعها وآفت مدان(?) وتغیر هوا لد سمح سمه بر سرور میان
بزرگان وزنان وجمعیت توانایان وحاجیان وازدحام مردم
بر درگاه پادشاه وکثرت در عالم ع سمه بر اندوه خلایق از
نزدیکان پادشاه وخصومت توانگران ودر توقف افتادن مهمات
وتغیر هوا ب سمه بر حصول حاجات از بزرگان واجتماع این طایفه
با یکدیگر

با یکدیگر ومنایت(?) کار بها تا مردم در ترحم ملوک وحکام بر رعیت وشادی
فاجرکمان(?) ل د سمه بر مخالفت میان بزرگان واظهار خصومت در
خلایق ودرفتن بدادی(?) ودادن جرم وغرامت ودر حبس افتادن عوام
وطلب خواست از مردم وتغیر هوا وگرانی چیزها س ره بر کثرت سرورها
ودوستی میان مادران ودختران وطرب در زنان ومطربان ورسیدن
اخبار خوش وراحت عوام وبسیاری خنده وظهور نطایق(?) ع ره
بر رنجش وماجرا میان مادران ودختران وضعف حال عطاریان ومیل
هوا بر تیرگی وخشکی وگفت وگوی در بازارها س ره بر رواج بازار زرگران
وعزت اقمشه رسافتی(?) پیرایها ورونق زرگران وطرب در خوانین(?)
ونشاط زنان وسهولت وضع حمل ونیکی حال اهل طرب وکثرت ضیافتها
وسورها ل د ره دلیل کند بر خصومت میان زنان ونزاع با داران(?) وتعویق
وبارودتی(?) این طایفه واندوه مطربان وآهنگ سازان واظهار فسق والسر بار(?)
س ط ه دلیل کند بر قوت ارباب دیوان ودلیل خلایق از کتب(?) وطرب
ودر آمدن معاملات مردم وتعلق وتعشق میان زنان وامردان ورغبت مردم
بتماشا وخوش دلی تجار واهل بازار ورواج عطر ولباس وکرباس وحریر(?)
لحوم ودسوم وانبه وباران وترها در روغنش س ره دلیل کند بر دوستی اهل

قلم و تجار و عامه خلایق و رواج بازارها و داد و باران و قحط ع ر م دلیل کند
بر سنا رخت سیان تجار و اهل بازار و کتاب و عمال و کساد بازارها و وقوع
سوگندها به دروغ س ر م دلیل کند بر دوستی اهل دیوان با رعیت و تیزی
بازارها خاصه برده و کتب و کاغذ و آمدن اخبار خوش و رفع طلاق
و تغییر سپاه ل د ر م دلیل کند بر بسیاری قحط در بازارها و اراجیف و تزویر
خطوط مزوره و پیدا آمدن مکرها و تغییر سپاه بیان احکام که تعلق بکرهای دارد
تحویل زحل بحمل دلیل کند بر حرکت پادشاه آن جهت بجانبی و کثرت صواعق
و ظلمت هوا و باد رنگ و نقصان سرما و ستم بر رعیت و انواع تشویش در ...
شرق و سرما و گلی و یخ در چهارپایان فرود ل ا بر جرب و قحط میان
ملوک و آفت بیکی از پادشاهان و سرما در مردم و مرگ گاو و گوسفند و شتر
و آفت مزرعها و بیم زلزله و خرابی بقاع ل ج دلیل کند بر جستن بادهای
خشک و عزت طعام و بیماری جوانان و آفت درختان و میوه‌ها و قلت
باران و کثرت صواعق ل ح دلیل کند بر نقصان آبها و کمی باران که
در بهار سخت و در زمستان و آفت غلات از ملخ و فتنه در زمین بلخ و ارمنیه
کوچک و بابل و غرق کشتیها و آفت حیوانات آبی ل ه
دلیل کند بر قحط زر و سیم معادن و غلبه کردن سباع و خوف در باب

الدولاب

الدولاب و فتنه قبچاق و خراسان ل د دلیل کند بر فتنه
غلها و فتنه ملکی و بیشک آمدن اغنیا از دست تنگی و مصادره و تاوان
گران و کثرت آشوب ل و دلیل کند بر آفت غلها و گرانی طعام
و وباهای قتل و بیماری به نوع اسهال و کمی آب چشمه ل ز دلیل کند
بر نقصان آبها و مخاطره کشتیها و تشویش در اراذل با بکیان و آفت و سارقه
و تلف حیوانات آبی ل ط دلیل کند بر متفرق شدن پادشاه با رعیت
و ظهور فتنه در شرق و بیماری در خلایق و فتنه متقدم سلطان ل ی
دلیل کند بر شدت سرما و فتنه در زمین سند و چین و بیخ حیوانات
و برف عظیم و درشتی ل ک دلیل کند بر بادهای خراب کننده و فتنه
و حرب و غدر امرا و فتنه اشان و فتنه ملکی و موت پیران و کرکلان
حیوانات و قوت رعیان ل ل دلیل کند بر فتنه در عامه مردم
و کم شدن آبها و آشوب در سواحل و طبرستان و آفت کشتیها از زرها
و سیلهای خراب کننده و درد چشم و غرق کشتیها تحویل زحل بثور دلیل کند بر نیکی
حال ملوک و اکابر و حصول جواهر و قوت اهل معادن و صناع و زر و سیم
و سلامتی در کوهها ل ا دلیل کند بر فراخی نعمت و سلامتی ستوران و ...
رعیت و نشاندن بناهای خوب ل ب دلیل کند بر جستن بادهای نافع

و خوشی هوا و تندرستی مردم و سلامتی اشجار و روانی انهار و روغنها و کمی وبا و اندوه عوام
و قضاة و اشراف طالع ید دلیل کند بر قوت حال وزرا و اعیان و باریافتگان
سعید و سلامتی مردم دریابار و فراخی نعمت و ایمنی راهها طالع یه دلیل کند
بر رونق حال ملوک و سلامتی سلاطین و کثرت نقود و آراسته شدن خزا
ین و ستم جور بر رعیت طالع یو دلیل کند بر سلامتی کشتیها و صحت خلایق
و رواج بازارها و صفای هوا و اندوه اکابر و اعیان طالع یز دلیل کند بر
اعتدال هوا و ایمنی راهها و کثرت باد و بارانها و فراخی نعمت و کسادی
بازارها و ارزانی طالع یح دلیل کند بر فتنه و شغب و جور و ستم بزرگان
بر خلایق و قطع طرق و باد و بارانهای بی نفع و عزت طعام و تلف مالها
طالع یط دلیل کند بر خوشی دل بزرگان و کثرت خیرات و سلامتی حیوا
نات و بسیاری اعتدال هوا طالع ک دلیل کند بر نیکی حال سلامتی حیوانات
و اعتدال هوا و اندوه علما و سادات و قضاة طالع کا دلیل کند بر نیکی حال
خلایق و ارزانی و فراخی نعمت و گشاده شدن کارهای بسته   دلیل
کند بر خوشی هوا و آمدن بارانهای نافع و قوت حال سادات و علما و اشراف
و سلامتی کشتیها و کثرت عمارتها طالع کب دلیل کند بر قوت حال
اهل سپاه و نیکی چهارپایان و عزت طعام و حرکت سپاه طالع کج دلیل کند بر اندوه

اهل سلاح

اهل سلاح و بیم زلزله و فساد هوا و اهل ریاضت و آفت میوه‌ها طالع کد
دلیل کند بر نوازش یافتن اصحاب دیوان و غلبه خون و حرارت و جستن
بادهای گرم طالع که دلیل کند بر فتنه و حرب و غارت و نقصان آبها
و تیره شدن رودها و غرق کشتیها طالع کو دلیل کند بر خشکی هوا و گرمی
و تنگی راههای بلاد بادیه و مضرت از سباع طالع کز دلیل کند بر فساد کشتیها
و غرامت یابها و بیم زلزله و تغیر هوا طالع کح دلیل کند بر اندوه سران سپاه
و اهل سلاح و تفاوت نرخها و جستن بادهای گرم و خشکی هوا طالع کط
دلیل کند بر وقوع حال لشکریان و اهل حرب و فتنه در آذربایجان
و حرکت سپاه و قتلهای ناگاه بناحق و خصومت سپاه با اهل بازار
و بیم راههای خوف و کثرت فسق و فجور طالع ل دلیل کند بر قلت آبها
و خشکی هوا و خواست از رعیت و آفت اکابر و حرب و رنج ستور
طالع لا دلیل کند بر اعتدال هوای زمستان و فتنه در زمینی چند
و قوت حال امرا و ارباب شرف طالع لب دلیل کند بر فساد حال
اوباش و بادهای تند و ملالت طعام از اشرار و کثرت خیانت
و دزدی طالع لج دلیل کند بر حرب میان ملوک و اندوه عامه از
قبل طعام و درد چشم و مرگ بزرگان در شمال و نقصان چشمها

تحویل شمس بحمل دلیل کند بر عدل ملوک و قوت حال پادشاهان
واعتدال هوا و بارانهای نافع و شادی در خلایق طه آ دلیل کند
بر کساد بازارها و عزت طعام و تغیر هوا و بسیاری غارتها طه ب
دلیل کند بر بیماری کودکان و حصبه و آبله و قوت حال ملوک و حرارت
هوا طه ج دلیل کند بر سلامت کشتیها و گرمی هوا و کثرت اسهال و ارزانی
طعام طه د دلیل کند بر قوت حال ملوک و سلاطین و عدل ایشان
بر ضعفا و شدت گرما و ارزانی طه ه دلیل کند بر ارزانی غلات و رونق
حال بزرگان و فضلا و غلبه خون در تنها و خشکی هوا طه و دلیل کند
بر اعتدال هوا و ارزانی نرخها و رواج بازارها و علالت بزرگان
طه ز دلیل کند بر کثرت بارندگی و بطالت اغلب مردم و قوت حال سفها
و عداوت میان خلایق و رفتن بادهای طه ح دلیل کند بر جستن
رعد و برق و سرما و قوت ملوک و سلاطین و میل نرخها بگرانی طه ط
دلیل کند بر عزت اطعمه و میوه و شدت سرما و کثرت برف و جلید و رونق
بازارها طه ی دلیل کند بر سرما و برف و جلید و عزت لحوم و دسوم
و وقوع ظلم و بادهای سرد طه یا دلیل کند بر اعتدال هوا و تیرگی آبها و رغبت
مردم بعمارت و زراعت باغ و بوستان و کثرت باران و رعد و برق

دلیل کند

تحویل زهره بحمل دلیل کند بر آمدن بارانهای نافع و سلامتی نباتات
و حیوانات و اعتدال هوا طه آ دلیل کند بر کثرت باران و رعد
و برق و صحت زنان و مطربان و سلامتی زرع و نباتات طه ب دلیل کند
بر صحت بیماران و خوشی هوا و بادهای معتدل و نمای تاک و سلامتی اشجار
و اثمار طه ج دلیل کند بر بودن باران و ابرهای تیره و خشکی هوا و سلامتی کشتیها
و آمدن مسافران دریا طه د دلیل کند بر اعتدال هوا و کثرت نشاط
در خلایق خاصه ملوک طه ه دلیل کند بر ارزانی و فراوانی نعمت و اندوه
زنان و مطربان و قلت نشاط در مردم و خشکی هوا طه و بر سعادت
خواتین و رونق اهل طرب و ارزانی و خوشی هوا و صحت خلایق
طه ز بر اندوه زنان و امردان و خصومت ازواج و رونق شراب
داران و کثرت فسق و فجور و سرما طه ح بر بارندگی بی نفع و خشکی هوا
و سلامتی ستوران طه ط بر غرق کشتیها و شدت سرما و عزت طعام
و بیماری زنان طه ی بر قوت حال پیران و حکما و فسق زنان و زیان
ایشان و ناسازگاری ازواج و کثرت نشاط در مردم طه یا بر قوت
حال خواتین و ارباب طرب و میل علما و اشراف بزنان و اهل طرب
و بارانهای نافع و حرکت کشتیها تحویل عطارد بحمل دلیل است بر جستن

بادها ورعد وبرق وابرهای تیره واراجیف متواتر یه دا بر اعتدال هوا
وکثرت باد وطلب وخواست ارزعیت یه یه بر رونق دیوانها وعمال
وتجار واهل بازار وفرح کتاب وتیزی بازارها وخبرهای نیک یه یج
بر ابر وباران وبادهای با منفعت واعتدال هوا یه ید بر گرمی وخشکی هوا
ونوازش اصحاب دواوین از پادشاهان یه یه بر قوت احوال فضلا
واهل دواوین وعمال وتجار واهل بازار وصفای هوا وبادهای نرم یه
یو بر بسیاری طعام وعدل حکام ورونق اهل حرف یه یز بر زلزلها وبادها
های خشک ومکر وفریب میان ازواج وبلا وافتضاح خلایق یه یح بر کساد
بازارها وشدت ربا وزیان در معاملتها یه یط بر برف وباران ووبا
دهای سرد فاتحه در این برج رابع ومحترق گردد یه یه بر خشکی هوا وتنگی
بازارها وقلت طعام واندوه مردم یه ما بر زیان وبلا آبها وقلت
اطعمه واندوه تجار واهل بازار کوکب ذنب بحمل دلیل کند بر فرح بزرگ وزاده
کان وزنان حامله ورسولان ومسافران یه دا بر بزرگ حبس خلایق
وحرمت خواتین وامرا یه دب بر رواج بازارها وبرف وباران وکثرت
اخبار یه دج بر حرکت رسولان ومسافران وخوشدلی خلایق وخواتین
وباران وتفاوت نرخها یه ده بر ترود ملوک وگرمی هوا ومنازعت

خلایق یه دو بر قوت کشت وزراعت وسلامتی حیوانات یه دز بر اندوه عامه
مردم وفرو بستگی کارها وفنای اطعمه یه دح بر کثرت منازعت وفتنه میان
مردم وبیماری وکثرت آبها یه دط بر تغییر حال اکابر وزنان ومحنت
خلایق وتغییر هوا یه دی بر اندوه عامه ومحبوسی مردم وحرمت رسولان
ومسافران یه دیا بر توقف بد تهمت وبادهای با نفع وظلمت هوا
یه دیب بر سلامتی بزرگان وبارندگی وبارانها وفرح مردم وسورها عکس
کواکب دلیل ضعف وسستی مولودات کواکب است فاتحه عکس در وبال
وسقوط کند وعکس عطارد بحرکت بغایت بد است منسوبات او را وبارندگی
وکدورت هوا وآفت کشتها باشد وهمچنین عکس عقدتین راس هم از ذی
هست فاصله از ان ذنب در مولودات آن برج هر ذنب در وی عکس کند
نقصان ورنج رسد چنانکه اگر عکس بحمل کند گوسفندان را آفت رسد ودر
ممهای قلب زنند وفنای ستوران وصناعان رزد وسیم بود اگر بثور عکس کند
گاو وشتر را آفت وعلت رسد ودرزعها وبناتها تلف شود وخرابیها
وبیم زلزله بود اگر بجوزا عکس کند آفت اشجار رود واقعات رعد وبیماری خلایق
وقطع دستها اگر بسرطان عکس کند خشکی ابها بود وخطر کشتیها وآفت برنج وحیوا
نات آبی وعکس راس بر ضد اینها بود بابقی بر این قیاس باید کرد بیان

اشراف کواکب آفتاب چون بشرف رسد دلالت کند بر قوت
سلاطین و حکام و ارتفاع جاه اعیان و اشراف و عدل بر رعیت چون قمر
بشرف رسد دلیل کند بر رونق احوال عوام و نوازش یافتن از بزرگان و راست
آمدن کارها و فرح و رسل و اهل سفر چون مشتری بشرف رسد دلیل کند بر سعادت
علما و ائمه و سادات و قضاة و وزرا و اعیان و محظوظ گشتن این طایفه
از ملوک و صواب افتادن تدبیرات و فراخی نعمت و فایده در
معاملات چون عطارد بشرف رسد دلیل کند بر رونق احوال فضلا و وزرا
و تجار و کتاب و اصحاب دواوین و طلب نجوم و ارباب اقلام و وقوع
معاملات خیر و سلامتی کودکان و کثرت بحث علوم دقیقه و رغبت
مردم بنرد و شطرنج و شعبده و حیل و ظهور مردم زراق و سالوس چون
زحل بشرف رسد دلیل کند بر قوت حال ملوک قدیمه و مشایخ و دهاقین
و سلامتی ضیاع و عقار و تنگی و گرانی نرخها و بدیهای آخر و سعی مردم در طلب
معاش چون مریخ بشرف رسد دلیل کند بر شوکت امرا و اهل سلاح و سرهنگان
و حرکت خوارج و دلیری مفسدان و دزدان و عزت سلاح و ستور و ظلم
خلایق از اشرار و کثرت فتنه و فجور چون زهره بشرف رسد دلیل کند بر سلامت
احوال خواتین معظمه و کثرت لهوهای خیر و برتری زنان بر شوهران و رواج

حریر

حریر و پشمینه و لباس و کرباس و عزت پیرایه و جواهر و عطریات و رونق
زنان و امردان و مطربان بیان انحطاط سیاره کواکب چون زحل بهبوط رسد
دلالت بر ضعف حال دهاقین و اهل قلاع و جبال و صحرانشینان
و بی‌بریهای زمین و آفت کشتها و تباهی رایها چون مریخ بهبوط رسد
دلیل کند بر خواری لشکریان و رفعت رنود و اوباش و مفسدان
و گرفتاری بدکاران و رنج ناپاکان و خون ریختن ناگاه چون زهره
بهبوط رسد دلیل کند بر تباهی حال خواتین و فواحش رایی و زبان زنان
و مطربان و میل این طایفه بناشایست و گرفتاری زانیان و بیماریها
در گرده و مثانه و تقلیل نطفه و تولد بنات و خواری قماش و حریر چون شمس
بهبوط رسد دلیل کند بر مذلت خاطر ملوک و مهتران و قلت نقود و
و اظهار ظلم و ستم و خطا شدن تدبیرات پادشاهان و آفت شتران
بارکش و ارزانی حیوانات چون قمر بهبوط رسد دلیل کند بر مذلت
عوام و نالیدن از جور و ستم و فساد مهمات و گرفتاری رسولان
و درماندن مسافران و خصومت در خلایق عامه چون مشتری بهبوط رسد
دلیل کند بر حیرت وزرا و اعیان و علما و قضاة و تباهی زهاد و فقها
در تدبیرات و تجارتهای بی نفع و بی رونقی ابواب البر چون عطارد

عطارد به برطا رسد دلیل کند بر بدحالی وزرا و فضلا و علما و تجار و عمله اهل بازار
و اصحاب دواوین و خطا در محاکمات اطبا و اراجیف و تهمت و بیماری
کودکان و بی رونقی دبیرستان و کسادی بازارها بیان احکام وبال کواکب
چنین زحل در وبال بود دلیل کند بر وحشت خلایق و قلت غلات و نساک
زرعها و نباتات از موش و ملخ و ضعف حال دهاقین و اهل قلاع و جبال چون
چنین مشتری در وبال بود دلیل کند بر اندوه وزرا و علما و قضاة و اطلاق تهمت
بر انبیا و عزت طعام و بی رونقی دبیرستان و دار القضاة و مدارس و مساجد چون
مریخ در وبال بود دلیل کند بر ملامت و رنج امرا و اهل صلاح و گرفتاری
دزدان و رسوائی بدان و آفت اهل حرف که در صنعتها چنین شمس در وبال بود
دلیل بود بر عنا که مهتران و ارباب حکومت و خصومت آن طایفه و کسادی
جواهر و کم شدن نقود و گرانی چنین زهره در وبال بود دلیل بود بر تنگی خواتین
و ستم زنان و ضعف حال ملاهیان و فرو بستگی کارهای مطربان و کسادی
حریر و اقمشه چون عطارد در وبال بود دلیل کند بر حیرت حال دبیران و عمال
و مستوفیان و اهل فضل و اراجیف متنوعه و اندوه تجار و اهل بازار و فقر
بها چون نرخ قمر در وبال بود دلیل کند بر تنگی دل عوام و بیم زنان حامله
و گرفتاری جواسیس و رسل و فیوج و درماندن مسافران و خصومت خلایق

بیان احکام
بیان احکام رجعت

بیان احکام رجعت کواکب رجعت زحل دلیل کند بر ضعف حال
پیران و مزارعان و ارباب خانه داناهای قدیم و فراخی طعام و کسادی
حبوبات رجعت مشتری دلیل کند بر حرمت و عزت اطعمه رجعت
مریخ دلیل کند بر درماندگی امرا و سروران لشکر و سپاهیان و ارباب سلاح
و گرفتاری دزدان و قطاع الطریق و عیاران و کسادی سلاح و ستور رجعت
زهره دلیل است بر بی رونقی حال زنان و مطربان و خادمان و کسادی عطریات
و لباس و حریر رجعت عطارد دلیل کند بر ضعف حال اصحاب دیوان
و اطبا و منجمان و تجار و عمل کسادی بازارها و اختلاف هوا و هراس
در مردم و سهو در محاکمات و احکام بیان احکام استقامت کواکب استقامت
زحل دلیل کند بر استقامت احوال مشایخ و دهاقین و فقرا و انبارداران
و گرانی از خطا استقامت مشتری دلیل کند بر قوت حال وزرا و اعیان
و سادات و قضاة و علما و ارزانی و رونق ابواب البر استقامت
مریخ دلیل کند بر قوت حال امرا و سران سپاه و رنود و اوباش و باز آمدن
از حرمت استقامت زهره دلیل کند بر رونق احوال زنان و خواجه
رایان و اهل ساز و طرب و باده رنگان استقامت عطارد دلیل کند
بر قوت حال تجار و علما و محرفه و اطبا و اهل تنجیم و رونق بازارها

[illegible]

وکثرت اخبار نیک و کسانی که بود، چون ارباب قانون احکام و طریق استخراج
آن فارغ شدیم صلاح چنان نمود که هر یک را شمارهٔ جداگانه باز نماییم تا مستبدی را
دستوری باشد بوقت احکام کردن هر چند اما شرح آنست که در جدولها
که استخراج کرده باشند در حساب سهو رفته باشند و نیز از کتب استنباط کرده
باشند که معتمد علیه باشد و از رصدها بهنگام رصد آن مساهله کرده باشند
چنانکه در این تاریخ که ماییم اعتماد بر کتاب محقق سلطانیست که وضع آن بر
اصول رصد جدید ایلخانی کرده اند نه بر زیج ایلخانی چه آن بر اصول آن رصد
نیست بلکه بر اصول ارصاد قدیم است از آنکه هرگز محسوب آن موافق
مرئی نیست و تفاوتهای فاحش در طول و عرض آن مشاهده کرده میشود
و احکامی که از آن دلیل می سازند اکثری خطا می افتد و این بلیه ای دیگر
ارباب این فن است در این روزگار چه غرض ایشان در این روزگار
کسب نام است نه فضیلت و تحقیق های دیگر را نیز که تتبع دیدم ایشان
التفات نمیفرمایند مطلوب ایشان بجز موضع ماه نیست و دانستن ایام
شهور اگر هنرمندی بعد از احتیاط در صحت نسخه زیجی کامل متضمن
انواع لطائف و فواید این فن باشد مکمل سازند چنانکه اگر شخصی وقتی فکر
آن را در نخستین مطالعه آرد چندان ذوق و حظ روحانی از آن او را حاصل آید

که در حد و حصر نیاید طعنه زنند و مذمت کنند که این چه فایده چیست و از آن
مطلوب زنند و بر سبیل تمسخر و استهزا گویند که منجم اظهار هنر و فضیلت
خود کرده است و این قدر ندانسته که بزرگان این فن همه رنج و مشقت
چرا کشیده اند و اینها را چرا وضع کرده برآنکه عبث نباشد و آنچه ضروری
شود حکما بدان ملتفت نشوند و روزگار و اوقات شریف خود را بدان
صرف و تلف نکنند القصه غرض آنکه چون طالع سال تحقیق حساب کرده
و طالع اجتماع یا استقبال که مقدم باشد بر آن هر یک را زایچه بر بسته زند
آنگاه در وی تامل کنند از سر فراغت خاطر و اهتمام تمام و قوت و ضعف
هر یک را تمامی بدانند و فضل هر یک بر دیگری بشناسند و اتصالات و حالات
زیجات کواکب با هم بهر نوع که باشد از انواع مذکوره فرق کنند آنگاه دلایل
هر امری را از امور خمسه که اول ضعاف الناس اند دوم خوف و امن
سیم صحت و مرض چهارم قحط و خصب پنجم خشکی و تری و ما یتبع ذلک
جدا کنند پس از آن با هم مقابله و مخالطه نماید که کدام راجح و مرجوح را جدا کرده
و قوی و ضعیف را از هم جدا ساخته و مناسب هر یک احکام ساختن
امید چنانست که اکثر موافق واقع آید چنانکه در تاریخ هفتم ربیع الاول
سنه اربع و عشرین و ثمانمائه هجریه موافق هرمز روز اول فروردین ماه جلالی سنه

سنه ثلث واربعین وثلثمائه ملکشاهیه طالع تحویل سال عالم بر افق دار ۱۵۲
الامان للدیهجان حرسها الله تعالی عن الطوارق والحدثان استخراج کردیم با دلایل
وشواهد وقوت وضعف هریک وطالع اجتماعی که سابق است بر سال
وزایجه هریک وجدول قوت وضعف کواکب وتقسیم دلایل باصناف
حوادث ومقابله وجمع وتوفیق هریک چنانکه معلوم میشود وحکم چند در احکام
موافق این دلایل گفته می آید ان شاء الله العزیز به صواب مقارن و از خطا وخلل
سالم باشد این صورت زایچه طالع مقدم بر سال

مبارک

مبارک وقوعش در ساعت هشتم از شب سه شنبه ۲۹ صفر ختم بالخیر والظفر
موافق با بیست وهشتم اسفندارمذ ماه جلالی سنه ۳۴۳ ملکشاهیه
در زایچه است هم مفهوم شده چون قمر بعد از انصراف از زحل متصل میگردد و از اشتمال
بر طالع دلیل کند بر قوت حال اهل مغرب و رونق بها فی و سلاطین گذشته
و سلالت عامه از زعلیان و چون زحل در زایل است و راجع میگردد بعضی
از ایشان گرفتار گردند و زوال یابند چون کواکب بالای الان در بروج بارانند
دلیل کند بر باران بسیار و ربیع اما چون ذنب الجوزهر با ایشان است منع میکند
و فعل ایشان را ضعیف سازد تا آنکه دلیل دیگر پدید آید دافع این مانع
گردد چون زحل ضعف دارد و عرضی دارد و مشتری قوت دارد و عرضی دلیل
است بر ارزانی و فراخی نعمت خاصه زحل در سنبله است در تسعم و قمر
تحت الارض متصل بکوکب فوق الارض که زحل است و او مایل بر فضل چون
مریخ متوبل است در وتد چهارم دلیل ضعف اتراک و اهل سیاه است
و اهل مشرق اما کوچ است او از زحل دلیل فتنه و شر انگیزی و در دل رایان
وابسته شدن راهها اما چون نظر دوستی است سخت با لذ تکیه چون مشتری در برج
وتد دلیل قوت اکابر و اشراف و علما و قضاه است و عطیه کردن خارجی
صاحب هشتم متصل به زحل است و آفت آفتاب از این نظر است دلیل کند بر

بیمار رہا ہ از کثرت خشکی شو کہ نور در چشم و دل و دماغ و امراض و بیدارکش
فاقه از حرکش سیاه چون حمی ربع و صرع و وسواس و توحش جمیع عطارد موکل است
و مابط و منع نسبت دلیل کند بر شتت و محنت اصحاب دیوان و عمال
و متصرفان و اہل فضل و کثرت اخبار و اراجیف و اطلاق بہتان و تخفیف
تجی رو اہل فضل و کثرت اخبار دلمتاصعف بازار اما چون مشتری ناظر است
بدفع طبیعت از کار و وزرا مدد یابند خاصه نظر دوستی است و الله اعلم
صورت زائچه طالع سال عالم عبابکه و سعادت متحد تا بشود طالع تحویل سال
در ساعت ہشتم از شب چہارشنبه ہفتم ماه ربیع الاول سنه ۱۲۲ هجریه نبویه ثبت
با شب دوازدہم آذر ماه رومی سنه ۱۶۳۲ اسکندریه مطابق با شب دوازدہم تیر ماه
قدیم سنه ۵۹۷ یزدجرد مطابق با شب اول فروردین ماه جلالیه سنه
۳۲۳ ملک شاہیه مناسب با شب آرام اتی فا ماه ۱۲۵ غازانیه رسال
ہیجدہم بود در قران اخر در مثلثه ہوائیه و الله اعلم

١٤٠٤

C

148

نقطهٔ اعتدال ربیعی مبارک باد و میمون و محبته بر و میمون بر کافهٔ اهل اسلام
عموما و حضرت ما بر پادشاه امان داد کرد و حکام عدل گستر و امرا و وزرا و رعیت بر و
در احسن ازمان و ایمن اوان در ساعت ششم از شب چهارشنبه هفتم ماه مبارک
ربیع الاول سنه اربع و عشرین و ثمانمائه هجریه بطالع سعد برج قوس حدود و دیگان
مشتری صورت و نهبهر عطارد از دهان قمر میت بر مریخ نیم بهر شمس
اثنی عشریه زحل از فلو بیت ارباب مثلثات این موضع مشتری و شمس
و زحل و متولی شمس و عطارد و میزان مریخ و شمس یغرب قمر
سالخداه از برج قران عطارد از طالع سیم قران مشتری صاحب دور از
برج قران شمس از طالع سیم قران عطارد با دیگر دلیل و شواهد چنانکه در
صورت زایچه مثبت و مسطور است بر طریق معروف و عادة مالوف اهل
تنجیم الشروع فی الاحکام چون نیر النوبه قمر است و بدرهای قوتش حاصل بر
صنف معتبد از بود دیگ جز و سعود مشتری که ساکنه است دلالت کند بر قوت
و عظمت ملوک و سلاطین و فرمان دهان و چون بر ترسیع آفتاب است پادشاهان
شاهان با هم مخالفت اظهار کنند و چون دو در برج منقلب انتقال فرمایند
صبه دفع اعادی و مصلحت و متفق نه نیر النوبه با مشتری در فصل اسرال التیحو
و ساعتی باشند و عدل و انصاف راغب و محبت عاشر بر خلق موجب

نقط

مدلل این طایفه است از اعتدال حال وزرا و مدبران و اشراف
و اعیان بر جنبده مشتری در شرف است اما اجتماع ضعف غالب بر قوت
و سقوط از طالع در زمان در بیت حادی عشر با دلیل قوة اما در زراعت دلیل توسط
احوال این صنف باشد و در بعضی اوقات در شدت ابر حفظ واقع شود و توسط
احوال خزاین چون مشتری مقارن نیز التسدیس است بنظر قبول از ملوک نوازش
و مرفه باشند حال ارباب سلاح چون مریخ قوی حال است و فضل
قوت بر ضعف بمقدار سی و پنج جزو غالب و اکثر قوتهای او عظیم از رفیع القدر
واقع شده است دلیل قوت و رفعت این طایفه باشد چون زحل منحوس است
در هر دو طالع و مقارن سهم القتال شر و شور انگیزند و تجارت و راه زنان استقبال
نمایند و بعضی بقتل آیند و در میانه سپاه کار سخت شود چون بنظر عداوت عطارد است
و مکر و حیله کنند و بمکینه بجا نرسد چه بنظر دفع طبیعت است حال هوا ابتین
دولت و محرمان چون زهره قوی حال است و منوط بر بار ز هم سعدین و دلیل رونق
احوال این طایفه باشد و بتدریج کار ایشان نیکو شود حال نواب و حجاب و نزدیکان
سلطان و اصحاب دیوان و عمال و متصرفان چون عطارد در ابتدای
های ضعفش بر قوت است بمقدار پنجاه جزو فاضل است دلیل ضعف حال این
جماعت باشد خاصه مجاسه ذنب است و این دلیل نقص اموال است

و عرض ایشان بوجه مصادره و حبس در مانند که چه مقابل است با بطه
اما چون مستولی بر یازدهم سعدین اند امید سلامت و خلاصی هست
حال زهاد و عباد و متصوفه چون منسوب بمشتری اند متوسط الحال
مایل به نیکی اما کم قدر جهت سقوط او حال تجار و اغنیا نامی از تقوی مشتری
و استیلای زحل بر درجه دوم در اموال بعضی نقصان واقع شود حال
علما و ائمه و قضاة همه بواسطه مشتری میانه بود و چون عطارد در تسدیس بد حال
بذنب بعضی را از تشویش نباشند هرچند زهره اصلاح آن کند حال
زنان و ازدواج به نیکی حال زهره دلیل قوت حال ایشان باشد اما
چون مریخ در سعیتم است میان ازدواج و زن کار خصومت باشد و قلت
لطف ... و آنچه واقع شود لهو در عنف سیف حال مطربان و مسخره زنان
و ارباب لهو و طرب چون منسوبات زهره اند نیک حال باشند اما چون
مستولی به نجم مریخ است میانه این طایفه خصومت باشد و قلت
عیش و طرب در مردم حال رعایا و عوام الناس چون قمر نیک
حال است و نیز التقویه به این صنف مردم نیک حال باشند اما
چون شعاع مقابله مریخ در طالع است خوفناک باشند و بعضی را
زحمت رسد و بقدر آن رعیت مطالبه نمایند و این طایفه را الکوت

در دماغ افتد و در رگها طپیدن لکن بجائی نرسد حال فیوج و رسل چون منسوب بقمر اند
نیک حال باشند چون قمر در برج منقلب است اکثر اوقات در تردد باشند
حال قلعه داران و صحرا نشینان و اهل کوه پایه چون زحل راجع است
و مایل بضعف کار این قوم در تراجع باشد و حیرت بر ایشان غالب گردد حال
تجار و اهل بازار و بیاعان چون منسوب بعطارد اند و او ضعیف حال و صاحب وهم
راجع دلیل ضعف حال این طایفه است و زیان در معاملات جهت نحوست
عطارد بذنب و مریخ و خوف از قطاع الطریق و اهل شر حال خویشان و اقربا
چون جزو اجتماع مقدم در ششم طالع اجتماع است و عطارد منحوس در ششم طالع
دلیل خصومت و منازعت این طایفه است با هم اما از بودن زهره در ششم
طالع سال سبب صلح است بنا بر غرضی نه از راه اخلاص حال
عبید و خدام ضعیف استیلای مریخ نیز نوبت بر ششم دلیل تردد و سرکشی این صنف است
فاقه در زحل در عاشر است اما چون او راجع است بجائی نرسد سبب گرفتاری
و حیرت است حال معدنان و راه زنان چون منسوب بمریخ اند در راهها
بدین جهت زحمت رسانند و اکثر منکوب گردند حال مسافران چون قمر
نیک حال است و نهم یکی از نحوست بیشتر شان بسلامت باشند و میل
خلایق بحرکت و سفر چون معظم تاثیر کسوف در این سال است دلیل است بر وقوع

انچه

انچه وعده کرده بود آن کسوف بحسب دلایل او پس در این سال ملک آذربایجان
و سمرقند را آفت رسد در اکثر اقالیم زحمت بخلایق رسد احکام تغیر تغییر مریخ
و تشریق زهره بوقت تحویل آفتاب بجدی دلیل اعتدال زمستان است
از اتصال کواکب یازده چون زهره و زحل و عطارد و ذنب اگر چه
مانع تیزیست چون اتصال اشعه کواکب حاره با ایشان اما چون قوت
قابل است همگی بفعل آید بودن مریخ در برج هوائی فاقه و تند دلیل فساد
هوا است اما چون زهره مانع و مصلح است چه او نیز در برج بادی است بودن
بودن جزو جامع درجه طالع دلیل زلزله است و خرابها جابها از آب زیرا که در برج
آبی است خاصه جایها که بر کنار سواحل و رودها باشد و نیز عطارد با ذنب
در این برج دلیل نقصان آبهای چشمه است و غرق کشتیها اما بودن شری
در سرطان و قمر مقارن او بقدر اصلاح این کار کنند از غروب کواکب باران
در برج سطر دلیل بارندگیهای عمل است خاصه در آخر بهار و اول تابستان و
و عطارد در سرطان بطی السیر و راجع میگردد اما کم ضرر جهت مانع مصلح
که گفته شد مراجعت عطارد با مریخ احیانا بارهای تند وزد و برق و رعد جهد پر سستی
بسفلیتی بوقت تحویل آفتاب به بیت یکم درجه عقرب دلیل کثرت بارندگی
است در دو فصل اول قران نحسین در عاشر و برج خاک دلیل خشکی و برودت هوا است

بودن زحل

در اول سرطان قران نحسین و احتراق ایشان در میزان دلیل بد گشتن هوا است
و بادهای سخت اما اتصال زهره با ایشان بقدر مصلح است احکام جدی بودن زحل
در سنبله و رابع و مایل برخص و مشتری در شرف و مستقیم مایل بر خفض دلیل ارزانی
عقاقیر و ابریشم و قلعی و سرب است و اطعمه و حبوبات مانند گندم و برنج و کنجد
و نخود و ارزن و چون خاصه که صاحب سهم گندم و برنج ناظر و موئل است و
مشتری در بیت شرف و قابل تدبیر قمر نظر را رد میکند و قوی تر نظر لذا از انصراف است
اجتماع مقدم نحس متصل میشود و مرضیه تحویل زحل بمیزان موجب گرانی خوردنیها است
چون مانع بسیار دارد کمتر اثر کند در بهار و تابستان ارزانی بیشتر باشد و چه انتهای
قمر و مشتری بجای تر طالع میرسد مریخ چون مستولی است و صاحب بیت مستولی است و متصل
باهم و هر دو دال بر غلاء چیزهای که بدین دو کوکب منسوب بود و رواج یابد مانند
زر و سیم و جواهر نفیسه و اسلحه و سمور و ربه و لحوم خاصه در تابستان که انتها
بدینجا میرسد جدی عطارد دال است بر غلا اما در ثالث مع ذنب منسوبات
او بعد رواجی یابد خاصه کتب و آنچه کتابت را شاید و عطریات خاصه
وقتی که بمشتری میرسد که او رب طالع است و در میانه او آخر سال ارزانی
بیشتر بود از رسیدن انتها را او بجای شرف طالع و رسیدن جرم او متعاقب
جدی زهره دال است بر رخص خاصه که در مرکز سیم است دلیل ارزانی لباس

واقعه

واقعه و جدید و پیرایه باشد خاصه وقت اتصال بمشتری در خزان و زمستان نظام
تر باشد بسبب که در عطارد گفته شد احکام علل و امراض چون ششم برج قوس است
و نیز در اجتماع مقدم منحوس بزحل دلیل وقوع امراض است که درد دماغ
و دل و گردن باشد و سستی اعصاب و درد چشم و دندان و علت در زبان
اما صاحب ششم سالم است از نحوس و ششم و رب هشتم مسعود دلیل سلامتی
و صحت خلایق است و آنچه واقع شود سلیم العواقب و سریع الزوال گذرد
ان شاء الله العزیز نحوست و ضعف او دلیل ضبط اطبا است در معالجات و نیز
اما قران نحسین و احتراق ایشان در میانه ی ... در برج مولید او نحوست صاحب ملاء
ششم دلیل بیماری است و استیلای یبوست بر طبایع و امزجه خلایق
و جرب و خارش اندام و ابله و سعال اما چون زهره با ایشان است
امید که سالم گذرد احکام حرب و فتنه چون در اول سال دلیلی نیست که دال باشد
بر فتنه و حرب عظیم مگر احتراق نحسین و قران ایشان در میانه ی
دلیل آشوب است و شبیخون واقع بعضی اشرار و قتلهای اغلب در
معارف خاصه سیم اما چون زهره در بیت باشد و محفوظ است دافع
و مانع قوی است و چون قمر زحل است در قران زحلیان غالب آیند
بر مریخیان بعد از مریخ در اول سال تحت الارض باهم اتصال دلیل شبیخون

و مقاتله است خاصه در حدود مصر و شام و گرگان و گیلان و اردبیل و قزوین
و ارمینیه و اصفهان **احکام انتها** رسیدن انتها ببرج قران در برج ... و صاحبش
منحوس و هم چنین صاحب طالعش و در اصل نیز چنین بود است دلیل کند
بر دشواری وضع حمل و زیان رفتن توالد و تناسل و در تاریخ عاشقان و معشوقان
و کثرت اخبار اراجیف و رنج رسولان و قاصدان **احکام خسوف** چون مدبر
طالع و جزو خسوف همچنین اند از برکت مشتری و شمس و همچنین با هم در تربیع
آفتاب و ذنب دلیل فتنه و خصومت است میان بزرگان و قبیلها و ضعف
حال خواتین و نواب و بیماری و سری در این طبقه و آفت زنان حامله
و اسقاط اجنه و ظهور ضعف ان و دندان و تشویش در عوالم و خصومت در
بازارها و نقصان آبها و محبوسی قاصدان و رسل و درماندگی مسافران و حکایت
لغت از ازواج و خروج و فزع اطفال شیرخواره **چون عطارد** با ذنب در رابع
دلیل زلزله است و چون برج مولد است دلیل آفت اشجار است و تغیر
و بد شدن هوا و جستن بادهای منکر و موت پیران و سپاهیان **چون مریخ**
در صدر است آفت برغ و ماهی باشد و عمارتهای عالی **چون** ... در عاشر
از تکش عام باشد خاصه شهرهای که بعقرب و اسد منسوب است چون بلاد
ترک و خراسان و فرس و خوارزم و اهل دیلمان و سمرقند و بخارا و غزنین

و نهاوند

و نهاوند و ری و تبریز و بر جاکمی و در روایت بزرگ نزدیک ... از آنچه ذکر رفت
چون قتل و بیماری بعد از سه ماه و کسری ظاهر باشد و زمان معظم تاثیر
خسوف است والله اعلم بحقایق الامور **احکام کسوف** چون در این سال
کسوف واقع نبود برای مثال کسوفی که الهام کرده می شود که واقع شد
در روز یکشنبه بیست نهم ماه صفر سنه اثنی و عشرین و ثمانمائه هجریه در برج
حمل بعقده ذنب بمقدار چهار دانگ طالع وسط کسوف دهم درجه اسد
مدبر عطارد و **مشتری** و **زحل** مدت تاثیرش دو سال و ده ماه تقریبا
معظمش بعد از یکسال و نیم **بود** زحل در طالع و بمریخ متصل در عاشر
هر دو موبل عطارد در افتراق و نیرین در برج زایل دلیل کند
بر مخالفت میان ملوک و سلاطین و غیبت بعضی از ایشان طایفه و دولت
لشکرها و وقوع حرب و فتنه و مضرت رسانیدن اهل شهرها و فتنه
ملکی از شرق و اقلیم رابع و بیماری در اره و دماغ و خشکی و درشتی
در روی و ابنه و تغیر لون و نقصان چشم خاصه چشم راست **چون**
کسوف در مرکز نهم است دلیل کند بر قطع طرق و رنج مسافران و خرابی
عبادت خانها و زدن دزدها و قحط و شدت حرارت و حبس
رعود و بروق و سموم ها و بدی حال دبیران و عمال و تجار و اهل بازار

دیگر بسیار چیزها و بسیاری اراجیف و مکر و تزویر در خلایق و ظهور سخنان دروغ و آفت
کوشندگان و شکوفه و فساد معادن و بیشتر تأثیرش در شهر همدان بوده و جبل و [illegible]
بود چون بابل و فارس و آذربیجان و مازندران و خراسان و عراق و باب
الابواب و دشت قبچاق والهام این کسوف اینچه کردیم اکثر موافق
واقع آمد چنانکه در بدو قال جوشش و ریزش وابه و آفت شکوفه و تاریکی
چشم مردم پدید آمد و در تاریخ [illegible] و جبال بردی بر دشت [illegible]
هلاک شدند و بعد از کسوف به نیم قرا یوسف که والی آذربیجان و اکثر
اقلیم رابع شده و شاه اویس که والی بابل زمین بود از قبل سلطان در تاریخ
گذشته شدند و لشکرها در خراسان و ارمنیه در حرکت آمدند و در [illegible]
فتنه برخواست و [illegible] والی و حاکم بودند عاجز شدند و دیگر گریختند و کوشندگان
رنجور شدند و بسیاری تلف گشتند و درمهای قلب زدند و عبادت خانها
با رونق گشت و مسافران متحیر شدند و همچنین تا این غایت که تحریر این
نسخه کرده میشود و از تاریخ مذکور قریب دو سال گذشته است هنوز این تأثیر
باقیست والله اعلم بالصدق والصواب چون از آنچه مقصود بود
درین کتاب فارغ شدیم خواستیم ختم بر لطایف و قواعد چند کنیم
خاتمه کتاب فایده زحل دلیل نحوست کارهای دنیاوی است و [illegible]

ونومیدی

و نومیدی و فقر و تنگی و گرانی و بیماری و اندوه و غرامت و دشواری کارها
و ذلت و خساست و جهل و رفقای دزد در دنیاست زوال و محنت
که در مریخ دلیل نحوست کارهای دنیوی است مانند فسق و فجور و قتل و غرق
و حرق و کذب و نمیمه و جدل و هذیان و کثرت غضب و ضرر رسانیدن
و نهب و غارت و بدفعالی که در آخرت سبب عذاب و عقوبت گردد
زهره دلیل سعادت دنیوی است مانند ناز و نعمت و پاک خوردن و آشا
میدن و شرب نبیذ کردن و لباسهای لطیف پوشیدن و زینت بکار
داشتن و کثرت نکاح و مباشرت و ساختن قصر و ایوان و دوست
داشتن عطرها و ورود و سرور و استماع ساز و نوا و رقص و تماشا و هر چیزی
که در دنیا از آن تمتع و لذت توان برداشت مشتری دلیل سعادت
امور دینی است چون آگاهی از عبادات و خیرات و مکارم اخلاق
و امانت و دیانت و صلاح ذات البین و زهد و ورع و راستی
و طاعت و حسن اعتقاد و هر چه سبب سعادت آخرت گردد و موجب
رستگاری قمر دلیل امور عالم کون و فساد بجملگی و سبب تغیرات آن بر یک یک
خاصه در نفوس انسانی و سهم سعادت بدو منسوب است و او دلیل کارهای
خارجی است چون مال و جاه و عدت و اسباب شمس دلیل امور

اخوت است و بعضی و رسانیدن موجودات بکمال خاصه نفوس انسانی
و سهم الغیب بدو منسوب است و او دلیل سعادت داخلی است چون
علم و رای و تدبیر و اندیشه‌های بصواب و موضوعات عالم از اعیاد و مواسم
اوقات مختار و گاه گاه که مبنی بر تزاید این دو نیر است عطارد زنک
و معلول آن دلیل است که مبارج او باشد یا در خانه او لطیفه آفتاب
که نیر اعظم است و فخر سیارات و ثوابت و کوکب ناری و وقار است
و بطبع گرم و خشک است سر را موافق مزاج و حرفی خوبافت سبب
خوب صفت و پنج برج را بر تو الدوالی گشت و ماه که عدیل و نظیر اوست
در برج الحرکه و متغیرالحال در طبع زودتر سرطان را که موافق مزاج
حال اوست و در جوار اسد است بهیئت قبول کرد و پنج برج باقیه
و لا دست او شد و ایشان هر یک از و لابست خوف خانه بکوکبی
دادند از کواکب پنجگانه متحیره چنانکه معلوم است بحسب مناسبت
بلی هر دو کوکب را که خانهای ایشان دوازدهم یکدیگر افتد مانند زهره
و عطارد و مریخ و مشتری و شمس و قمر هر یک دوازدهم یکدیگر باشند
دشمن یکدیگر باشند و هم چنانکه اگر بر تربیع و مقابله یکدیگر باشند
چون نیرین با نحسین و بعضی سعادت و نحوست کواکب را بسبب وقوع

بیوت

بیوت ایشان با تربیع نهاده اند یعنی اگر ثقل دوستی باشند شده اند و اگر ثقل
دشمنی نحس مانند مشتری که بر تثلیث است گوینده سعد بزرگ است و مریخ
که ثقل تربیع است گوینده نحس کوچک است اما حقیقت حال در شرح
سی فصل خواجه نصیرالدین طوسی علیه الرحمه گفته ایم لطیفه گویند طالع عالم
سرطان است و درجه بزود او برج منقلب و آفتاب و سبعه کواکب علوی
را از اشراف در اوتاد است مشتری را که کوکب حیوه است و قبا در
طالع و آفتاب را در عاشر و زحل را در رابع و مریخ را در سابع مناسب
و ماه فلک آفتاب است در حادی عشر که دعم عاشر است و زهره را در
تاسع که کوکب صلاح و دیانت و نظافت است و عطارد را در ثالث
که کوکب عقل و علم و فراست و کتابت است و برج انسی بود در تعلیم در حساب
شرف سخن بسیار گفته اند که نیک در خاطر نمی نشیند اما حقیقت آن است
که هر کوکبی را در درجه قوت سلک یافته اند یعنی فعل او و اثر او ظاهرتر
می باشد از آن درجه شرف او خوانند و نوعی دیگر از دوستی و دشمنی کواکب
بحسب وقوع اشراف ایشان گرفته اند چنانکه در تعلیم بیوت گفته شد
لطیفه عطارد که کوکب نطق و عقل است در طالع و در افرح باشد
و زهره که کوکب طرب و عشق و فرزندان است در پنجم ماه که کوکب

خوشی او و حرکت است در سیم و مریخ کوکب جباری است و شروا اندوه در ششم
در فصل هر کوکب متفاوت و ستوران بارکش و بند و زندان است و انواع
شقتها در دوازدهم دانسته هر کوکب ابور اخوت و سهم های عنفی است
در نهم پس هر چه اصوب است از هر دو نحس و هر دو سعد هر دو نیز فرح او تحت الارض
است و زهره اگر هست فرح او فوق الارض است و فرح سعدین و نیرین برای کس
و تثلیث طالع خود و از ان حسنین ساقط لطیفه اجتماع هر سعدت کوکب در یکدیگر
چه دلیل نحوستی عظیم است از دو وجه یکی آنکه نشر کوکب بیکدفعه محترق گردند
و ثانیا آنکه پنج نحس غلبه کنند بر دو سعد یعنی نحوست نحسین ظاهر است و نیرین
بجرم نحس اند و عطارد هر مزاج که غالب باشند آن مزاج گیرد پس چهار نحس
مزاج غالب تر از دو سعد باشد و این نادر افتد لطیفه از سعد ساقط چیزی
نیاید الا امید چنانکه از نحس ساقط ضرر رسد مگر خوف لطیفه مضرت نحس
زحل در رجعت و احتراق و هبوط و وبال سخت تر باشد زیرا که بمنزله مادر هم بریده
بریده بود و ضرر نحس مقبل بجانب زرف و شناعت کمتر بود بدان سبب
که بمنزله کرک دست اموز بود لطیفه سعد اندک سعادت نحس است و اول آنکه چه
اولیم است و نحس قبول نکند چه اولیم است فائده مریخ خداوند
هشتم در دوازدهم و ششم و هشتم و چهارم و ششم باشد ضرر او در زایچه باشد

چنانکه

چنانکه هر سعدی صاحب طالع در هم و پنجم و نهم بعضی از بشر باشد بسبب اجتماع
مزاج دلالت عرض فایده هر برج هر کوکبی را دو اثر است یکی ذاتی چون اثر شمس
در حمل و عرضی چون اثر عطارد در سنبله و در امور کلی هر دو جمع باشند فایده
هر گاه هر قوت سعدی و نحسی برابر باشند اثر نحس زودتر پدید آید بدان واسطه
زحل قوی تر از مشتری است و مریخ قوی تر از زهره بسبب اعتدال فلک و بطوء
سیر و عظم جرم مما بر عالم تاثیر عالم کون و فساد است و فساد غالب در کون
فائده مدار احکام در طالعها بر کوکب مستولی است پس بر منسوب الیه صاحب
طالع پس بر قابل تدبیر مریک پس بر قابل تدبیر قمر پس بر صاحب بیت مریک
بر این تدبیر اگر یافته نشود دیگران شریک باشند بر ترتیب و اگر هیچ کدام یافت
نشود آن طالع را اثری نباشد چه تنی بود بی جان فایده ارباب مثلثات طالع
و نیرین اثری قوی است در سعادت و نحوست تا آن صورت سعادت نیرین نحوست
هر دو نحس را دفع کند اگرچه در طالع قران کرده باشند فایده چون درجه طالع زایچه از
پانزده درجه باشد در احکام خداوند دوم شریک او باشند یعنی شریک صاحب
طالع و اگر بیست و پنج درجه بیشتر باشند حکم آن طالع از دوم باید کرد مطلق
آنچه دیگران گفته اند و این حق است چه برج را اثری دیگر است و بیت را
اثری دیگر فایده رجعت دلیل ظاهر است و گویند دلیل باطن یعنی پنج درجه

آخر را از برج خانه از درجات مرد او درجه یا خنثی خوانند اگر کوکبی یا دلیلی
دران درجات باشد این را اعتبار کنند و ضایع خوانند و اگر کوکب در پنج
پنج درجه باشد بصورت در آن خانه بود و تقویم در تقدیم آن خانه پس طالع مرتفع را
حکم از آن خانه دیگر کنند و باطنش را از آن خانه که در بعد او باشد فایده ضرر اقتران
اقتران مریخ و مقابله زحل است و ضرر قران زحل و مقابله مریخ لطیفه
هرگاه ثابته عظیم القدر بر درجه طالع یا بر درجه عاشر یا بر درجه سهم السعادة یا بر درجه
سهم الطالع افتد سعادتی بزرگ بخشند صاحب طالع را چنانکه خارج از نسبت
اصل او باشد اگر آن صاحب در طالع شخصی بهم افتد حاکمی یا والی گردد و اگر در طالع
شاه زاده واقع رود بر اکثر اقالیم عالم مستولی یابد اما اگر آن کوکب بر برج
سعدی باشد اول واقع ان شخص نیکو گذرد و اگر بر برج سعدی و نحسی باشد
چنانکه سعد مقدم باشد اول عظیم نیکو گذرد و آخر عکس انجامد لطیفه از زمین
نشینه زحل در احتراق مانند شکست شغلی شود و پاره پاره گردد و یا چون مولودی
در زمین گردد و بیشتر او خبث شود و مشتری چون زر در بگدازند و در سبب او
ظاهر شود و زهره چون مسی در بتابند و توابل از و بر زند و مریخ چون بیمار با تب رسد
مستهلک گردد و عطارد چون انگشت در آتش اصل رسد و افروخته گردد و ضعیف شود
و قمر در اجتماع چون نقره زر اندود در بگدازند و زرش باطل گردد فایده رفتن کوکب

از شعاع

از شعاع آفتاب دلیل بیری و خستگی است و بیرون آمدن دلیل جوانی و تندرستی است
و تحت الشعاع دلیل خفا و ضعف و مرض است و احتراق دلیل مرگ و هلاک
است زیرا که احتراق مزاج کواکب را باطل کند مانند ستم لطیفه استادان این
صنعت خیف سهمی بست او بعد از حبه حوادث عالم دانند نتیجه رسته کواکب است
در یک نوبت بلند رتبت گردن حرکت است و یکی میانه رتبت و میانه حرکت
و یکی پست رتبت و در غایت سرعت چه امور عالم ترکیب سه حال بیش
ندارد یا آنکه رفیع رتبت کثیر المدة اند و رفیع القدر چون طوفان و ملت و دولت
یا آنکه صغیر القدر و اندک مدت اند چون صناعت و زراعت و معاملات
و تغییر مراسم سهم مذکور بحسب قسم مثل آن نتیجه دهد چون مراد ما این نوع اول است
کوییم هرگاه فضل حرکت ماه بر آفتاب بگیریم و حرکت زحل را بر آن افزاییم
اگر مستقیم باشد و کم کنیم اگر راجع باشد حاصل حرکت آن سهم بود در آن شبانروز
پس موضع سهم الحوادث بیرون آید و دایم در وقت اجتماع این سهم با مقارن
زحل باشد و در استقبال بر مقابله او تا چه رود این وقت اثر بدی کند
و کمیت حرکت اجتماع از این جانب و هم چنین بر تربیع زحل بوقت تربیع
نیرین حاصل سخن آنست هرگاه که این سهم مسعود بود بجرم یا بشعاع سعود در
خانهای ایشان بود میان خلایق اتحاد و مودت بود در آمدن مهمات

باشد. و اگر منحوس بود یا در خانهای نحس باشد حکم بر عکس بود و نیز گفته‌اند
که اگر در خانهای زحل بود دلیل کند بر فرو بستگی کارها و شدت سرما اگر موسم بود
و ابرهای ناخوش و زند خاصه در دی و اگر در خانه مریخ بود صعوبت افتد میان
خلایق و ابرهای سخت جهد و در موسم گرما گرمی کند و اگر در خانهای زهره
بود مردم مایل شوند بلهو و لعب و طرب و غلبه نشاط در خلایق و باران
و اگر در خانه آفتاب بود هوا خوش گذرد در وقت گرما گرمی کند و مردم
بزرگ جویند و با اهل دیوان اختلاط بسیار کنند و اگر در خانه قمر بود باران آید
در وقت و کساد کار علما و فقها رسد مردم را و اگر در خانهای مشتری باشد
هوا خوش باشد خاصه در قوس و میل مردم بصلاح و خیر و رونق دار القضاة و اگر
در خانهای عطارد بود کثرت گفتگوی بود میان مردم و تهمت و غیبه خاصه
در جوزا و میل مردم بحساب و کتابت و خصومتهای دیوانی. لطیفه مر هر سه برج را که بر یک
طبیعت اند مانند سه برادرند در قوت و هر چهار برج که بر تربیع یکدیگر اند مانند
چهار شریک اند مخالف طبع و مزاج اند فایده چون کوکب در خانه خود بود
دلیل کند بر حرمت و ازدیاد جاه و ثروت و اگر در اوج باشد دلیل کند بر
رفعت و زیادت مرتبه و اگر در اوتاد باشد خاصه طالع و عاشر دلیل کند
بر زیادت شغل مناسب و رسیدن بمرادها و امیدواری و اگر مسعود بود دلیل کند

بسعادت

[illegible]

بر سعادت و سلامت و فرح و خرمی و اگر در ربع … باشد دلیل کند بر جرئت و صلابت در کارها
و اگر مستقیم بود دلیل کند بر استقامت احوال و استوار بودن در مهمات و اگر در
وبال باشد دلیل کند بر ضعف و عجز و دلتنگی و اگر در هبوط بود دلیل کند بر خواری
و تنزل و اگر در حضیض بود دلیل کند بر سقوط و خمول و اگر در خانه زایل بود دلیل بود
بر عزلت از ارباب و طلب و خوبی(?) و اگر منحوس بود دلیل کند بر آفت و نکبت
و اگر بطی بود دلیل کند بر تکاسل و تعویق در کارها و اگر راجع بود دلیل کند بر بیماری
و حیرت و ندامت و اگر محترق بود دلیل کند بر آسیب و سستی و غفلت فایده
دلایل امن را چون اتصالات سعود در اوقات ایمنی اثر بیشتر باشد و دلایل تیر(?)
خوف چون اتصالات نحوس و خسوف و کسوف در احوال فتنه و تشویش اثر
ظاهرتر بود برای آنکه وقت قابل و مایل شده باشد و این دلایل مقوی و مبطلی(?)
کردند فایده هرچند از نحسی منصرف شود و بسعد پیوندد در خانه بالا گیرد و کار بر مردم
دشوار شود و اراجیف افتد و اگر نظر عداوت بود خصومتها خیزد میان علما
و وقوع خیانت و تزویر و تهمت بر یکدیگر و اگر سعدی منصرف شود و بدو
پیوندد خبرهای خوش آید و صلح افتد و رواج بازارها باشد و انواع شادیها
در علما و وزرا. اما در خانه خاصه به نظر دوستی بود فایده در اول سال اگر قران
نحسین بود خاصه در طالع یا عاشر باشد و ولایت را که بدان برج منسوب بود

افت رسد و ملکش را دیگری فرا گیرد و اگر قران مریخ و مشتری بود در شهرهای
آن برج ملکی را آفت رسد و مصیبت عام باشد و اگر قران زهره و زحل بود قحط
شود و اگر قران عطارد بود و انواع آشوب و بدبها و اگر قران عطارد رو در
باشد بلا و تنگی عظیم بود و موت خلایق بود و اگر قران النحس با سعدین بود راحت
و فراخی نعمت و آسایش خلایق باشد والله اعلم بالصواب و الیه المرجع
والمآب قد تم الکتاب بحمد الله و حسن توفیقه
فی لیله اربع عشر من شهر محرم الحرام
من شهور سنه ۱۲۶۴
من الهجرة النبویه
صلی الله علیه
و آله
الکرام
مادام